کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه تفصیل رصد ... مجموع ...
مؤلف:
موضوع:
شماره قفسه: ۸۹۵۷
شماره ثبت کتاب
۷۲۶۶۴
۵۸۶۱

۱۴۴۲۷
فیلمبرداری شده در مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلمبرداری تاریخ ۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

شماره بازرسی
۲-۲

فهرست شده
۸۹۵۷
۷۲۶۱

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

~~تفصیل رصد مراغه از تالیفات نواب مستطاب اشرف امجد والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم دام اقباله~~

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سزاوار حمد ذات خداوندیست که گوهر معرفت خود را در خزاین آفاق و انفس بودیعت نهاد و بتحصیل
آن جواهر نفیسه را موعود فرموده بمبارزت در طرفی من نفوس و بلاد سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی
انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و ثنای بیحد و نامحدود روان پاک مخاطب بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک
علت غائی از خلقت ماه و ماهی گوینده رب ارنا الاشیاء کما هی است محمد روح پاک آفرینش و بر
آل و اصحاب او خصوصاً بعنایت استوای سطح هستی و پرگار محیط دایره حق پرستی علی فرمان
روای ملک آفرینش و اولاد امجاد او که شموس آفاق علم و حکم و کواکب افلاک مجد و کرمند و بعد
چون هنگام التزام رکاب شهریار ممالک رقاب فاتح بلاد مانح عباد محیی صنایع علوم مبدع بدایع رسوم
بخش چون در فتح کابل و بیان بر سر عقلش در حل مشکلات مانند ارسطو و در اسکندر ولیکن فی سلسلة الملک
لم نظر لا یحتاج فی امور الملک باستشاره وزیر الذی انتشر مدایحه فی الافواه و هو متخلق باخلاق
پادشاه سایه خدا باشد سایه از نور که جدا باشد السلطان بن السلطان بن السلطان ناصر الدین
شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه وارد بلده مراغه شدیم اهم امور و الزم مشاغل دیدن کوه رصد
را بر خود محتم کرده تا این مرحله او لا مشکوف شود که چون هلاکو خان سلطان الحکما خواجه نصیر الدین
محمد طوسی را بامر رصد مامور ساخت وی را مختار نمود در تعیین یکی از بلدان ممالک وی که مرتفع و بوم
آن از اول جیحون تا اقصای روم بود و انتخاب بلده مراغه را برگزید وجه آن چه بود و واضح و درویش شود اگر
چیزی از آثار عمارت رصدخانه از تغییرات زمانه باقی باشد مرئی گردد بعد از آنکه بکروز توقف و دفع
کسالت سفر روز دوشنبه بیست و هشتم صفر المظفر که شمس در میزان دو درجه و چهل دقیقه بود
و تاریخ هجری بر یکهزار و دویست و هفتاد و شش تا قصه مطابق با چهاردهم کانون الاخر رومی دو هزار
و یکصد و هفتاد تا قصه اسکندری موافق با دهم ماه جلالی تا قصه ملکشاهی مطابق با بیست و ششم
سپتامبر ماه فرانسه و چهاردهم شهر ماه رومی سنه تا قصه مسیحی هنگام طلوع نیر اعظم من بنده علیقلی
باتفاق نواب اشرف والا نایب الایالة فرهاد میرزا و جناب استاد اجل غیاث الدین جمشید ثانی

ملا علیمحمد

ملا علیمحمد اصفهانی و جناب میرزا احمد حکیمباشی کاشانی از مقر جنان ظفر فرجام که در کنار شهر بود بسمت
غربی مراغه میل نمود و اهل این بلد این تل را رصد داغی خوانند و بکوه شناسند و ماخوذ نیز علم با این داشتیم
که رصدگاه در غربی مراغه واقع شده چنانکه مؤید الدین عرضی در رساله که در الات و ادوات
رصدگاه مراغه نوشته فرمایند فلنذکر الان الالات التی عملنا بالرصد المحروس بمدینه مراغه علی التل الذی
الغربی منها بالقرب من المدینه و زیج عجب انی صاحب قصات و مؤلف تاریخ حبیب السیر که نوشته
تل رصد در جانب شمال شهر مراغه واقع شده و علی ای حال چون بر بر تل برامدیم تلی بود وسیع و
مسطح اگرچه بحسب خلقت آن تل در نهایت خوبی در مکان خوب واقع شده و لکن بجهة امر رصد هم آن
تل را مسطح کرده اند و هم بعضی تلهای دیگر که مانع رؤیت از طرف مغرب بود مسطح شده و طول تل
از شمال بجنوب چهارصد ذرع بود و عرض تل جائی که منتهای عرض را دارد یکصد و هشتاد ذرع و الحق
در تمام بلدان ایران و سایر امکنه مکانی برای رصد بهتر از آن و نصوص هستی که افق حقیقی از طرف شرق
و غرب مسطوح معلوم باشد که هیچ چیز حایل نباشد طلوع و غروب ثوابت و سیار در نهایت خوبی دیده
شود و طرف جنوب او نیز حایلی ندارد و در شمال اندک حایلی هست و لکن مانع اعمال رصدیه نخواهد بود
و آن عمادات رصدگه بر آن تل ساخته شده چنانکه مؤید الدین در همان رساله مذکور بیان اجناب خواجه
ساختن آن عمارت مامور داشت اگرچه شغل من نبود اما بکراهت مشغول شدم و از اتمام بعضی الات و
ادوات باز ماندم چیزی باقی نیست و بمرور دهور بکلی منهدم شده و لکن در عهد سلطان شهید الغ بیگ
شاهرخ که در سمرقند بنای رصد نهاد هنوز منبر هندسی که در رصدگاه مراغه باقی بود چنانکه در کاغذی که
استاد المهندسین غیاث الدین جمشید کاشانی که جزو اعظم در تعیین رصد سمرقند بود برای پدر خود
در مفاخرت تحریر کرده می‌گوید و حلقه الغ بیک فرموده بود ندانم بیخ و پنجه شش گز قطر داشت
جهة رصد میل تصدا فتاب بر نهج بطلمیوس غافل از آنکه بعد از بطلمیوس هر رصد که کردند انواع
دقیقها استنباط کردند و از آن حلقه که بطلمیوس عمل کرده بوده عدول نمودند چه آن از خلل
خالی نیست و هیچکس معلوم نداشت که منبر هندسی که در میان عمارت رصد مراغه است چیست
و از بهر چیست این بنده صورت حال بعرض همایون رسانید و بیقین تنکر سبب چه حلقه تواند بود
بعرض رسانید و نیز آنکه در زمان عضد الدوله حلقه ساخته بود دیده که قطر داشت و از آن

سدس فخری خواند و عوض آن در رصد مراغه سدس هندی ساخته بودند نصف قطر آن
کرسی بود این دو حلقه را فرمودند شکستند و بالای دیگر که سنه ۶۷۰ کشیده بود ساختند این بود و کلاً
غیاث الدین جمشید در زمان از میز و عمارت و آلات رصد چیزی باقی نمانده مگر دیوار قائم
بجای خط نصف النهار و موازی او و خط مشرق و مغرب فرض کرده علامت وی در نهایت
استقامت باقی بود و در دو زاویه آثار بنیان دیوار محسوس بود چنین بکبار بنا بر اشتباه شد
آن بود که خط نصف النهار با قطب مغرب بشانزده درجه تفاوت داشت و اگر شش هفت درجه
او را بجهت مقناطیس فرض کنیم ممکن است قدری در بافی او چیزی که مسکت نفس باشد و الان
وجه آن توان تحریر کرد بنا فهم اگرچه اهل اروپا قایل بتغیر نصف النهار در اصل شده
که در اینجا رجحان است چنانکه از شکل واضح میشود یکی از خطوط موازی خط نصف النهار
بود و پانزده درجه مخرف از آن خط بود بطرف مشرق آن خط بطرف قبله است و سایر آثار
دلالت بر اینجا لازم رصد است این بنای ابنیه و دیوار مدکر بطلیموس او را البته خوانده است
و در این رصد ربع نام نهاده و لابد از دیوار و بنای هندسی است داشت از غرب به شرق
دریای شهاپ است که معروف بدریای شاهی است و در زیر غربی تپه دهخرزی کوهی است که
دهخرد و بزرگ است میان دهخرد راهها و سوراخهاست و در آن دهخرد و صفه بزرگ است
و در هر صفه علامت قبری است که طول قبر از مشرق بمغرب است و زیر قبر سردابی است که میت را
اینجا گذاشته اند تا امر موعود پسر موسی علیه السلام الله نواده میرفتاح مراغه که پیر مرد است و قریب
هشتاد سال دارد از قول ملکم صاحب تاریخ کلیسیا گفت که او میگفت قبر شمعون حواری را
در اینجا مدفون شد الله بعلم و روزی دیگر بنواب نایب الایالة باتفاق استاد کل بحضور بعضی
دانایان که در مقبل فراموش شده بتل رفتند و رسیدند که کرده صورت شان است که

نموده شده است

تفصیل رصد مراغه

وبعد از دیدن تل و دخمه مراتب طی بعرض همایون رسانیده اعلیحضرت شاهنشاهی روز دیگر تماشا
برای تل برآمده ببعضی سیاحت فرمودند هنگام غروب آفتاب بود شعاع شمس محاذی خط مشرق و مغرب
واقع شده و زیاده از بهادرت خواجه علیه الرحمه تمجید کرده و حکم فرمودند که این مراجعت حکم
باین چاکر شد که شرح تل و رصد را در صفحه نوشته بعرض برساند امتثالا للامر الاعلی
شرح مزبور بتحریر رسید علاوه تفصیل رصدهای قدیم را مختصر و رصد خواجه طوسی را مفصلا نیز
شاید بقبول خاطر مبارک همایون گردد اول کسیکه رصد بسته مشهور از ادریس حکیم است
بعضی گویند که او ادریس پیغمبر است نقشبندی صور چهل و هشت گانه از آثار طبع شریف او است و بعضی
نوشته اند اول رصدیکه بسته شد رصد طیموخاریس است در اسکندریه منطق و افلاطون چنانکه
در مجسطی مذکور است در انقلاب صیفی در مدینة الحکما ابرخس کرده و الملک یونانست در سال
و شانزده تاریخ بختنصر رصد بسته و بعد از آن ابرخس در اسکندریه سلطنت بطلیان

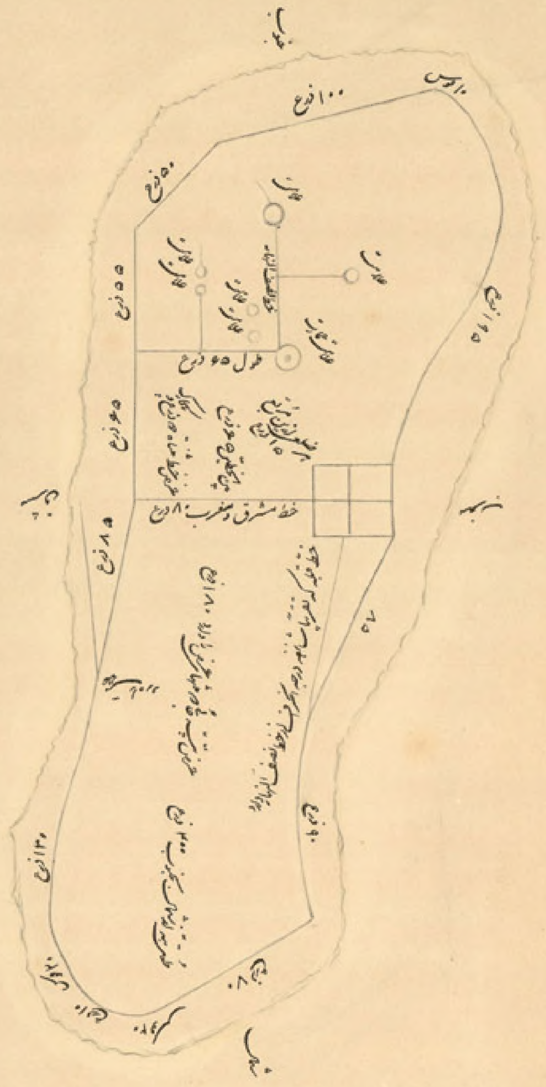

بدو بیست و چهل سال ملاقات و حکیم زیج جدید جامع را اختیار کرده و بطلمیوس در هشتصد و شانزده
مجیی زاید منصوری در سال یکهزار و یازده و هفتاد و هفت مجیی سرشاب رصد بسته در سال
سال از رصد بطلمیوس منقضی شد که بحکم مامون خلیفه عباسی محمد بن خوانی و حامد روزی و عیسی
اسطلابی و سند بن علی و یحیی ابی منصور و عباس بن سعید جوهری و سنوی را بحجه رصد اختیار نمود
رصد بسته بعد از زیج ماشوی رصد و چهل و چهار سال از زیج حاکمی مصر و زیج ابن اعلم بغداد
بسته شده و محمد بن علی مکری و یکهزار و یازده و نود و نه مجیی در نیشابور رصد بسته و در سنه
یکهزار و شش و هفت مجیی محمد و احمد بن شاکر معروف بنی موسی در سرخس رای رصد بسته شده و در
یکهزار و شش و هفت مجیی محمد بن جابر بتانی در رقه رصد بسته و در سنه یکهزار و شش و سی
و شش مجیی سلیمان مصری بسرقند در بلخ رصد بسته و در سنه ۱۰۱۸ بمصر ابو الحسن عبد الرحمن صوفی
بجهة عضد الدوله دیلمی رصد بسته و در شیراز کواکب را مضبوط ساخته و بعد از چهار سال
ابو الوفاء بوزجانی در بغداد رصد بسته و بعد از بیست سال ابو محمود خجندی برای فخر الدوله
دیلمی رصد بسته و بعد از بیست و چهار سال الحکیم ابو ریحان بن احمد بیرونی خوارزمی در غزنه بحجه
سلطان محمود غزنوی رصد بسته و قانون مسعودی را بجهة ان سلطان نوشته و بعد از چند
ابو ریحان رصد بسته سال الحکیم حسام الدین و الحکیم اوحد الدین انوری ابیوردی شاعر معروف و احمد
عبد الرحمن خانی زیج شاهی را بسته و بعد از بیست و شش سال الحکیم فرید الدین ابو الحسن علی بن
عبد الکریم باکوئی زیج عالی را بسته چون سکوتهان بن تولی خان بن چنگیز خان در سنه شصد و
چهل و شش مجیی در اقرم بعد از فوت کیوک خان بر مسند سلطنت جلوس کرد مایل و راغب
بیستن رصد جدید شد از بکه سکوتهان میان سلاطین مغول اول در نشر علوم سعی داشتی و هند سه را خوب
میدانست و تجویز انجام امر رصد جمال الدین محمد طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بدار السلطنه خان بالغ
احضار کرده و علی القصه فقیر بحکم پادشاهی در ان فاضل بحر مرجوع از محمد طاهر بن بهم خطر بنی احمد طاهر را بحر راغ عزم
بعدم کفایت خود کرده و سکوتهان فیصل نیافته این عقده را در دل داشت تا انکه دشمنان ایران را
بهند هلاکو خان برادر خود و اکذاشت او را بالغ داد که بعد از فتح ایران و قلع و قمع ملاحده سلطان

الحکماء خواجه نصیر الدین محمد طوسی را که بطلمیوس دهر است و فلیسوف عصر و دهر کاهی است که در دست ملاحده
مغول مبتلا شده بدار الملک خان بالغ فرستاده تا بدستیاری و عامر رصد را فیصل داده هلاکو خان بعد از
فتح بموجب وزکار فلاع ملاحده بود خواجه را مستخلص ساخته زاد کمال شعف و ابتهاج عبارات وی در تاریخ
داشتن که مثال الیوم سکوتهان را نموده و مراد و امانه فرا رقم کند و ذکر رصد را با العتاب در میان نهاد
جناب خواجه تعهد فرموده بعد از فتح دار الخلافه و اساس الجان امر رصد را سر انجام داده بعد از
فتح دار الخلافه بغداد جمعی از فضلای عصر را فلاد نموده و نصب اسباب رصد را از الجان خواسته و هلاکو
خان فرمان داد تا مؤید الدین مبارک بن مبارک العرضی الدمشقی که عرض فرهنگ ایوب دمشق و در دمشق برای
ملک المنصور صاحب حمص در حضور و نیز نجم الدین الوندی مشغول عمل فلکی و ساختن آلات رصدی بود و فخر
الدین مراغی که مهندس بود و محی الدین اخلاطی که منجم بود و ابو الحسن علی بن عمر القزوینی معروف بنجم
الدین دبیران که در قزوین بود و من بعد مضبوط از تصنیفات او است که در وزارت خواجه شمس الدین
محمد تصنیف کرده و قطب الدین علامه شیرازی و مصنف درة التاج از تلامذه اجناب بوده و در رصد ایشان
بود بعد از حضور فضلا و اتمام اسباب رصد را چنانکه مؤید الدین مفصلا نوشته مجرد با ساس ابنیه اختیار
میکنند و آلاتی است که او را بطلمیوس ابنه و دران رصد وضع خوانده اند محتاج است بدیوار ممتد از جنوب
بشمال و آلاتی ذات الحلق است و ان پنج حلقه است در میان یکدیگر و این مشتمل داشت اشیاء ط
از ذات الحلق سته بطلمیوسی و ذات الحلق تسعه زاوون اسکندرانی و آلات سهم که بطلمیوس وضع کرده یکی
دانستن میل و الثانی ارتفاع النهار و الثالث ذات الکرسی نامیده است الثانی است که خبر رصد بعد از زوال شمس
از دو نقطه اعتدال الربیع و الخامس ذات الحدقة السیارة کرا و ذات الثقبتین نیز کویند و السادس شمس
ذات الربعین است که بجای ذات الحلق نصب کرده و ذات دو پاره بود ند و السابع ذات الاسطوانتین السابع
هشتم ذات الجیب و السهم الشبیه بهم ذات الجیب و السهم و التاسع ذات الشکاملة و تلک عشرة کاملة و بعد از
حضور اساتید و اتمام اسباب رصد در سنه شش و پنجاه و هفتصد هجری در بلده مراغه که عرض شش اخط
استوائی هفتاد و بعد و بیست دقیقه و طول از جزایر خالدات هشتاد و دو درجه و بهره اغراف که منظمه
از خط منتصف النهار و رسم شانزده درجه بنای رصد را نهاده و تا سال شش و شصت و سه رصد کاه
مشغول ضبط حرکات سیارات و سایر اعمال بوده ند چون دور بیع الاخر امسال هلاکو خان از بیلاق مراغه

بفشلاق چنور شه در بن راه نسبکنه در گذشت امر رصد بهمان مدد باقی ماند و تفصیل السنین
رصد را بخزر طوسی در اول زیج مفصلا بیان کرده و در تاریخ نوشت هلاکو خان کشته چون
هلاکو مراغه را بمستان گذاشت گذشت کرد تقدیر از ال نوبت عمر بش ششصد و شصت و شش
یکشنبه نوزدهم جمادی الاخر و بعد از ان رصد بانمانک دوز کادی شیخ محی الدین مغربی زیج ادوار
تمام کرد و اندک اشکالی که در زیج الخانی بود حل ساخت و بعد از رصد الخانی در ۷۳۱ موی
بحکم سلطان شهید الغ بیک بن شاهرخ بن تیمور کورکان بار باسمعانت و علم ان خانان مقبول غیاث
الدین جمشید کاشی و صلاح الدین موسی المشتهر بقاضی زاده رومی و علی بن محمد قوشچی در سمرقند
زیج سلطانی باتمام رسانده و بعد از ان بانمانک دوز کادی سهل بن بشر ارجهتک و عبد العلی
پر جندی تکمیل ان رصد کرده هر یک شرحی بر زیج سلطانی نوشته و پس از ان رصدی دیگر
مکرر در زمان شاه سلیمان صفوی شرح بر کیفیت رصدات نوشته و این علم را تکمیل کرد پس از ان در عهد
سلطنت محمد شاه هندی سلالهٔ تیموریان بار بر دو دهلی که شاه جهان آباد است باجرا سنه ۱۱۳۱
جزا الله شیخ عابد بهندوستانی در سنه ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و یک زیج جدید هندی را باتمام رسانده
و همچنان این علم مشغول مانده و معلوم بعد بر رصد تکمیل مضامین این رصد بر نیامده تا اینکه
در زمان این شاهنشاه جهان پناه که دولت و بجاه و بداد لشهلان در جلوس ان زیج شده
و تحقیقات در ان بی کشته کرا چند بن رصد دراز منه کهنه و بسته شده و اغلب رفاه مذکور
علاوه بر تحقیقات جناب استادی چنانکه من خود چند بن جدول را تسهیل کرده امید انکه عاقبت
رصدی مخصوص بسته شود و زیج ناصری نامی ترتیب یافته و در زیج کبنی مجم زمانه جدولی
در ذکر رصدین بود اینجا رصد پزدان بود نوشته بودیم مرور کرده باقی را ثبت کرده
و اینجا در کتب انها سوای رصد بنده و تاریخ وی معلوم نیشد زیج ناوناسکندرانی است
و زیج کوشیار و زیج صفائح و زیج محیی بن یزدشم مکتی بابی سهل قوهی تمام الرساله

فی بازی نرد و البهات منه و مجمل خطاب اشرفنا بحول و الاقتضاء السلطنة و بر علوم مرسعا دام اجلاله

در شرح نرد

بسم الله الرحمن الرحیم

بازی نرد را چون شریعت مقدس نبوی علی شارعها الف التحیة و الثناء منع نمود چنانکه در اینباب فرماید انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون مفسر نرد را جز و میسر شمرده اند و بدین جهت البته لازم است تحاشی از او و از مضر شمرده اند چنانکه شاعری گفته است

ان کنت تعلم فی الاداب تزلفنی فانتی بفنون العلم و الحکم ان العلم و الحکم الطرف و السبق الاوتاد تشهد لی العود و الزند و الشطرنج و القلم

نرد اگرچه شهرتش از مخترعات بوزرجمهر حکیم و وزیر انوشیروان عادل است لکن در زمان او مبغوض بوده است حکیم نظامی گنجه گوید

چار شه داشت چار طرازش پنجمین نوبهار دانش

و در مطالب الیس ذو بیاض من علمائنا یقلب بزم نوشیروان سپهری بود چون جهانی بود جمهری بود

داشت پرویز مجمه بازیک کز نوا صد نه صد هزار زدی ان ملک را که بدان ملکت نام داشت در بین هر دو چنین خواجه نظام نوکز دیشان بافراط دی چو نظامی بخنوذ داری

ای نظام بلند نام از تو با منه کار داد نظام از تو

و گویند طراح را که مخترعات مهمه از برای حکیم صنایت و لجاج کرد از فرزندان اوست بدلیل آنکه فرزند و ظاهر ساخت طرحی پادشاه صنادید شاه از برای انوشیروان عادل برهم صدر فرستاد و انوشیروان نرد را که از مخترعات بوزجمهر حکیم است در مقابلان بر رای او افتاد داشت و معنی آن که هیچ چیز در کار دنیا اشد از نرد نیست جابوزجمهر حالت بنا داد و اختراع او نموده مثل اینکه سی مهره دارد بعدد ایام ماه و دو طارمی مناسبت شب و روز و شش دری دارد مناسبت شش جهت و چون هر عددی را با مقابلش جمع هفت شود مناسبت سیر سیاره مثل شش کرسی مقابل یکدیگر نهی دو دو تا جمعا دوازده کرسی در اینکه مهره چون دو شش از کشش سلامت یابد اینست کنایه از نفاق و معاشرت بد مردم لازم است تا هر گه عائله باشد بکرد و بداند که در بی عاصلت و بی معاونت زندگانی بسر نیست و تخته را بچهار قسمت کرده است بعدد فصول اربعه سنه طارمی داشت مناسبت آنکه حرکات کرسیهای سبعه سیاره مختلف طالعهای دوازده گانه تمام سوی خارج مرکز تدویر و هر گه بداند بازی خود را بداند بنده مفاخرت نکند مثل اهل دنیا و از عاقبت کار و مطلع نباشد و هر گه بداند نرد امت خود را بر استاد فن بوبداند و هر قدر بیازد

از باختن مندفع نمیشود مثل اهل زمانه با انکه دانند باطلی میرسند باز در آنند و هستند هوالموفق

معنوی راست خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش بنماند دست و دلش خرهوس قمار دیگر

و بعضی در بازی ظلم بر یکدیگر میکنند و این نیز مانند اهل زمانه است شاعری گوید

بود بر زن حلال باختن جان ناچه پیش اهل دل مرد است و زن باطاهر چه باشد پیش کفار

تخلص در خطاب و ذکر کفشه توان بر کار نرد ای کژ نرد و مهره ز تو زبر و باخت میکری عجبا بیت تمام

و گاه بواسطه غلط بازی و ذکار فانی میشود و لی اعتمادی بر او نباید کرد مثل کار اهل دنیا و سابق بر تمام

کنند حسابهای نخسته نرد راست میکردند و بعضی سفید مهره و بابر همین طور میکردند و در وقت

لعب بازی بابر کان نادر چنین اتفاق میفتاد که کوچک طرف نشاد و مهره سیاه در مقابل نرد لکدار

ظاهر این از بابت شعار بنی عباس بود مگر انها سیاه پوشیدند و در انوقت در تنگ سیاه زنی تمام

داشت چنانکه سلاطین از بابت مضاهرت چنین خود را نیز سیاه میپوشند شاعری گوید

چون چنین خوری رخ نخشم سیاه باد باطن اگر بتو موس ملک سخره و نظامی گنجه گوید

در سیاهی شکوه دارد ماه چتر سلطان از آن کشد سیاه هیچ رنگی بر آن سیاهی نیست مسکر ماه جای و ماهی هفت

تکست زیر هفت آورنگ نیست الا از سیاه رنگ ولی اینجا معلوم میشود اصل نرد از اختراع اردشیر

بابکان است سه کعبتین داشت چنانکه ذکر کردند و اصل اسمش نرد شیر است پس از دو تخفیف داده نرد

گفته شد چنانکه در حدیث وارد است من لعب بالنرد شیر کان کمن غمس یده فی دم الخنزیر و اینجا لان از کجا

معلوم میشود این لعب را بر هفت بازی و هفده داو قرار داده اند چنانکه در بر هان در عانه کرده و در

نقایض الفنون در ذیل بازی نرد مذکور است و نسبت هفت بازی با ایام هفته ارست و مجمعه هفده نیست

که عدد مهره بعد از بیرون آمدن خانه حریف هفده است زیرا خانه که مهره در او است حساب نمیشود

و لی اختلاف در اینها معلوم نیست اسامی هفت بازی نیز نیامده و در خانه کبر طویل منصور

و هفده داو هم نیز یاد نکرده و بعضی از ان اسامی یاد هفت اندیشه و بعرجی عقد الکوبند چون بازی بیازده رسید

تمام نشد و دعا و فره و بعرجی و اما و تو خواستند و چون هفده رسید از اول شروع خوانند و اگر از دست

بگذرد و تمام شد حکم اول دارد و دعا و تحیره نیز رسیده و در این باب شعر اشعار گفته اند و ابن الدین

اخسیکتی فرماید ندیم و لیتنا باختر چیدبساط منزل عالم نادیده بر بدن رفتن ز راه حکیم

اپوردی انوری گفته هم در شش عجز بند نوراد او یعنی ضربدشان در زن زانکه نمای بادبست چکم خاقانی
شیروانی گوید دست خوانست هندو حضار حریف اه در شش در خطر ماهیم وهم در اینمعنی سراینده
سخندان را سخن از حد فزونست که داو کشکود دست خونست وحکیم فردوسی طوسی در شاهنامه در فرشادن
نوشیروان نرد را بجای شطرنج پیش راو هندو اشعاری گفته که بعینها ثبت شد

خرد با دل روشن انباز کرد — با اندیشه مهر نرد را ساز کرد — دو مهره بفرمود کردن زعاج
بدو نقطه طرفشان همرنگ عاج — یکی زنگه ساخت شطرنج وار — دو رویه سیاه راست کار و زار
دو لشکر بپیچید بر هشت بهر — همه رزم جویان گیرنده شهر — زمین نار و لشکر کمی چار سوی
دو شاه گران مایه تندرنگ خوی — کمر دارند و فتاد هر دو بهم — یکی از دگر یک نیکرد ستم
بفرمان ایشان سپاه از دو روی — نبندند یکبار جنگ جوی — یکی را چه شها یکبره دو شمن
بران یکدلی آفرین خواند هر دو — شکن هر جا کرد شرنگ کشت سیاه — کران دو شاه اندران رزمگاه
همی بین بدان تا بدین بر کجا شت — کمی رزم کوه و کمی دشت — برابر یکی نه تا برکرا بد شکن
شد تند پیاده دو شاه انجمن — بدینسان که گفتم بیاراست نرد — برشاه شد یک بیک یار کرد
ازان شاه و بخش برانگیزش — همان بد ستایش همان سرزنش — زنیرو جنگ و هزیمان سپاه
یکی بود و نبود یکیک بشاه — دل شاه ایران ازان خوب ماه — خرد را بیاندیشه اندر نشاند
همی گفت کی مرد و دشمن دوان — جوان بادی و دو نگارش جوان — بفرمود تا ساروان دو هزار
بیاورد و اشتر بر شهر یار — زباژ یکی خیزد و دوم و زچین — زهیتال و مکران ایران و مین
زگنج شهنشاه کردند بار — شد کاروان از در شهریار — چه شد بارهای شتر ساخته
دل شاه ازان کاره پرداخته — فرستاده رای با پیش خواند — زدانش سخنها فراوان براند
یکی نامه بنوشت نزدیک رای — پراز داش و رامش و هوش و رای — سزاوار کرد افرینی بزرگ
بپرمان بنا هش زد بوستک — دگر گفت کی نامور رای هند — زده رای فوج تا پیش سند
رسیدن فرستاده رای زدن — اباچتر پیلان ان انجمن — همان باژ و شطرنج و پیغام رای
شنیدیم و پیغامش اندیجای — زدانای هندی زبان خواستم — بدانش روان را بیاراستم
نبود اندران موبد پاک رای — پژوهیده او رد بازی بجای — کنون تا همان موبد هوشمند

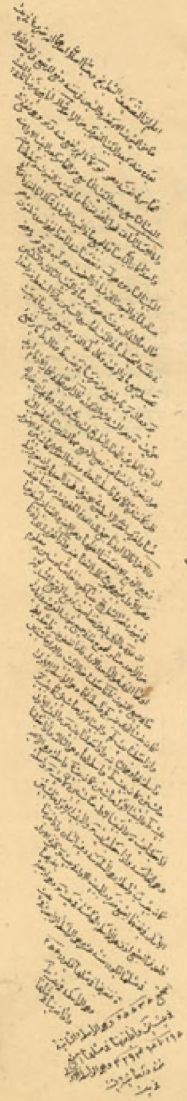

ما عدد حساب خانهای شطرنج مبنی بود و مقدمه است اول انکه هرگاه عدد متعلق
بخانه از خانهای شصت و چهار کامذ داعجذور تا پنج حاصل متعلق میباشد بخانه
که ناصله اش از خانه مفروضه برابر ناصله همین خانه باشد از خانه اول مثلا هرگاه
عدد خانه پنجم ذکره آ باشد عجذور پنجم حاصل ۲۵ متعلق میشود بخانه نهم چونکه
این خانه و خانه اول یک ناصله دانع میشوند از خانه پنجم اوابن حکم در علم حساب
مبرهن شده که در سلسله اعداد دو کعب نسبت تضاعف نوفی کنند کعب بعداد درج
باشد حاصل ضرب هر دو جمله که یک ناصله باشند از طرفین مساوی است
۱ ۲ ۴ ۸ ۱۶ ۳۲ ۶۴ ۱۲۸ تا حاصل ضرب طرفین و طرفین را حاسبین نیز گویم مثلا حاصل
ضرب ۸ در ۳۲ مساوی است با حاصل ضرب ۱۶ در ۱۶ و نیز اگر اینن چهار عدد
یک از بعد متناسبه ترکیب میشود و در اربعه متناسبه حاصل ضرب طرفین مساوی است
با حاصل ضرب وسطین و اگر جملها و تناسب بعداد فرد باشد حاصل ضرب اشتباهی
مساوی است با عجذور وسط مثلا حاصل ضرب یک در ۴ مساوی است با عجذور
۲ زیرا که چون ۱ را تکرار کنیم تا از اربعه متناسبه ترکیب شود باین صورت ۱ ۱ ۱ ۱
آید ۴ مثل است ۱ است به ۲ و عدد بن صورت حاصل ضرب آمد ۴ یعنی
خود ۲ مساوی است با حاصل ضرب ۱ در ۴ یکعن عجذور ۴ مقدمه دوم
است که هرگاه عدد متعلق بخانه را بگیریم و واسکازان بگاهیم تا باقی بماند بعداد
مجموع خانها و ما قبل آخانه است مثلا در خانه ششم ۳۲ است ۱ ۲ ۴ ۸ ۱۶ ۳۲
= ۳۲ بعداد و جمع واحد باقی ماند ۳۱ مساوی است با مجموع پنج خانه ما قبل که اند
۱۶ باشد تا ۱ زیرا که چون از خانه پنج واحد بخانه اول فرض دهیم عدد انخانه
۲ میشود و اگر فرض خانه سیم مساوی میشود با عجذور دو خانه اول و دوم و خانه چهارم
۸ مساوی میشود با مجموع سه خانه ما قبل و همکذا خانه ششم مساوی میشود با مجموع
پنج خانه ما قبل پس حالا هرگاه واحد بزا که بخانه اول فرض نمودیم بر دارم هر خانه بعداد
یک واحد بزیاده میشود از مجموع خانهای ما قبل خود (دمالالمال فی نسخ

شصتی پنجم

که دو عبارت ساخته آورده ایست که عدد خانه سوم پنجم را مجذور نمایم تا عدد خانه حاصل شود و چون واسطگان بنگاهیم عموم اعداد خانهای شطرنج بدست آید زیرا که عدد خانه پنجم اگر ٥ است چون مجذور کنیم همان ٥ باقی میماند و اگر ٤ است چون مجذور کنیم ١٦ حاصل میشود بیان مذکور عدد خانه را نام میشود و مال آن که مال المال ١٠ باشد عدد خانه هفدهم و مال آن که مال مال المال ٤ باشد عدد خانه سوم میشود و الحق همان در کتابهای قدما بر حساب شطرنج چنین آورده که قاعده ایست که مقدمه قبل از بیان قاعده لازم است اول آنکه باید تضاعیف ذو نیج الزنیج چون سلسله اعداد بدین بر نسبت هندسی هر یکی نصف حمله ما پیش خود باشد حاصل ضرب هر دو حمله که با یک ناصله واقع باشند حمله میانه است مثلاً دو بین سلسله ٢ ٤ ٨ ١٦ ٣٢ ٦٤ ١٢٨ ٢٥٦ باشد حمله میانه خود ١٦ و حاصل ضرب حملهای دیگر باشد حاصل ضرب دو حمله وسط مساوی میانه حاصل ضرب دو حمله ما شبه مثلاً در بین سلسله ٢ ٤ ٨ ١٦ ٣٢ ٦٤ ١٢٨ حاصل ضرب ٨ در ٣٢ مساوی است با حاصل ضرب ٤ در ٦٤ هر دو ٢٥٦ و این مقدمه اول بود و اما مقدمه دویم هرگاه مطلوب باشد مجموع عدد حملها که تضاعیف شطرنج تا حمله آخر است که مذکور کنیم از حاصل تضاعف تمامیم و حمله کوچکتر را که اول باشد ازان تفریق تمامیم باقی ماند عدد مطلوب است مثلاً در بین سلسله ٢ ٤ ٨ ١٦ چون حمله آخر ١٦ را مضاعف تمامیم ٣٢ شود و واسطگان ازان موضوع کنیم ٣١ باقی ماند ٣١ مجموع این پنج حملهاست و برهان این مطلب سابق اشاره شد و چون این دو مقدمه معلوم گشت خانه شصت و پنجم شطرنج اشاره کنیم تا بر مراتب مذکوره دریابی عدد آن خانه که حاصل باشد از تضاعیف اعداد ابتدا از واحد ساده میشود با مجموع آنچه در شصت و چهار خانه تا قبل است زیرا که یک واحد و چون واحد را ازان موضوع کنیم باقی ماند حملهای مجموع اعداد است پس چون این خانه شصت و پنجم خانه اول را دو حاشیه فرزین کنیم خانه سوم واسطه میشود و اگر واسطه اول را

کذا بیم و حال این خانه و خانه اول را دو حاشیه فرزین بکنیم خانه هفدهم واسطه آنها شود و آن واسطه دو بیست و چون این خانه هفدهم و خانه اول را دو حاشیه فرزین فرزین کنیم خانه نهم واسطه آنها شود و آن واسطه سیم است و چون خانه نهم و خانه اول را دو حاشیه فرزین کنیم خانه پنجم واسطه آنها میشود و آن واسطه چهارم است و چون خانه پنجم و خانه اول را دو حاشیه فرزین کنیم خانه سیم واسطه آنها شود و آن واسطه پنجم است و چون خانه سیم و خانه اول را دو حاشیه فرزین کنیم خانه دویم واسطه آنها شود و آن واسطه ششم است و دران عدد ٣٢ واقعست پس اگر این را بنوزده چون شمرا ترک نمایم این عدد ٣٢ را مجذور کنیم مساوی شود با حاصل ضرب خانه اول در خانه سیم و عدد اول واحد است پس هر عدد خانه سیم ٣ شود و این واسطه پنجم ما بود حال ٣ را مجذور میکنیم حاصل ١٠ ما ازین بیان بدانیم واسطه چهارم میشود در خانه پنجم پس ١٠ را مجذور میکنیم حاصل ١٠٠ واسطه میشود در خانه نهم و اگر مجذور میکنیم حاصل ١٠٠٠٠ واسطه دویم میشود در خانه هفدهم و اگر مجذور میکنیم حاصل ١٠٠٠٠٠٠٠٠ واسطه اول میشود در خانه سوم و چون ازین مجذور کنیم حاصل ١٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠ عدد خانه شصت و پنجم شود و چون واسطگان موضوع تمامیم ما بقی مساوی میشود با مجموع اعداد خانهای شطرنج هو المطلوب تمت الجزء السابع

محرره ١٢٩٦

متن بیست و سیم باد در نوراست پیش قبط شرح شد تجربه دیده است در
متن بیست و چهارم نوراست پیش او زکسس و مطر و زوزس و نیمروز میکند
دد و هوا بسبب حوادث بلد کهوان حوادث با بیث تا اینکه شمس قطع کند از
برج سنبله بیست و چهار درجه شرح در این روز هوا بسبب حوادث
نیمروز کند با اینکه کفته تا اینکه قطع کند شمس بیست و چهار درجه از برج سنبله از
ان روز پنجم ایلول ماه رومی است واز وجهه که در نجم ایلول در کو خواهد شد
انتظار فی اضح است متن بیست و نهم نوراست پیش او زکسس و باد جنوب
پیش او خرو حرارت پیش قبط شرح حوادث ظاهر شد و در جه سانتی کراد
نهم درجه تا دوز قبل انقضاء است متن در روز بیست و ششم تا دهاز ایلول
میباید باشد بارش خمس میان این روز و اول روز الهجوز نصف درشت از ماه
تاسعات است در این روز عود میکند حوادث چنانکه در اول روز الهجوز عود میکند
بود ت این هفت روز است کما حوالی اول ماه رومی است و اینا یام زاهره
مدت سهیل و این نمان طلوع سهیل است کان سهیل طالع شمس قبل از دو زمان
قلیل غلبه کرده است اسم سهیل و جمد بنا و اینچه ذکر کرده اند در هوا در این ایام
احوالست از روزها قبل و بعد پس از ان روزها مرد میشود و هوا رابیث مفعل
میاندوم و هر کی خطا میکند محمد بن عبد الملک زیات کفته
بعد الماء و قال الفیل و الند السراب و منه عمان حزیران در موز و آب
شرح در کتاب الخلاصة طهران حوالی آنچه بحریه شد در جه سانتی کراد در شش
سه و چهار درجه در لطاف در دوازده از عمود بعد از ان بخاوز در هیچ سالی نکرده در این
سال تا سیزده و هفت درجه بنود سبب منتها و حوادث بود در این روزها الی پیش
و سی و سه و در این روز تجربه شد سی و یک و نقد کم پیش بود و در شب روز
الهجوز اول مختلف است و انکه هجوز از عجز کرفته یعنی مرکبا اخر ماه است
اینا یام را الهجوز کویند متن بیست و هفتم نوراست پیش قبلی شرح
در این روز اول بست از وقتا صلاتی مختصر در هوا پیدا شد و مقصود از روز اول

نصف النهار است و شمال نصف اقبل متن ... ربعیت و به ششم باد کرم ... ضبط
شرح بخوبی شد مختصر بادی و وزنه کرم بود متن بیست و نهم باد اغاست و دو باد
و شکین می باید باد های سالیانه شرح دراین دو باد این و ظاهر شد متن
در سیم نوه است پیش از خرس شرح نسبت بوجه قبل در سه و پنجم شکین نیز فاعل
سالیانه است پیش طلوع خرس و پس از او کسر باد مشغل از آنجا بجنوب میشود و پیش راست
باد های سالیانه است و دو عدد بپس از برخس باد صباست شرح باد دوزد دیگر از نوه
ظاهر شد متن اما دوم آن نوه است و شکر باد های سالیانه است پیش طلوع
دو عدد این دو وقت در منبع باد دار قائم میشود شرح منبع که محلیست موضوع است از بالای
و ده فرسنگ است تا حلب و کوه سند اول بنای ایوان کسروانست نهاد و یکصد من بجنوب
بهزم معروف بخوده منبع کشد و جن دیگر بهزم شد او پیاده شد و دراین دو دو
از و ظاهر شد و فدری باد وزید متن دویم کدودت دو هوا بنوه معلوم و
و تذکره است فلسون که باد های سالیانه دراین ماه تمام میشود شرح دفعه
هوا دراین دو وزد و در جید از دو زها سابق کمتر بود چنانکه مذکور شد از مدت
سهیل بود و هوا ندوی کدودت داشت متن سیم باد است و در عدد
و کدودت دو هوا برای او ذکسر و نزدیک و باد است بر او برخس
و حوادث و باد است و در عدد است برای ضبط و در این دو زها مذاوی او برخس
در امکنه سرد سیر شرح از اینکه بانظر صاحب خبره شد است که لفظ باد او
کدنا دو سو بنود و از صاحب ضباب بفتح صاد بچیز و طبیعی مثل ابر با او در وقتی
مثل دو عدد در این دو وزد حوادث دو هوا نوه و جهت مقابل خمس او در وقتی مثل
دخان ظاهر بوده در جهت جنوب متن چهارم کدودت دو هوا و سلامه
پیش طالبین او نظرین و معروف و در بس باران و در عدد باد مشغل است پیش
او ذکسر شرح جزوی کدودتی دو هوا بود متن پنجم باد های مشغل است
از جمس بجنوب و باد است و شکین باد های سالیانه است پیش طلوع و باد است
و هوای بره است در عدد باد و باد جنوبی است پیش ضبط و در این دو وزد کرما

دنباج است وقت قصد و نزه مستعمل و بحوشرا است تا حمل دو عدد
شرح جزوی باد جنوبی دو بند متن ششم باد کرم پیش ضبط شرح در این
دو وزد در صحرای دشتان بنده فرجن لشکر بود باد کرم سپوزید ذکر و باد نفوذ
صحرا بود متن هفتم کدودت دو هوا پیش قبلین نوه است پیش دو پیاده
شرح کدودتی دو هوا بود متن هشتم دو نوراست و نوه است برای ضبط
شرح کرمی دو هوا بود متن نهم چیزی از آنرا متذکر نشد شرح چیزی
ظاهر نبود و اول او خوش است بموج مبزان متن دهم هوا بیل فوراست
برای دزد سناد من شرح هوا بیک اندازه بود طرف عصر جزوی باد و کدودتی
کم دو سمت شمال ظاهر شد متن یازدهم شکین باد های شمالی است برای ناس
شرح باد فی ظاهر شد و هوا سکوتی داشت متن دوازدهم باد جنوبی است
برای او ذکسر شرح جزوی باد بی دو بند و هوا کرم بود متن سیزدهم
نوه است پیش طالبین و مردون شرح کرمی هوا زیاده از دو وز سابق بود
متن چهاردهم شکین باد های شمالی است پیش او ذکسر و نوه است برای
دو جوفی پس و معروف دو وز پس و بعد از این دو وز پرسنود بنده نخواهد شد شرح
دو وزی کرم بود و عدد و دار الخلافه طهران مذهبا مثل این دو وز پرسنود پیش میشود
متن پانزدهم نرمی و باش باران دو هوا ظاهر شد پیش دو زساوس و
باران نوه است پیش ضبط شرح باران دو وزی ظاهر شد هوا معتدل بود
متن شانزدهم کدودتی است دو هوا و باران است در دو دو باران برای او خش
شرح هوا در این دو وز مثل دیروز کمی زیاده دو دو دفعه از بوهای سابق کم او دست
بود مثل نفاوت پیدا شد کدودت دو هوا بود و باد میوزند و از بخار اطلاق
پیدا شد متن هفدهم استوا، ماه است و اول دو عدد است از جهت عبور بهار
اهل چین چنانکه نشان کرده شده است و بحضور بیان کرده شد است اکنون کهاید
حکم در این دو وز اهل ایشان باد بی دو هوا بنست این دو وز تعلق بخورشید داده یعنی
راجع باحوال او است و نظر کردن در دو هوا که این دو وز اگر بلند شود سال او امور بی

ورغیر وضوح است وگمان من اینست که همه ان دیدن آفت نبودن مردم است
نرمهای نفسان ولیشکودن طبایع ادخالی بحالهای دیگران عادت دهد
این روز اینست که بوخیزند ازخواب بسجاده افتند و مذهبین کنند بطرفا که خوبتر باشد
وقلیل شاه لسندن سرون و فتح نظیر کند بمرجوبها بدیده شده کز پس آن
تودیکی کند روح ان حامل خواهد شد و کفرانند و سبان روز آنها و شور بحاد
شرین میشود و پیش این مذکور داشتیم که این اقرب بحالات ایست سواه میتاخ
زیج سند هندست واین عید بت عظیم نزد اهل هند بخزار مرتبه جانست پیش زین
هذا با بنرشند براوی بکدیگر کو هر بنیش و مال خبیث خود را و اجتماع میکنند در صحاصل
وبیوت عبادان تا نصف النهار قبر ایان برون رفته بیابان و امکنه فرجکاه
خود پرکنند و دد و مجالس بکدیگر و خرد نیا را خبیث و ذلیل شمرده و خداوند قرجل
داوند را و کبریم شمرده نواضع ان ناداله میکنند و ما بحول مطرود زیر اسکاد
از مجاد پیدا شده و کدورت دوده شرح

فرنگستان سال شمسی سیصد و شصت و پنجروز و پنجاه و چهل دقیقه

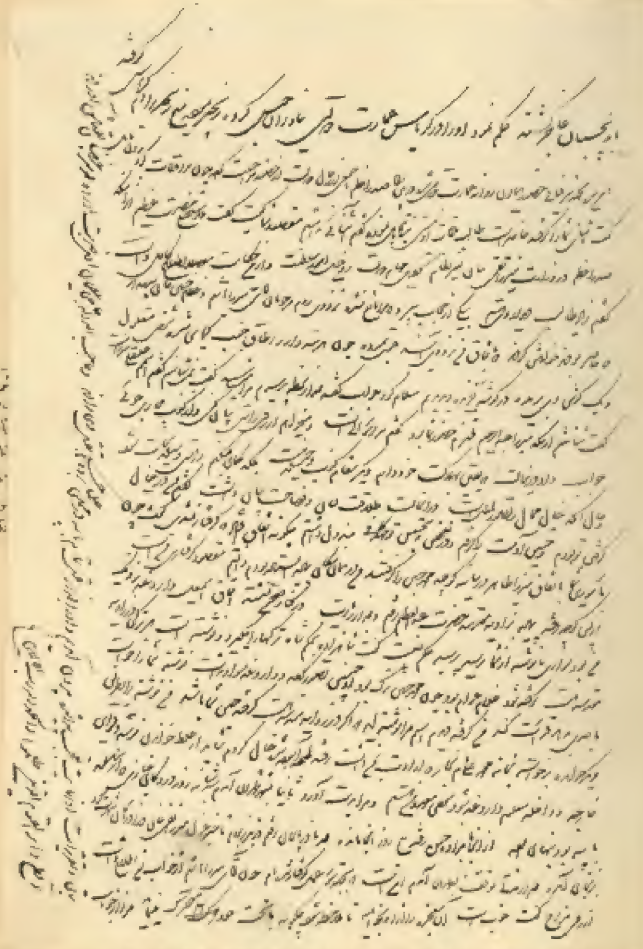

دو در چهار شنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک اول فروردین الاول بود دو بن دوف
یعنی از نصف النهار بسیار بگذشته بود که هوا پیدا شده شب نیز باران دیر باز داشت
تا فردا بگاه نیز بطلوع فجر پنجشنبه پانزدهم رمضان المبارک دویم فروردین الاول
از ظهر تا نصف شب باد و باران و انقلاب در هوا بود جمعه چهاردهم شهر
رمضان المبارک سیم فروردین الاول در هوا تا صبح قدری باران آمد شنبه
پانزدهم شهر رمضان چهارم فروردین الاول
بیست و پنجم فروردین الاول مطابق شنبه هشتم شوال انقلاب در هوا پیدا شده آبی شد
فرجیه چون سالهای دو می موافق است با سالهای شمسی و ثابت است با فصول
اربعه طبیعیه خود در هیچ یک از آن فصول هوا بهیچ وجه قابل نمیشود از عبادات اجزاء
سال شمسی مکرر بخواند بحیثی که ملحوظ میشود در آن سال قبل از آنکه محسوس بحسی شود و
حیران میشود از اختلاف بکبیسه پیش از آنکه ظاهر شود پس ابداع کرده اند دوم و
سوم را چون دو کسانیکه تابع اقوال بوده اند احوال خود را که در هیچ یک از سالهای دو نوبتها
افتاده شرح مقصود استاد الحکما آنست که در دو سال کبیسه
حیران میشود در بیع استاد از اینکه در هیچ یک از سالهای شمسی سیصد و شصت و پنج
روز و ربع روز و نزدیک است که در چهار سال از آن در بیع قابل دو روز فرض کرده در شش
سال آنرا بند و از سال شانزدهم در روز است و باین عمده البته چهار دو بیع
از عبادات اجزاء سال شمسی زایل نمیشود و بکبیسه حیران میشود و ما بعد از پیدا شدن
آن کسر را کمر از ربع یافتند چون مقصود در بن رساله اطاله در هوا نبود قابل
بیست ذکر آن کسرها در اصل مخلصه منظومه بهمان روایت مصنف اوصاف او
کرده و آنرا صاف کرده موافق رصد مصنف چنانکه در قانون مسعودی
درج نموده در اینکه شبانروز را شصت جزء فرض کرده سال شمسی سیصد و
شصت و پنج روز چهارده جزء و بیست و شش جزء و پنجاه و سه جزء از
شصت جزء است باین صورت ۳۶۵ ۱۴ ۲۶ ۵۳ و سایر اوضاع
فرنگستان سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه

نسخه
ناقصات سنه الروم مطابق
لسنه العشرین ثانیه جمیع شهورها کاملة
ثانیة معدلة الایام و جمیع ایامها کاملة
اجزائها الا ثالثة الاجزاء الاخیرة من
ان یکمل الشهر و جمیع ایامها ان یکمل
بالکسر

و با فوده تا بتراشد و سم بجهن او و با نرا و استعمال نمایند این طریقست که کبیت
چنانکه معمولست بجهت دیع دکر چهار سال تا پنج سال دوند زیاد نموده و برا مزید که مثل
شبا طاست افزوده و بجهت جزان کرا دیع دکر چهار صد سال سه دوند
زا کبیته کوده تهیه دستال صد و دو بیست و سیصد و با بن حساب زیاد
مبدء حساب نا ده هزار سال تا با اختلاف پیدا بشود و از تبدیل تا دیع ضیاء
مسیح علیه السلام با بن حساب دارنده دو هزار سال جفتی ارسال دو محکم شده است
سبب اختلاف تا دیع انکلیس و فرانسه و غیره که دلیل درست کرده اند تا سال دو
و دوی و از آنست که بجهت اختلاف اعیاد مذهبی تغییر تاریخ خود نداده و با
و بن بعضی قول ابو ریحان که نقد ما فها دوی محاذات اجزای سال شمسی است بعبارت
مذکور نفاوت کرده اکر بخواهد از بخوبی از قول حکما مذکور داشته با و محاذا نیست
الله در بن زمان از روی بخواهد داشت ذا بتکه با و بن اختلاف محاذات بکلی زایل
و کر ابو ریحان بطبع ابن خاصیت ذا ذکر العلم عند الله و زایل شدن خاصیتان
ما فها دوی بدان ماند که مبجهن معتقدین احکام اثاری کرا زحلول شمس
بر بروج اثنی عشر پیدا شده اکنون در بهمان صورت ذا نند و حال انکه بنا بر حرکت
بیست و چهار هزار سال از صورت خود بیرون رفته و با بن بکبا زابطال احکام است
کر من در ذلک السعادة ابراد کرده ام و مجهن است تا بتوانند که مصنف در آنچه
ابراد کرده چون مطالب از کلام مصنف و وجه ان واضح است بعینها ابراد شد
و اما سبب قریب اثنا بتران الی طلوع الکواکب و سعود طها من جمله العلوم الطبیعیه
ان اثنا بتران متعلقه باجرام الکواکب و طلوعها الانتفاع الفلک و حلول الشمس
فیها فا منضد و اشبه ما ذکرناه فی الشعرین الهما بنه عند بهم براط عما بنی عندنا با
طلوعها اخ زمانند و ان هنا الفضل لمذکرون حالا نعیها مصداق لقول احمد بن فارس

فد قال

فما مضی حکم بالمرء الا باصغریه ... فعلت قول امرء لبیب بالمرء الا بدیعجبه
من لم یکن معه درهاه لم یلفه عریانه ... وکان من خله حفرا بنول سقوفهم طنبه

وذلک افا بام مقارنة الحضرة العالیة و حراسا فی سعادة الحضرة الشریفة شاهدت
بالروی احد المعدودین فی العلماء و بضاعة المجوزة فد استعمل مقارنات الکواکب
المنسوبة الی المنازل و جعل بحصلها المستخرج الاحکام من روابطها نفا و عقودها
و بنبط نصف المعرفة باجداث المجوز منها فا علمه ان القواعد فی خلاف ما تعمله
وان الطبیعة المنسوبة الی المرتبة الاولی و خواصها و ما وصف لهذه من اوبا طها مع
الاخری لیس فرا بل عن اذا بل برج الحمل بقال کوکبا تا لم نبعثل احکام برج الحمل
با نتقال صورته عنه فتح المذکور با نعه مستحقا لحد و کان اولی من مرشر
نه جمیع ما علمه و کذب قولی و صحیح و استدلال علی ما کان کان بنبا من مقاصل الفقیه
والفقیر الذی بحصل معه المناسب بشاسه و فیر المقاصر من معاسب فان کنت فی ذلک
منصفا من جمیع الجهات محمد الحال ثم مستحق تعدیه ذلک المال الحق - بعض الرذال
و ترجمة ابن کلام مصنفا بنست چون نسبت مبدء عدد عرب نا بتران الطالع
و غروب کواکب ابن از جمله است که بعلوم طبیعی دا زند تعلق بنکه نا بتران بنکه
متعلقست باجرام کواکب و طالع آنها بحلت فلک و حلول شمس است در اجزای
فلک و اضافه دارند شبه با بجه مذکور دا شبهم زد طالع شمرا بما بنه که بعراط
نهی کرده است در طالع او بعضی مغالطات دا ارسطو شرب مستعمل و استعمال مفصله
در بعضی کتب مبسوط است و لکن عبارت بعراط در فصل ابست معد طالع التمر
العقود و فی وقت طلوعها و میله دلیل الاستغراق با لاوقیه و بن فصل با اوقیه
زاجا بنکه ان حالت مضاف ان استعداد احدین فا در بوجود تا ان استعداد لا دم بنبت و
ابن شعر بها در سوا ان است که حکمی کفته است مرد بزدان است نکه و چیز کو چیدان نکه
با شد نا فوده باشد با شد و کر نبود با شد ذ صد اثر دی احاطه او بنبت و کر بجاذ
زاد بدل میکند و ما المرء الا باصغریه مثل ... و عرب نبت ان ابنت کشخص صغیر
الجسم ذا حلفت نعمان بن منذ او دکه ند نبفر حاذ دی و کر بنبت مرد دکر با نت
کر ابنا حاذ بواسطه صغر جثه و ضعف بنبه خود بوده است عرض خود ان ان شر
بنبت که عظم جثه دارد و مطلوب با شد و ابن مثل ابزاد مود ما المرء الا باصغریه دل مثل

وما سبب بنبت بکلمه قول آن
ذا ما دو سلفت کو کفایت
مرا انکو بصول بوده دو هم
دو بنا دا شته با شد
ج

باصلاحون جزء ذکر چند موضع در مجمع الامثال مبدأ ضبط است
و من ابا میکله از خدمت شمس المعالی در گذشت بلدرق یکی از اشیاء که
از علمای علم نجوم سرمه میشد ملاقات کرده و استعمال میکرد معاذ نام کوکب
منسوبه بعبارتی فرزاکه از عاصل انها استخراج کند از ذاتها و حضور آنها که اصطلاحی
علمی احکام همه است که باشد شود قبل از اختلاف در خواهد شد جوع علم مابها از قبل
بوف و مابان دباد و طوطیان و امثال آنها و من با و گفتم صوابید در خلاف
بان عمل میکنی بعلت اینکه طبیعت منسوب بعنزل اول در خواص ان منزل بنا کرده
همه وصف کرده اند در نباط آن منزلست باد بکری و فلان منزل زائل شده است
از اوایل برج حمل بنوزال کوکبش مثل اینکه ناطق شده است احکام برج حمل بغیبر
سود کثیر و عالم مذکور بیعت خود را با لاکبش مخصوص دانست من خود و عمال انکه
در جمیع ملابس ملوم لیست را و من بود تکذیب خود فرمود و گفت دروغ گفت ابن
مخدوم تا ز او تر من بعلم نجوم او و فرمن بود زیرا که فراخوال مسخر زاد بیم کند
و استکاف حسن زاد هیم و من در او نوشتار جمیع جهات مفید و مخل الحال بودم لیک
از جمله مقاصد نوشتن خود زیرا که مفکر و پریشان من نوزال رسیدن خواهیم
شرح و مصنف در ذیل نامه بخ خواهد شد ترا بن مطلبرا بیان عوده و انجه
نقل کرده و وجوه ریب و همچنین از نهاد و مصنف و توجیه و شرح ان مرتبا باید
که اهل خواهد شد در ترجمه قدیم هست ملتفت این نکته شده که اثر اد و کواکب نها
ندانند و عبارت مصنف این است و قد کانوا یشعلون منازل القمر و یسمونها
الاحکام و لنا بلغتهم حفظها و انفرض من کان یشعلها و یحسن کیفیة النظر
فیها و الاستدلال علیها و من الدلیل الواضح لحاذق ان الفهم بعض اللغة لخوارزمیه
و تفسیر النامار المنازل القمریان بمنزله من منازله و کانوا
یجعلون هذه المنازل علی البروج الاثنی عشر و یسمون البروج باسامی معروفة
بلغتهم و هم کانوا اعرف بها من العرب بدلک لحاذق مواظبة تشبههم لها

واکثر ما قاله فی الغرض بعین تفرطا و تعدیا انتهی وجود ندارد اکثر
که استعمال میکردند منازل قمر را و استنباط میفرمودند از این منازل احکام
حوادث جو را و این منازل بلغتنا ایشان اسامی جداگانه دارد که حفظ آنها
و منع عرض شد کسانیکه استعمال و استنباط احکام از منازل میفرمودند دلیل
واضح و برهان لایح است که قمر را که بلغت خواص زمینه اصرد مینامند نامند نعمر این
لفظ ناظر بمنازل قمر است هیلنا بیکه اصرد متولیست از منازل و ایضا تقسیم
کردند این منازل را بروج اسما عمر و نامیدند بروج را باسامی جداگانه که
لغت خود را این طایفه دانا تر از عرب نبودند و دلیل واضح بر این مطلب این است
که مواقیت استعمال انسان با اسماء این بروج که همه این بصورت آنها قرار داده
و مخالفت نمیکند با اسماء نزد عرب که پیش از ظهور مثل اینکه عرب جوزا را
از جمله بروج شمرده میدان نوامین و حمال لانکه جوزا صورت جباریست و
اهل خوارزم این برج را قربان خوانند نامند و معنای در القرن
مطابقت با لفظ قوابین و همچنین بعضو برکرده است عرب برج اسد را دو
چند این صورت و آنچند در طول برج برجی از بروج حمام سواد
اینجا دو عرین واقع است و طایفه عرب را مثل قوابین زنا دراج اسد قرض کرده
و لکه لکه اینکه در سنه حالی است نامند و می شمرده بعضی بشر و کوکب سنبله را
بعضی عوا کبر اسد نامند و کوکبه ست سنبله را بعضی سماک اعزل یکی از سماکی اسد
و دراج سماکی دیگر را شبط داده اند صورت اسد را در برج اسد و سرطان
سنبله و بعضی از میزان و شیادی از صور شمالیه و جنوبیه چنانکه حقیقت بعضی
آنها است نامیده نشده و همچنین اگر تامل کنی اسامی اظهار را که کواکب ثابته
سیارگانی که عرب آنها را علی بروج و صور فلکیه ربط نبوده نداگرچه ابو محمد عبد الله بن
مسلم بن قتیبه جبلی تاکید کرده است و طول داده است در جمیع تصانیف خود
بخصوص در ادب الکاتب که در فصل عرب و عجم نوشته همانست که اصل طوالع
درجات کواکب ثابته عرب هستند بجمله طلوع و غروب منازل و من جمله ایام این

مصنف جمله داشته باشجا اهل بوده از اینجهت زادعون و اربابی فلاحت بجهت
کرده اند در هر موضع و موقعی از عالم برای ابتداء سرکاری دیگر و برای و معرفت
او فاقند زیرا که مخلوق در دو زیر فلک که جز بفلک دوکواکب نظر ندارند و مضمحل
شمس و قمر انتظار آنها طلوع و غروب میکنند بر نظر و شعور واحد لابد بعلوشان
اسباب فلکی و بحر بیان دارند ولکن در هر عرب هم بر است که در دساتیر طوایف
بنی دار بعضای چیزها ثبت که علم بانها ما بیشتر ناچیز شده اند اعم از انکه
حق باشد یا باطل تمدح باذهم خود فیبیا مشعار و اوراد بوده و کلام که ادرث
در آن طایفه مانده باقی است و ناقص میشود و اگر تامل کنند کسیکه کتب انواء
و بخصوص کتابیکه موسوم بمناظر النجوم است و بعضی از مطالب این زاد و بن کتاب
ایراد کرده ایم واضح میشود که مرجوع و علما انها ثبت بر معلوم فلاحین و دهاقین
سابر امکنه ارض و لکن این مردم حیلی افراط کرده است در قول جزو و خیالات ضعیف
که هنا بها و دهات بوده است و در لجاجت خود و کلام او در آن کتاب لا
میکند بر حقد و غضب نا عجم بلکه خوف که مبادا او و عجم ذاهب شده بعلت اینکه زاینجه
هست شفا بر تقبیل عرب بر عجم بلکه این طایفه را در ذل و اخری و لیست قرین خواهد
شرده و انفاقا اینکه زدند نه ثبت داده پیش از اینجه خداوند عالم اجل شانه در
سوره مبارکه فرقه در مذمت اعراب گفته الاعراب اشد کفرا و نفاقا و قریب داده اند
اعراب را بفتاح اعمال اینجا بلکه اگر تامل میکرد و تکلم میشود از اینجه تفضیل داده
تکذیب خود میکرد و لی آنچند در حق این دو طایفه گفته افراط و تفریط نموده انتهی
اگرچه مادرین رساله جز شرح عبارت بحر بیان و ذوالبد اینجه درآن ضمن نقل کرده
از مشهور دون نداریم و لا بفهاد الکلام بحر الکلام و از اینکه در عبارت بعضی فواصل
پیدا میشود که لابد از توضیح آن هستم اینکه مصنف دلیل برای علم عجم عبارات قرار ابتدا
از قرآن خود بر خلاف عرب و مشهور این عقیده که ابتدای منازل قمر را از ثریا نموده
ایراد کرده در موضع دیگر این کتاب که بعد اعلم عرب عبارات بجزم فیلسوف دانسته این کلمه

و فلک بنورش بن هام بن شیان است و ایشان اکوده اند مر قرد و بجوم و اخذ منازل نحو
دبران بعلت آنکه دو کوکب ثریا بن در زمان جاهلیت دو اوایل برج حمل بودند
و ایشان اکوده اند طوایف دیگر از عجم در اخذ منازل قمر بثریا و من عبد اثم این
عمل برای اینست که ظاهر ایرانست در سیر از ساعو منازل و ادوار او استعمال بران
ناصل زیاده و نقصان بسیار تا اینکه عمل کرده اند بجمعا اینکه در تعیین از کبد هرمز شب
که اعتدال در شهور قدیم در ثانیات و بنابرین لازمست که این قول از نادرست باشد
بعد سه هزار سال بلکه بیشتر الا ان عمل و اما اتهام از اغلاط عرب در تصویر صور بنگار
بیان کرده کلامی جزو بنحقیق مربوط نیست و لامحاله مرجوز اوده ذهن بجهت غلطی
باین زاغی چگونه نابود در طوایف عرب شده و این غلط تا کنون باقی است که جوزا
مکان نوزدهم برج سیم شمرده و حال آنکه جوزا صورت جباراست و ان بکمر صور
جنوبیست و صورهشت کوکبست و ازانست شعرای شامیان تصور نمایشان مردیست
ایستاده و دست بکمر دارد و یا دارد در دست مقابلش است و در مقابل
و ثور ثانی که برج سیم از بروج اثنا عشر است کواکب احد صورت هجده کوکبست
و خارج از صورت هفت کوکب و تصویر شده است بشکل دو ثانان که سر هر دو
بطرف شمالست در مشرق مجره و پای هردو بجنوب و مغرب در نفس مجره و هر دو
کوپا بابکدیگر معانقه میکنند و اما غلطی که در تصویر برج اسد کرده اند از اغلاط
واضحه است که سد برج و چیزی از بروج چهارم را بان برج تصویر کرده اند از جهت
آنکه سهم اغلاط آنها را شرح و تبعیل داده از مقصود خارج خواهد شد و عبد
الرحمن صوفی در کتاب صور نلکی که برای عضد الدوله ابو شجاع در رکن الدوله
ابو علی تصنیف کرده مفصلا اغلاط عرب در تصویر صور بیان کرده الیه طالب
ابن مطالب از جوع ثانی بکتاب مستغنی از بیان خواهد بود متن هندو
الروم والسریانیون الخ

نحه پس با بجمعا اشاره کرده اند الخ

شرح در این کلام مصنف بکلیه عمل مطالب حکایت نموده و با رح است و موافق
نرجمه که مصنف در اخر کتاب نقل کرده و آنچه از کلام احمد بن فارس در کتاب انواء
و سایر تصنیفات این فن مرقوم شده عرب را در نوء الحلاف تصنیف طلوع
منازل را نوء نامیده اند یعنی حرکتان منزل و بعضی نابش طلوع را با برج گویند
و نابش سقوط را نوء و بعضی گویند کل نابش بکمر بعد از طلوع منزل است تا طلوع
منزل دیگر از اثر طلوع منزل ما قبل است زمان نوء او ست و طلوع هر منزلی سبزه و نشو
چنانکه شاعر گفته شعر والدهر ما غمل کله ادبا ه
مجلد بین احد اسباع وکل سبع بطلوع کوکب
دنوء ساقط فی المغرب ومن طلوع کم یطالع
الی طلوع ما یلیه اربع من اللیالی ثم سبع سبع
و این زمان تمام منازل قمر است سوای حمیدکه میان طلوع او و طلوع
ذبح چهارده دو ز است و جمعی که عدد منازل را بزوایای طلوع و سقوط هریک از
منازل در یک مدت از زمان نابثرات که نوء گویند و چون ان مدت منقضی
شود نابثری ندارد و جمهور بر ان اند و این دفعات و از کلام احمد بن فارس در کتاب

انواء واضح میشود که مؤلف این را ذکر کرده متن و نسبتها بعضهم الی بعض الا انها
اقتضتها بانها خاصیه فیها مطبوعة علی الامر الاوسط ثم تزید فیها باثر الا
وتنقص منها

الی ان طلوعها وافضائها الی الشهر من الزمان ترجمه و بعضی از حکما
نسبت داده اند این اختلافرا بالخاصیه خود اما ایام که این خواص را انها مقرراست
بنابر اینکه وسط امور را ملاحظه کرده اند و آن تاثیر کاهی زیاده میشود و گاهی
ناقص میگردد و بسبب اینست که طبیعت فصل تابستان گرم است
و فصل زمستان سرد و مدت حیاتی که در فصل زیاده میگردد و ذکر کرده
حکم نامه جا البنوس اینکه حکم بیان ظاهر نیست مگر بتجربه و امتحان و بتجربه
این خلاف امکان ندارد و بکردن زمان طویل عجب خفاء و حرکت ثوابت و نقلان خلاف
در طلوع و غروب انها در زمان کم شرح و اینکه بعضی نسبت داده اند بعضها
بانفس داده اند بالخاصیه دور از اذهان و برهان است و بدین چون خواص مسلم است
مثل عطارد بقدر طبیعه اسکلم شغول نیست که بجهه فراغت از ایراد جمله بین و بحث
مجانسین ضدان در صدد دلیل بر بنا مده بالجمله اینکه شاید این خاصیت نیز
مثل سایر خواص احجار داده بدیهی او داد و اذکار باشد العلم عند الله و مقصود
جا البنوس از بن بابنا بیت که حوادث جو طلوع و غروب ثوابت است این است
امتحان خلاف ندارد زمان قلیل امکان ندارد متن فنجب عنه سنان بن ثابت

فره

و لا بطلوعها و لا بغائبها ترجمه و بغیب کرده است

فردد

فردد طلوع و فردد غروب شرح خلاصه تعجب بیان از کلام جا البنوس این است
که اکثر امتحان مثلا در زمان طویل شود چون ثوابت بحرکت خفیه از موضع خود
حرکت میکنند لهذا در طلوع و غروب بدیدا خواهند کرد و حال آنکه طلوع
او ضاعی که مذکور داشت در طلبان مختلف الاطوال و العروض مساوی نیست
و حال انکه سکم انواء در طلوع و غروب انها مساویست در اینصورت انواء را در قبل
طلوع و غروب انها نخواهند دید متن ثم کذلک بقیه

مراشیه ترجمه شیوانین سنان الی شیه

شرح چون سنان چنانکه در ایراد مرجا البنوس یاد داده که خواص
اختلاف جزئی بکواکب ذاکره و حال آنکه این سایر اختلاف دو نواع است و بنابرین
طلوع و غروب خواص انواء مختلف نمیشود و اینکه شیوانین کوید الشبه و اولی این بود
که چون جا البنوس نسبت را طلوع و غروب ثابت داده معتبر در نقل میکردد مطلقا
بیان نمیشود و همچنین کوید تعدد امر مجربه در قبل متحد در زمان قلیل مفقود است
و انصحت که این بیان سنان ما کلام قبل منافات ندارد و نکذب بخود ذاکره
و جا البنوس مراد از بعضهم اساد الحکما ابو ریحان و بشر حکما یکی از تلامذه بوده
و البته حکم او در قبول اشیا از جزئیات صحیح و مرضی نیست و این خلاف مذهب شیخ
الرئیس او علی سینا است در کلیات قانون کذا کوید یک و کان
من اینست که بنابر خصومت علمی که میانه شیخ الرئیس و ابو ریحان بوده چنانکه در موضعی
از این کتاب مفصلا شرح داده خواهد شد چون شیخ الرئیس و مقامات حیات
کتب خود نوعین جا البنوس کرده امور بعیان در دیار نیاید نفی نماید در زمان
این چنین کفته است جا البنوس زاد لذ و ای اینجهان دو زمراد

واضیم من در نمانم بیم جان کذ کون استری بینم جهان
کیخا البنوس کفت این افزاست پس جوابم بهر جا البنوس بنیست
پس جوابم بهر انکس کین نکفت که بنود سنش و لیکن بنوز خفت
مضمون نظم موکوی صدر الدین بزرادی شهور و بلا صدر او در ایراد

جدول الرصد عند الحرجي

وبراست جدول راصد بن عند الحرجي مفصلا

الله اعلم تمت تمام شد تمام شد تمام شد

الف
جعلوا سند الطول
من المغرب اخذ بعضهم الطواويس جزاير
السعادة واخذ بعض اجزاء الطول من اصل
بحر الخط وبينهما عشرة ايام والمسافة من البلد
ابيد الى امن الساحل دليل ذلك طول بعدا اربعين
وما ذكرنا فقد الغاموس ان طول اسكندرية
وطول دمشق مثله وطول سرقند
سلمه والله تعالى اعلم
تحريره عزيز صحيح

ابن ذكر كرده كه بايد مثل جالينوس فاضل راضوان ابن بخت خادكه فاضل ببقاضي نوشت
بلكه كلام او چون برهان توناني بود موجبين از محمد بن زكريا رازي
متن وحكمتان الدافعة الموتو والمعين ترجمه
وحكايت كرده است الا مختلف نشود شرح وبعضو
كلمه دين مقام اينست كه مقابل اين بخريات نادلايل بحرجي كه در كتب بخوم
بايد كرد مثل فتح الباب نادفص سهم الحوادث نحانه وساير دلايل كه مؤدى
السعادة اخذ نا بدلالت كرده ام ولي اينكه كويد اكر اتفاق افتد اوي
براوج عرجه وعجم از بخريات نشود بايد اخذ كرد البرجرم واحتياط اقرب وبصواب
اولست متن دبر بن الاول الحاول وقف الزاغة ترجمه دو وقف اول
الاوقف دزاغ است شرح

جدول تعديل النهار

جدول تعديل النهار [illegible]

جدول تعديل النهار

جدول تعديل النهار

جدول تعديل النهار

جدول تعديل النهار

جدول تعديل النهار

تفصیل تصنیف کتاب کلیله و دمنه

کتاب کلیله و دمنه کتابیست که حکمای هند از طوایف خاص [illegible] و از هر حکمت [illegible]
جامع آن از [illegible] مخصوص [illegible] حکمت [illegible] با هم امتزاج داده و صورت سخن را
[illegible] داستان ها و حکایات [illegible]
تعبیر کرده و در ضمن آن انواع فواید حکمت [illegible] استفاده [illegible]
و نادان برای [illegible] خوانند [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] تمام [illegible] جهان [illegible] و اسلام [illegible] تصنیف [illegible]
[illegible] در زمان کسری انوشروان [illegible] تمام [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ترجمه کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] عبد الله بن المقفع [illegible]
[illegible] ابو محمد عبد الله بن المقفع [illegible]
ابن [illegible] المقفع [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] اذا نزل علیهم [illegible]
[illegible] کلیله و دمنه [illegible]
[illegible]

حتی بعد [illegible] اذا نزل علیهم [illegible]
[illegible] ابو الحسن نصر بن احمد سامانی [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] ابو المظفر بهرامشاه بن سلطان مسعود [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] ابو المعالی نصر الله بن محمد بن عبد الحمید [illegible]
ابن المقفع [illegible] کلیله و دمنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] این کتاب ترجمه

شروع است .

القول الاول ما هي شهر الرتم من الايام المعلومة عندهم وعند غيرهم

لما كانت سنة الرتم موافقة لسنة الشمس ثابتة مع فصولها الطبيعية دائرة معها بالتواتي غير زايلة عن مجاري اجزائها
الا بالمقدار الذي يلحق بها قبل ان يظهر الخرق بحيث لها قبل ان يظهر بالكبس بجون شالهاي رومي موافق است باسالهاي
شمسي و ثابت و فصول او بحسب طبيعة رومية و مي نهند با آن فصول اعتوار نمود زايل نميشود و ان مجاري اجزاء سال شمسي بكيفيتي
كي كه ملاحظ ميشود بان سال قبل از انكه محتاج بكبس شود و جبران ميشود آن اختلاف بكبيسه بيش از انكه ظاهر شود
معضود استاد الحكما ابو ريحان از اختلاف يكه در كبيسه جبران ميشود رابع است از اينكه در بدايت هر سال شمسي بيضه و شمس
پنج روز و ربع روز زيادت است كه دو چهارسال آن ربع را بايد روز فرض كرده در اخر شباط افزايند و ان سال شباط
بيست و نه روز است و ابن عقيده البتاني اهالي رومي از مجاري اجزاي سال شمسي زايل نميشود بكبيسه جبران ميشود و ايراد
ارصاد ان كسور اكثر از ربع يافت بجون معضود و ابن مرالاطاله و نخواهد عضر سال ثابت ذكر ان اكثر ايراد ارصاد مختلفه
نخود، بهمان روايت مصنف ايراد ارصاد او پاكادق ارسادات قناعت كرده موافق رصد مصنف چنانكه در قانون مسعودي
در پنج نخود و ده دقيقه شبانروز و ربع شمس پنج روز و ربع و ثلث خمس ساعت و پنج دقيقه و چهار ثانيه جزء و بيست
شش جزء و پنجاه و سه جزء از شصت جزء است بايصورت برصد كبيني و سايرارصاد و نيكتان سال شمسي بصد
شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهار دقيقه و يازده ثانيه است و رسم بجون اورد با براي استعمال عمل ايدين طريقت كه بكيسه
چنانكه معمول است بجهت ربع در چهار سال يكروز زياده نمود، و بر آخر هر پنج كه مقابل شباط است اخر نمود، و ما بجهت جبران كسر
ارباع، در چهار صد سال و سر روز و ترك كبيسه كرده يعني در سال صد و دويست و سيصد و ان حساب ان صد حساب تاده هزار
سال ابدا اختلاف پيدا نميشود و ازين سال تا تاريخ حساب ملاد مسيح على نبينا و عليه السلام بان حساب دو ازده روز نقصان ميشود تا سال دوم
كرشده اينست سبب اختلاف تاريخ اخليطي و فرانسيس كه دقت درست كرده اند سال شمسي را صد و دوم و ايراد مسكر بجهت
اختلاف اعياد و مذهبي تغييري در تاريخ خود نداده و بنا بران بجنوق قول ابو ريحان كه كفته ملاحظه اي رومي مجاري اجزاي سال
شمسيت بمقدار مذكور نقصان كرده اكر اينجا در بخريبران قول اعتماد مذكوره است بمجاري است البته و ان
اثري نخواهد داشت ازينكه ربنا بران اختلاف مجاري بكلي زايل شده و اكر اوزون با بطبع ان خاصيت را دارد العلم
عند الله و زايل شدن خاصيت از ماهاي رومي بدان ماند كه بجون معتقدين احكام اثاري كه از جلو ايسارات بر
بروج استاعشر تشكيل شده اكنون در هان صورت داشته و حال انكه بايد بحركت بيت و چهار درجه از سال از صورت خود
بپرون رفته و ازين بكلي ان ابطال احكام است كه من در خلال المعارف اورده ام و هم چنين است تاثير انواء كه مصنف
در اخر كتاب ايراد كرده چون مطلب از كلام مصنف و ترجمان و اضحات نخواهد ايراد شد والله اعلم بالصواب
التاثيرات الى طلوع الكواكب و سقوطها من جملة العلوم الطبيعية ان التاثيرات متعلقة باجرام الكواكب و طلوعها و الافلاك
و حلول الشمس فيها فاعتقاد و اشباه ما ذكرنا في الشرايع الباطلة عند نفي بقوا المعاني عند ايام طلوعها في زمانه
و ان هذا الفصل لبنكري في حالها فيها مصداق لقول احمد بن فارس قد قالوا فيما مضوا حكم ما المرء الا باصغريه
فقلت قول امرئ لبيب ما المرء الا بدريه من لم يكن معه درهما لم يلتفت عريسة اليه وكان من ذا خبرا
تحول سعودهم عليه وقد الزاني ايام مفارقتي لحضرة العالية و حرمان سعادة الخدمة الشريفة شاهدت با لوي اهل المعارف و
في العلة بصناعة النجوم و قد استعمل بقارنات الكواكب المنسوبة الى المنازل و جعل التخصيل التشخيص الاحكام من ربا طها فيها
و حضورها و كيفيت قدرة المؤثرة باجرامها التي منها فاعلة ان القصواب بخلاف ما يعلمون ان الطبيعة المنسوبة الى القمر لا ادري
و خواصها و ما وصف الهند من اربتا طها مع الاخوى ليس بزايل عن اوبال بروج الحمل بزوال كوبها كما لا يشقل احكام بروج الحمل

بانتقال الصورة بعينه فيخرج المذكور بانه مستخفا بي وكان اولى متى مرتبة في جميع ما علمه وكذب قولي وجبهتي و
استطال على لما كانيتا من تفاضل العنصري و الفقر الذي يتحمل معه المناقب مثالب و يتصيد المفاخر معايب فالله
كفت في ذلك الوقت مخفا من جميع الجهات محتمل الحال ثم صدقني بعد ذلك لما زالت المحن بعض الزوال و ترجمه
ابن كلام مصنف اينست چون دنيت بمذهاي عرب تاثيرات را بطلوع و غروب كواكب ان از جهليت كه بعلوم طبيعي ازيد
بعلت اينكه تاثيرات كه مخلوق است باجرام كواكب طلوع انها بعلت فلان و حلول ان شمس است در اجزاي فلان و اعتقاد در آن
شبيه بانچه مذكور داشتيم و طلوع شعراي يمانيه كه بقراط مهني كرده است در طلوع او بمعنى معالجات دارا قبل ترب
مسهل و استعمال اين صدكرده بعضي كيت ضبط است و ليكن عبارت بقراط در فصول اينست بعد طلوع الشعرى العبور
و في وقت طلوعها و قبل ان يتغير الاستقراع بالامور تيه و ابن فصل بادا و در ما حاليكه ان حالت مصداق اشعار سرمن
فارس بو دجنانچه در وقت كذشت و معنى ان اشعار بفارسي اينست كه حكيمي كه كفته است و در نزد ما آنست كه چيزي كه جهال كه
دل و قلب بلشد توافق داشته باشد و درست نيست بلكه قول ان و انادر ست كه كفته است مرا آنست كه معتول بوده
درهم و دينار داشته باشد و اكر بقرابلشد زيرا كه ش را خلاقت اينست و كربه خانه اش رو اويول ميكند و ما المرء الا باصغريه
مثل السايرعرب است و ان اينست كه شخص صعيف عجيبه كه ظاهر او بعدي بوده در خدمت خاقان بن منذر آمد و در نظر
حقارت و دني نكر يست مرد و ريافت عزوده كه ان اهانت صعيف شتر و صعيف بنيه او بوده است عرض نمود استا
شتر بنيت كه عظم شده را و مطلوب باشد و ابن مثل را براو عزوده ما المرء الا باصغريه و ابن مثل با اختلاف چند
چند موضع در مجمع الامثال ميداني ضبط است و من زمانيكه از خلافت تمم المعالي دوري جسته در بلاده و نيكه از
اشخاصيكه از علماء علم نجوم شمرده ميشد ملاقات كردم و با استعمال ميكرد و مقارنات كواكب منسوبه بمنازل قمريا
كه از خاصيا انها استخراج كنند را در باطات و حضور انها كه اصطلاح عملي اي احكام هندست كه باختر شود قبل از
اختلاف در حوادث عالم جوابها از قبيل بروف و باران و باد و طوفان و امثال انها و من باو كفتم صواب در مثلا
چيزيست كه ان عمل بكلي بعلت اينكه طبيعت منسوب نميزد ال و خواص ان زايل شده است چنانكه حكماي هندي
كرده اند ارتباط ان منزل زايل نشده است از اداي بروج حمل بزوال كوكبش مثل انكه
باطل نشده است احكام برج حمل باشقا صورتش و عالم مذكور ربيني خود را با كه شيده تخفيف نيابد نمود و
حال انكه در جميع مراتب علوم پست تر از من بود فكذب نمود و مقوام را و دوي درهم كشيد و ابن تجربه و فقاهت
او بر من بعلت غناي او و فقر من بود زيرا كه فقر احوال مخسر را ذليم ميكند و اسكان الحسن را نوبيم و من و ان
وقت ارجع بجهات فقير و بخمل الحال بودم پس از چندي نقل بوين نمود زيرا كه فقر زبون زوال است و هم چنين از
مصنف در زيل تاريخ خوارزم چيزي مطلبا بيان نموده و اينجا فصل كرده و زبور عرب است و هم چنين از
عبارت مصنف و ترجمه و شرح ان بر ميايد اهل خوارزم كه فرس قديم هستند ملتفت ابن نكته شده كه اثر ارباب
كواكب ثمانيه اند و عبارت مصنف اينست و قد كانوا يتعلون منازل القمر و يثبطون منها الاحكام و لها
بانعتهم اسام حفظوها و افقر من كان يستعلها و يحسن كيفية النظر فيها و الاستدلال عليها و من الدليل
على ذلك ان اليوم يدعى بالفارسية الخوارزمية اخوربنك و تفسيره ان الناظر الى منازل القمر لان اخر و لغة ابن منازله
و كانوا يقتصون هذه المنازل على البروج الاثني عشر و يسمون البرج باسماي مضرة بلغتهم و هم كانوا عرقا
من العرب يدل ان على ذلك حافظة تقيتهم لها الا سماء التي سماها اصولي بصوبرها و مخالفتي ذلك في العربية
تصوبرهم اياها بغير صورها حتى انهم عدوا البجوزا في جملة البرج مكان التوامين و البجوزا هو صورة الجبار و قد كنى

اهل خوارزم هذا البرج اذ و بحکونان و نفیرو ذو الضبین و هو یقتضی معنی الثوامین و کذلک صور العرب الأسد
من عدة صور فاستولی فی الطول علی ثلثی اواج و ثنی سوق مالذ فی العرض و ذلک انهم جعلوا راس الثوامین و زعم
المبسوطة و اللطخة التی فی مکدر الشرطان اظفر اعنی النشرة و صدر الاسد راه اعنی العواء رکبتیه و ید العذراء اعنی
السماک الأعزل احد ثی ناقیه و الواو آخر ناقرا الأخری و انبطت صورة الأسد علی بابهم علی برج السرطان و الاسد و العذراء
و بعض المیزان و عده صور من اسمائها البتة و الجنوبیة و هو فی الحقیقة غیر ما ذهبوا الیه و کذلک لو تاملت اسامی الکواکب
الثابتة لعلمت انهم کانوا من علم البروج و الصور بمعزل و ان کان ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة الجبلی یهوا بطول
فی جمیع کتبه و خاصة فی کتابه فی تفضیل العرب علی العجم و زعم ان العرب اعلم الأمم بالکواکب و مطالعها و مساقطها
و لا ادری لعلهم تجاهلوا لما علموا ان غیرهم لا یعرفون و لا اکثرة فی کل موضع و بقعة من علم ابتداء الانجم و غیرها و معونة الأنواء
علی شدة فان کان الشتاء ستقفد و لم یکثر غیرها و رام علیه طلوع الکواکب و غروبها علی انظام واحد علی حسب
اسبابه و معرفة الأنواء بها لکان للعرب مالم یکن لغیرهم و هو تجلید ما عرفه او احد سوه حقا کان او باطلا ما دام
کان اوذ ما بالاشعار و الاحوزة و الانجاع و کان متوارثوها فی عندهم او بعدهم و لو ناملتها من کتب الأنواء و غیرها
کتابا لذی و سمها بعلم مناظر النجوم و مما اورده ما یعضد فی اخر الکتاب لعلمت انهم لم یختصوا من ذلک بالکثیر الخصوص فلا هو
کل یفقه و لکن الرجل معرب و ما یخوض فیه و غیره حال من الاحوال الجلیلة و الأبتداء بالواو و کلامه فیهذا الکتاب الذی
بدل علی احسن و تراب بینه و بین الفرس اذلم یرض بتفضیل العرب علیهم حتی جعلهم ارذل الأمم و احسنها و ازکاها و
وصفهم بالکفر و معاندة الأسلام باکثر مما وصفا به الأعراب فی سورة التوبة و نسب الجهم من الصابیح ما لو فکر طرفا یلا
و تذکر اوایل من تفضل علیهم المکذب فضلة الکرما قاله فی الفریقین نفرطا و تعدیا انتهی و بود نداهل خوارزم
کما استحال ابیکرد ندمنازل القمر و اسبابها فینبغی ان ندکر ابن منازل احکام حوادث جو و ان منازل ابلغت ابن اشا
جدا کما نبذ و کر حفظ داشتند و مقترن شدند لذلک ابیکر استعمال و استخلاط احکام منازل یعنی بود و دلیل و اضح
بر اینمطلب اینست کر تر بابلغت خوارزمیه ا خوذ نیست ا خذ غیر ابن لفظ ناظر بمنازل القمر است بعلت ابیکه احرو ضرفی
ارمنازل و انها تقسیم کردند ابن منازل را بورج اثنی عشر و نامیدند بروج چرا بلسان او جدا کانند در لغت خود و ابن
دانرا از عرب بود ند و دلیل واضح ابن مطلب اینست کر موافق است تسمیه ایشان با اسماء ابن صور که متوالی
تصویر انرا قرار داده و مخالفت تسمیه السماء نزد عرب در بیشتر صور مثل ابیکه عرب جو زا را از انجمله بروج شمرده مگر
توامین و حال انکه جوزا صورت جبار است و اهل خوارزم ابن برج را ابن خوانند و بحکم ذلک نامی و مسمی
اوذه و التصنین است مطابق است بالفظ توامین و هم چنین تصویر کرده است برج عرب را در جندین صورت
و انبخرد رطول واقع است در سه برج و چیزی از برج چهارم سوای انبخرد رعرض واقع است و طایفه عرب
راس الثوامین را ذراع اسد فرض کرده و لکرد رسینه سرطان الف و فی ثمره یعنی نثره و کوکب سینه
سُبلة یعنی عوا کبة اسد و اند و کوکب دست سُبلة یعنی سماک اعزل یکی از دو ساق اسد راجع را ساق یکی
قرار داده اند صورت اسد را در برج اسد و سرطان و سنبله و بعضی از جبهان ثمره و بسیاری از صور شمالیه
و جنوبیه را چنانکه حقیقت تسمیه انها است نادیده انشده و هم چنین اکثر ناقل کتابهای انها را برای کواکب
نا نیر سیدانی کر عرب از علم بروج و صور فلکی بی ربط بود ند ذکر چیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه جبلی تاکید
کرده آست و طول داده است در جمیع تصانیف خود بخصوص در کتاب کر در تفضیل عرب بر عجم نوشته کاشکه
اینست کر اعلم طوایف در علم کواکب طایفه عرب هستند بجز طلوع و غروب منازل و من بعد انچر ابن مصنف

جهل و اشتر ما انجا اهل عمود انچر ذکر میکردند و ارباب و ارباب فلاحت تجربه کرده اند در کار مواضع و بقاع از علم برآ
ابتداء باعمال و عجز ان و معرفت اوقات زیرا کر مخلوق در زیر فلات کر جز بفلات و کواکب نظر نمیکردند و متصل بشمس
خود را نظار انها طلوع و غروب میکنند بر نظم و نسق واحد لابد تعلق بعبادی اسباب فلکی و تجربات دار ند
لیکن در عرب هر زیت کر در سیاق طوایف نبیت و ان بقایای چیزها بثبت کرده و علم بانها فائده یا حد سی
اعم از انکه حق یا باطل مدح یا ذم بود بسبب اشعار و ارجوزه و کلام مسجع کر ارث در ان طایفه مانده و با قتضای
حال عیشود و اکثر نامل کند کر در ترکیب انواء مخصوص کتاب کر موسوم بمناظر النجوم است و بعضی از مطالب ابراد در
آخر این کتاب ایراد کرده اهم و انچر میشود کر منتهی در علم انها نیست بر علوم نلاثین و دهاقین سایر امکنه ارض
لیکن این مرد جملی افراط کرده است در قول خود و خالی از طبیعت کو هستانها و دهات بوده است در احتیاجات
خود و کلام او در ان کتاب دلالت میکند بر حقد و غضب باعجم بلکه خونیکر میانه او و عجم واقع شده بعلت اینکه ایران
بیت تنها بر تفضیل عرب بر عجم بلکه انطایفه را در ذل و اخس و اخبث قرن طوایف نمرده و انصار ایکفر و زندقه
نسبت داده بیشتر از انچر خداوند عالم اجلال انها نه در سوره صابیکر قوم در مدت اعراب کفته الأعراب اشد کفرا و نفاقا
و نسبت داده اند اعراب و اقتضای انچر انها کفر انیکر اکونا مایکر و فکر بخود ان انچر تفضیل داده تکذیب خود میکرد
ولی آنچر در حق این دو طایفه کفته افراط و تفریط موده انتهی اکرچه مادر این رساله انچر شرح عبارت بخرجات و
انچر در ان مضمن نقل کرده انه مصور و هی بغداد لم جعل الکلام بحر الکلام و از ایکر د رعبارت بعضی از خواص
پیدا میشود کر لابد ان توضیح ان هیثم بمقام تفضیل بر آمده ایکر مصنف دلیل بر ای علم عجم منازل القمر ابتدا از ثریا بوده
و حلاف عرب و مشهور ابن محمد کر ابتدای منازل القمر را از شرطین میدانند کر در موضع دیکر از ابن کتاب کوید
اعلم عرب بمنازل النجوم قیل بنو حمار بن کلب و قیل بنو مرة بن همام من شیبانت و ابتدا کرده اند عرب در رجوع و
اخذ منازل القمر بشرطین بعلت ایکه در کواکب شرطین در زمان جاهلیت در راه ابل بروج حمل بود ند و ابتدا کرد ند طوایف
دیکر از برج حمل در اخذ منازل القمر بسبب قوت و من بعد ام کر ابن عمل برای اینست کر ثریا ظاهر تر است در بصر از بنابر منازل
واد راک کواسهلست بدون تامل زیاد و تخصص بشیاء ادراکیکر عمل کرده انذ بجت در بعضی هر سی ثبت شده کر اعتدال
ربیعی در ثریا است و بنا بر این لازم است کر ابن قول فیلان تاریخ اسکندر باشد بقدر سیصد هزار سال بلکه بیشتر الله اعلم
و اما انچر از اغلاط عرب در تصویر صور فلکی بیان کرده کلامی در تحقیق و درستی او لا مثال در جوزا ذکر کرده و رفع تعجب
کر غلط بابن و انحو چکونه در ابرد و طوایف عرب شده و ان غلط تا کنون باقیست کر جوزا را مکان توامین برج سیم شمرده
و حال انکر جوزا صورت جبار است و آن بکر از صور جنوبیت و در هشت کوکبست و الشبه نمی است بصورت انسان
و ربما است ابتداء سر و د و منکب و ید و پا و در دست عطا ثبت در صیانق بشری و توامین کر برج سیم از
بروج اثنی عشریه است کواکب داخل صورت بهجده کوکبست و خارج از صورت هفت کوکب و تصویر شده است
بشکل دو انسان کر سر هر دو بطرف شمال است از شرق بجنوب و پای هر دو بجنوب و مغرب از نقرس بجنوب و هر دو کویا با یکدیکر
مخالفت میکنند و اما غلط یکر در تصویر برج اسد کرده اند از اغلاط واضحه است کر سر برج و چیزی از برج چهارم را
بکدیکر تصویر کرده اند و لکن خواسته را شیم اغلاط انها را شرح و بسط داده از مقصود خارج خواهیم شد عبد الرحمن
صوفی در کتاب صور فلکی کر برای عضد الدولة ابو شجاع و رکن الدولة ابو علی تصنیف کرده مفصلا اغلاط عرب را
در تصویر صور بیان کرده البته طالبان ابن مطالب از رجوع بان کتاب مستغنی از بیان ما خواهد بود بذل الرقوم و ا
السرنا نیون و من نابعهم احوال الدایره مع السنه علی نوب بها و احوال الأیام التی اسخرجها بتجاربهم علی طول المدة

وهی التی تسمی الانواء والبرج وقد اختلف العلماء فی سببها فنسبها بعضهم الی طلوع الکواکب الثابت واختفائها
والعرب من هذا الصنف قالت شاعرهم اولئک معشر کبنات نعش خالف الانواء مع النجوم ای لا تهتدی
کما انه لا نوء فی طلوع کواکب بنات نعش وسقوطها ثم ابتدا کره اند دوم وسیزدهم بیستوم وکما بیکر تابع الفا
بوده اند احوال خود را کد و میزند باستدلال بر نوبتهای آن سال واحوال ایامی که استخراج میکنند بتجربه
در طول زمان ایشت معنی انواء دیدرج واختلاف کرده اند علماء در سبب این انواء ونسبت داده اند
بعضی ازایشان انواء را بطلوع کواکب وغروب انها ازبطائف اند وشاهدان شعر عربی بوده که در رقت کلام
بعضی جزوی نیست ودراین طایفه مثل انکر نوئی بست در طلوع کواکب بنات نعش وسقوط ان ودراین
کلام مصنف بلکه خلاف مطالب حکایت نوء وراجح است وموافق شرحی که مصنف در اخر کتاب نقل کرده
وانچه از کلام احمد بن فارس در کتاب انواء وسایر تصانیف این فن بر هم نمیشود وعرب را در نوء اختلاف وقت
بعضی طلوع منازل را نوء نامیده اند بعضی حرکت ان منزل از افق وبعضی تاثیر طلوع را باراح کوبند وتاثیر سقوط
را نوء وبعضی کوبند هر تاثیری که بعد از طلوع منزلیست تا طلوع منزل دیگر از انوء طلوع منزل اول است
ان نوء اوست وطلوع هر منزلی بیزده روز است چنانچه شاعر عرب گفته والدهر فانما کالربع لکل
تسع واحد اسباع وکل سبع بطلوع کوکب ونوء بنج ساقط فی المغرب ومن طلوع کل نجم یطلع الی طلوع
مایلیه اربع من اللیالی ثم سبع تبع واین زمان تمام طلوع منازل قمراست سوای جبهه کرطیان او وطلوع
زبره جمادی دوم است وجمیع گفته اند ابتدای طلوع وسقوط هریک از منازل در یک مدت از زمان تا قبل
که نوء کویند وجود آن مدت منقضی شود تاثیری ندارد وجمهور برای اجزم رفته اند وان کتاب احمد بن فارس
در کتاب انواء واضح میشود که قول این را گرده ولی مصنف ربیع النجم چنین کوید عرب منازل را گه طلوع انها
در مواسم مطر باشد انواء کویند ودقباء ایشان را هکاه در غیر مواسم مطر طلوع نمایند بواح کویند وریاح
دانست بیوارح دهند چنانچه ذکر شد که در موسم مطر طالع میشود انرا نوء کویند ودر قبال ان که اکثر اسنا بارح
ومنازل را که عرب رباح را بطلوع ان نسبت میدهند از ربع شرقی شمالی طالع میشوند وطرف شمال را گه طلع
بوارح است مجاز أبوارح کویند ونسبها بعضهم من الایام انفسها بانها خاصیتی فیها مطبوعة علی الامر
الاوسط ثم تزید فیها سایر الاسباب وینقص منها کما ان طبیعة فصل الصیف حر وطبیعة فصل الشتاء البرد ثم
یتفاوت ذلک من بلد دیکر اید اخری وذکر الفاضل جالینوس ان الحکم بین صواب الفرق انما هو بالتجربة و
الامتحان وان امتحان هذا الخلاف لا یمکن الا فی دهور طویلة لخفاء حرکة الثوابت وقلة الاختلاف فی طلوعها
واختفائها فطبیعی من الزمان وبعضی از حکما نسبت داده اند این اختلاف را بالخاصیة نجم یا ایام کما ان خواص بعض
افاعی مضر است بنبات وانکه وسط امور را ملاحظه کرده اند وان تاثیرها کم زیاد میشود وکاهی ناقص میکردد
چنانچه سحاب دیکر مثل انکه طبیعت فصل تابستان کرم است وفصل زمستان سرد ومتدیکی کم وبیکی زاید میکردد وذکر کرده است حکیم فاضل جالینوس انکه حکم میان انبطائفه نیست مکر بتجربه وامتحان وتجربه
این خلاف امکان ندارد مکر در زمان طویل بجهت خفای حرکت ثوابت وقلت اختلاف در طلوع وغروب
انها در زمان کم وانکه بعضی نسبت حوادث جوی را ببعض ایام داده اند بالخاصیة دوران ازمان و
بر هانست ولی چون خواص اشیاء مسلم است پیش هر طایفه وطبقه اسلم شفوق است که بجهت فراغت در
ابواب جاهلین وبجث مجانین چندان در رهمد دلیل بر میاورد واحتمال انکه شاید این خاصیت نیز مثل سایر
خواص اجادیا او راه دوانده کار باشد مکوت عنرکند اشته کوئیم العلم عند الله ومقصود جالینوس ازین
باب اینست که حوادث جوی طلوع وغروب ثوابت است اینت کوید امتحان خلاف در زمان قلیل امکان
ندارد فتعجب منه سنان ابن ثابت بن قره وقال فی کتابه الذی الفه للمعتضد فی الانواء لا ادری
کیف ذهب علی جالینوس مع توغله فی امر حساب النجوم فان کان لطلوع الکواکب واختفائها مختلف فی البلدان
اختلافا عظیما بینا لکل مهتبل یطلع بغداد لخمس یمضین من ایلول ویطلع بواسط قبل ذلک بیوم بین ویالبصرة قبل
واسط وقال والانواء لا یختلف باختلاف البلدان بل یحفظ ایاما بعینها وذلک دلیل علی ان التبرئ منجم قبل
فی هذا ولا لطلوعها واختفائها وتعجب کرده است از این کلام جالینوس سنان بن ثابت بن قره وکفتا
که در کیفیت انواء بحث معتضد باللہ عباسی تالیف نموده مهتدا نم با نکر جالینوس در امر حساب نجوم مهارت تامه
داشته چکونه اختیار این رای را کرده بعلت اینکه طلوع کواکب وغروب انها مختلف است باختلاف شدید
در بلدان مثل انکه سهیل در پنج ایلول ببغداد طلوع میکند ودر واسط بیش از ایلول بدو روز ودر بصره
قبل از واسط ومحال انکه انواء مختلف بشود بسبب اختلاف بلدان بلکه ایام انواء بعینها محفوظ است واین
دلیلیست واضح که کواکب را در انواء مدخلیتی نیست نه در طلوع ونه در غروب خلاصه تعجب سنان از
کلام جالینوس ازانست که اکر امتحان مثلا در زمان طویل شود چون ثوابت بحرکت خفیه از موضع خود حرکت
میکنند تفاوت در طلوع وغروب پیدا خواهند کرد ومحال طلوع انها موافق انچه مدتکور داشت در بلدان
مختلفه الاطوال والعرض مساوی نیست ومحال انکه حکم انواء در طلوع وغروب انها مساوی است در این
صورت انواء را در بطی بطلوع وغروب ثوابت نخواهد بود ثم کذب سنان تفسیر بعد ذلک وان کان
الاولی ما قاله لدرس امر طلوع الکواکب وغروبها فی الماشرات بوجه یشرایطهم لا باطلاق ذلک قال واکثر ما نفع من انواء
العرب بالحجاز وما قرب منه وانواء القبط بمصر وسواحل البحر وانواء بطلیوس ببلاد الروم والجبال التی تلیها فتی
قصد الجزم موضعا واحدا من هذه المواضع کان ما ذکره جالینوس من تعذر رام التجربة لها فی القلیل من الزمان قائما
وصح قوله فی ذلک وکان جالینوس یکره ما یعتمد علیه صحة برهانیته ویعتقده ویعترض عما اطاف به الشبهة
پس از ان سنان تکذیب نفس خود نموده که کفته است اولی ما قیل چنین بود که جالینوس پس از انکه اثبر
انواء را بطلوع وغروب کواکب نسبت داده مقید بشرایط نماید نه مطلقا وکوید بشرحیزیکه صحیح است از انواء عرب
در حجاز وبلدان قریب باوست وانواء قبط بمصر وسواحل بحر است وانواء بطلیوس ببلاد روم والجبال التی تلیها
کذشته در بطلیوس او واقع شده وزمانیکه شخص بجرب قصد تجربه یکی از این مواضع کند حق هانست که جالینوس کفته
از تعذر رام تجربه در زمان قلیل که هرکز صوت پذیر نیست وابو ریحان کوید که ما جالینوس تخصیص نموده که آنچه کرمن
یاد آوردیم صحیح بود واعراض ننمود از انچه بر ای او شعر راقم میشد چون سنان چنانکه ذکر شد
ابراهیم جالینوس وارد آورده که چرا نسبت اختلاف کائنات جوی را بثوابت داده ومحال انکه این اختلاف انواء است
وتفاوت طلوع وغروب وتبعاتها طلوع وغروب ثوابت انواء مختلف میشود وابیکر پس از ان کوید ابو ریحان و ابن
ابن بود که چون جالینوس نسبت را بطلوع وغروب ثوابت داده مفید بشرط میکرد ومطلقا بیان نمی نمود وهم چنین کوید
تعذر رام تجربه در بلدان مکان در زمان قلیل منعذر است وواضح است که این بیان سنان با کلام قبل منافات کلی
دارد وفی الحقیقة تکذیب خود را نموده وجالینوس موافق عقیدهٔ استاد الحکماء ابو ریحان ویشتر حکما کی از فلاسفه
بود والبته حکیم را در قبول اشیاء جز از براهین صحیحه مفری نیست واین خلاف مذهب شیخ الرئیس ابو علی سینا است کما

فانوذ کرکویدان جالینوس بحسبان یکون فیلسوفا وکان من ابنت کرنبا بروحصومت علی کیمیان شیخ الوبیر وابو
ریحان بوده چنانکه در این کتاب در موضعی مفصلا شرح داده خواهد شد چون شیخ الرئیس ریقرامات چند
از کتب خود توبیخ وتقبیحین جالینوس کرده ابوریحان برخلاف وی در تصانیف خویش تحمید وتحسین کند اگرچه
توهین جالینوس را بسیاری کرده الله وعذرخواسته اند چنانکه مولوی در مثنوی گفته در باب بقای نفس بعد از

اینچنین گفتست جالینوس راد ارهوای ابن جهان وزمراد راجنم من گرمیام نیم جان گرزکون استر بیم جهان
گربجالینوس این گفت افتری است پس چرا جم بهر جالینوس نیست پس چرا جم بهر انکه این بگفت کربنوده است شیخ دیل
بانوزجفت ومضمون نظم مولوی رامد رالدین شیرازی مشهور بملاصدرا واسکار ابراکرده وکوید شاید جالینوس
فاضل باشوان این نسبت وادرکه قایل ببقای نفس نبوده بلکه کلام او چون برنان یونانی بوده از عمده ترجمه برنیامده الله

وحکی سنان عن والده انه رصد احوال الهابا العراق بحیث تین سنة فحصل الیقین بالأنواء فی سائر البلدان
فاذا کنت المبتدء قبل ان تتم رای القولین من نسبتها الی ایام السنة او نسبتها الی طلوع المنازل وتجنیبها کان الصواب
فان الثالث ساقط والمقتصاب من الخبرین شرایط یتعلق بها صحة الأنواء وهو تقدم المعرفة بحال السنة والربع
والسنة فی بیوستها وطوبتها وخلفهما واحدابها من الاکلیل الی نطح ملت بها کتب النجوم النوء القدیم فان النوء
انما طابق تلک الدلالات صدق وظهر بتمامه وان عاندها اختلف والأمر فیما بینهما علی حسب ذلک والوقوف علی
بن ثابت ان یعتبر اتفاق العرب والعجم علی النوء فانهم انما اتفقوا علیه بخبر وظهور والا فالعکر یساذکرنی هذا الباب
جوامع ماذکره سنان فی کتاب الأنواء وباقی المشهور الروم من اوقات الأسباب الدنیا وتیرواما طلوع المنازل وسقوطها
فسیجیء ذکرها فی بابها الخصوص بها فی احوال الکتاب فان النجبین لما وجد وجامع امر واحد مریت وبهذه الشهود وانتظم
وضعوها علی ابهاما تاسف ولا یختلف والله الموفق والمعین وحکایت کرده است سنان از والد خود که رصد
کرده است احوال انواء را در عراق بقدر سی سال بلکه بحیث کنند قواعدی را که بدان واسطه قیاس نمایند سائر
انواء بلدان را وی قبل از رسیدن بمقصود از جهان درکذشت در اینصورت کدام از دو قول را مقرر باید بصواب
باید دانست وبنت انواء دلالت بایام سال باید داد یا بطلوع وغروب تواب بعلت انکه رای سم ساقط است ویرا
شخص محتاط از این دو قول باید اخذ شرایطی کند تا انواء صحیح شود وان اجلاد انست سال ومقبول ارجعت مناسبت
از رطوبت ویبوست وخلاف واجناب انها از دلایل بیاری کرد رکتب نجومی که تالیف مدراحوال بحوادث جوی
نموده است چرا کرانواء مطابقت کنند با ان دلالات حکمی صادقت واجب کشاند بظهور خواهد رسید واکر بخلاف
معلوم خواهد بود که در احکام بیدا خواهد شد پس خود شخص در این باب باید تصرفی نماید وهیئت کرده ۳۳
سنان این ثابت که باید اعتبار کرد الفاظ عرب وعجم را در نوء بعلت انکه اکر متفق شوند عرب وعجم صورت بذیر
خواهد بود وظاهر خواهد شد والا فلا ومن ذکر میکنم در این باب قواعد کلی را که سنان در کتاب انواء ذکر
کرده است واینجا در پیشهود روم ذکر شده در امورات بحر بیشتر ظاهر تر است اما طلوع وغروب منازل در دیکر
کرمیکوید در احوال کتاب در بابی مخصوص پس بدرستیکه مجبین در بر زمانیکه بامشد این طلوع وغروب را بدیدن نجم جا
ومنتظر آمدن کرده اند ان طلوع وغروب را بوایام شهور بعلت انکه در بادین نموده است ومختلف بوشود مثلا الله
توفیق دهنده واعانت کننده است ویقصود کلی در این مقام اینست که مطابقه این تجربات بالکلیه بجوی
که در کتب نجوم ثبت است باید کرد پس نطح الباب یاد نمی سهام الحوادث بخلاف وسنا بوالدلالات کبری من سرقال المعدلة
بطلات اورا باید انتباه ظاهر کرده ام ولی اینکه کوید اکر اتفاق اختلافی در رای عرب وعجم از تجربات شود باید اخذ بحکم

البتر بجزم واحتیاط اقرب وبصواب انسب است تشرین الاول فی الیوم الأول منه برجی وطر علی قول
اوقطرین وفلیتس وتکذ والهواء علی قول القبط وفالیس وفی الیوم الثانی هواء متکدر ثبات علی قول فالیس و
القبط واقطرین ومطر علی قول اوذکسس ومطر نوء دس ویاید کون الثالث شتیا وفی الرابع مطر وریح
متعلقة علی قول اوذکسس وهواء ثبات عند القبط وفی الخامس هواء ثبات علی قول ذیموقریطس وهواء اول
وقت الزراعة تشرین الأول مدرود تا اول از این ماه ابعد باران است بنا بر قول او قطرین وفیلقوس که
از حکماء رومانیند بوده اند وتکذ وهواء ابعد واراست بنا بر قول قبط که طایفه معروفند وفالیس که در یونانی بوطا
بوده ودر یوم ثانی هواء باکدورت وحرارت بنا بر قول فالیس وقبط واوقطرین وبارید بن بارانست بنا
قول اوذکسس ومطر نوء دوس که بنزد ایشان معروف بوده اند وفی الیوم الثالث هواء متغیر ریح شدید وفی الرابع
بارید باران اندکست بنا بر قول اوذکسس وهواکرم است در نزد قبط وفی الیوم الخامس هوای سرد است
بنا بر قول ذیموقریطس وابن رو زاول وقت زراعتست عزة تشرین الأول موافق تشرین جهانیان عطا
بانوزده درجه وچهل وهشت دقیقه میزان وبیت وهفتم مهرماه جلالی که اکنون عنوان صفایح نقاوه بهر
بدین تاریخ است وبنزد هم اکثر اهل روم ونوء قبعان نقاد یم این روز زاوقت جستن بار جنوب نوشیده و
اینکه مصنف یخ تشرین الأول را اول وقت زراعت نوشته کلامی در وقایت اجمال است زیرا که زرع در
کندم وجو وکندم وارزن وسایر حبوبات ممکنست وهریک از زمان جداکانه زرع میشود وفی بنابر مثل
معروف اطلاق مطلق منصرف بفرد کامل است البتر مراد مصنف اول وقت زراعت زرع کندم استرابهم
در مواضع ارمنی مختلف خواهد بود مصنف کتاب فلاحت کوید بهترین اوقات زراعت وقتی است که آب شتا
در اواخر بنبله باشد وزراعت کرده بشنبلید واقع شود باید زمینی بود که رطوبت هوا در بوده باشد چه این زمین
نم نکاه میدارد واحتیاج بشتودر انکه زمستان رهند وبعضی کفته اند اول استکه در میزان زراعت کنند
وده دوازدهی که باد شمال ابد بخرد زمین باید پاشید چه هر تخم در این وقت در زمین باشد سبز شود
وباید تخم کندم زراعت خواهند کرد قبل از نصف زراعت کنند بعضی اول زمان زراعت وبعضی وسط
بعضی راخرنا کوبی رانت رسد دیکری دیر بلاست بماند وچون در بنبله او ایام تخم بکارند بهتر بوده ومحصول
بیشتر باشد وفی السادس ریح شمال ابتر عند القبط وفی السابع جنوبیة عند ابن خرشد ولم یذکر وفی الثامن
شیا وذکر بعضهم ان فیه الهواء الثانی وفی التاسع نوء علی قول اوذکسس وریح صبا عند ابن خرشد ودبور عند
القبط وفی العاشر شتی مذکور وفی الحادی عشر نوء عند اوذکسس وهو سنبلوس وفی الثانی عشر مطر عند
القبط وفی الثالث عشر ریح مضطربة ونوء ورعد ومطر عند فالیس وریح شمال او جنوب عند اوذکسس ونوء سنبلوس
وشهد لسنان بانه کان اصدق وفی هذا الیوم من لا یتبین ان یتحرک امواج البحر وفی الرابع نوء وریح شمال عند
اوذکسس وفی الخامس عشر تغیر الریاح عند اوذکسس ولیس فی السادس شی مذکور وفی السابع عشر مطر ونوء عند
روسنبلوس وریح دبور او جنوب عند القبط ولیس فی الثامن عشر شی مذکور وفی التاسع عشر عند روسنبلوس
مطر ونوء وعند القبط ریح دبور او جنوب ولیس فی العشرین وکلا فی الحادی والعشرین قول لهم مذکور وفی الثانی و
العشرین ریاح مضطربة مختلفة عند القبط وفی هذا الیوم یبتدی الهواء به بردة ینقطع زمان شرب الدواء والفصد
الا عند حاجة فان الاختیارات لاشال هذه الاسباب یکون ان اقصد بها علی الحفظ الصحة علی البدن فاما ان اضطر
الیها ولا علی المضطر ان یتربص بها ابدا او نهارا او هرا او بردا او سعدا او نحسا بل سارع الیها قبل ان یحکم الأمر

فيعقد بلا ضيق ويصعب تداركه وفى اليوم الثالث والعشرين نوء عند اوذكيس وريح شمال او جنوب عند
فاشر وفى اليوم الرابع والعشرين نوء عند فاللس والقبط وفى اليوم الخامس والعشرين نوء عند مطر
وذودس واختلاف فى الهواء عند فاللس واوقطمن وليس لهم فى السادس والعشرين قول وفى السابع
والعشرين هواء شات عند القبط والثامن والعشرون مهمل من اقاويلهم وفيه يستحب دخول الحمام
واكل الحريف ويكره المالح والحامض وفى التاسع والعشرين برد او جليد على قول ذيموقراطيس وريح جنوب
متابع عند ابرخس ونوء وهواء شات عند القبط وفى اليوم الثلثين ريح عظيم عند اوقطمن وفيلقس
وفيه ينقطع الحداة والرخم والخطاطيف الى العون ولكن الفل وفى الحادى والثلثين رياح عواصف
عند فاللس واوقطمن وريح وهواء شات عند مطر وذودس وفاشر وريح جنوب عند القبط والله اعلم

و در روز نخستين تشرين الاول باد شمالى است در نزد قبط و در دوم باد جنوبى نزد ابرخس
و در سيوم ذكر چيزى ننموده اند ولى سنان گويد در اين روز هوا گرم است و در روز سيم نوء است بنا
بر قول اوذكيس و در زدن باد صبا است نزد ابرخس و باد سرد است نزد قبط و در روز چهارم چيزى ذكر
نشده و در پنجم نوء است براى اوذكيس و ذوسيتاوس و در روز ششم باريدن باران است نزد قبط
و در هفتم باد مختلف و نوء و رعد و باران است در نزد فاللس و باد شمالى و جنوبى است در نزد اوذكيس
و ذوسيتاوس و تقويت كرده است سنان ابن ثابت و تجربه خود و در اين روز لابد امواج بحر به حركت مى آيد
و در هشتم نوء و باد شمال است در نزد اوذكيس و در نهم تغيير هواست بسبب بادها در نزد اوذكيس
و در دهم چيزى مذكور نشده و در روز يازدهم باران و نوء است در نزد ذوسيتاوس و وزيدن
باد سرد يا جنوبى نزد قبط و در روز دوازدهم چيزى ذكر ننموده اند و در روز سيزدهم باران و نوء است
نزد ذوسيتاوس و وزيدن باد سرد يا جنوبى بنا بر اعتقاد قبط و در روز چهاردهم منجمين خلاف
نموده اند و در روز پانزدهم بادهاى مختلف مضطرب فراوان بنا بر راى قبط و در اين روز ابتدا
مينمايد هوا ابرى شدن و تمام ميشود زمانى كه شايسته است در آن زكوه و نافع مى باشد و فصد نمودن
در آن كما لحضرت برای رد مكرو وقتيكه حاجت بآن باشد چون اختيار ايام بپند بيرون بيايد بجهت ايشان لازم بود
بعلت حفظ صحت بدن و هرگاه اضطرار داعى بآن باشد و ارتكاب هر يك لازم آيد تا اقل دو ساعت
شب بارد نكرى يا سردى يا عفونت يا سعادت وقت و تعيين ساعت ضرورى نباشد بلكه مبادرت تعجيل
در شرب دوا يا گرفتن خون لازم است پيش از آنكه مرض و علت در بدن استحكام پذيرد و تلافى و تدارك
آن صعب و سخت افتد و در روز شانزدهم نوء است نزد اوذكيس و وزيدن باد شمال يا جنوبى بنا
بر راى فاشر و در روز هفدهم و چهارم نوء است باعتقاد قبط و فاللس و در روز هيجدهم باران و نوء است
نزد مطر و ذودس و اختلاف و تغيرات در هوا بنا بر راى فاللس و اوقطمن و در روز نوزدهم تعرض
امرى ننموده اند و در روز بيستم هوا سرد ميشود باعتقاد قبط و در روز بيست و يكم اختلاف
ذكر نشده و ليكن از معلومات عقايد آنها است در اين روز نيك باشد حمام رفتن و خوردن
غذاهاى تند و تيز و نيكوست تناول نمودن غذاهاى شور و ترش و در روز بيست و دوم باد بيدن
نكرده و جليد باشد بنا بر قول ذيموقراطيس و بادهاى جنوب بسيار وزيدن گيرد و باعتقاد ابرخس
قبط گويند كه در اين روز نوء باشد با هواى سرد و در روز بيست و سوم باد سخت باشد نزد اوقطمن و فيلقس

و در آن روز

و در اين روز و هم در ارجواز و پوستين بجهت حاجت براى حفظ صحت خود بروند و موران در سوراخ خود جا
گيرند و در روز بيست و يكم بادهاى سخت وزيدن گيرد نزد فاللس و اوقطمن و باد هوا سرد باشد بنا بر راى
مطر و ذودس و فاشر و باد جنوب وزد باعتقاد قبط و خداوند داناتر است چون اصل مطالب
اين رساله در ذكر اختلافات از جمله اختلافات وزيدن بادهاست اولا عبارت مصنف را كه فوايد كليه
براى فهميدن مطالب اين رساله در ان مندرج است از كتاب ابوالريحان بعينها نقل نموده با ترجمه و مختصر شرحى كه مو
ضح آن مطالب كرده باشد تا آنكه فهم مطالب اسهل باشد و ان ابتدا و علم فى جهات الرياح و مهابها و اعدادها اختلاف
فبعضهم يزعم ان جهات الرياح ست كما حكى ابن كناسه عن ابى عمرو جعفر ابن سعد بن سمرة ابن جندب
الفزارى واكثرهم يقولون انها اربعة كما حكى عن خالد بن صفوان وعلى هذا اكثر الامم وان كانت المهاب
مختلف عندهم وكلا الرايين للعرب مجموعان فى هاتين الدائرتين فالراى الاول فى داخلها والراى الثانى
فى خارجها باسمائها وجهات مهابها وهذا شكل الدائرة

وقد ذكر فى الراى الاول المحوة عند الجنوب والمعروف ان المحوة هو الشمال لانها تمحو السحاب فان عرضت
شوقها الجنوب متلبة وذكر فى هذا الراى ايضا النكباء مهبا واحدا عليحده والمعروف ان النكباء هى كل ريح
يكون مهبها بين مهبى ريحين من الرياح الاربعة المذكورة وقد ذكرها ذو الرمة وذكر النكباء معا على هذه
الصفة اما جنيب انواء وهيفان جرتا على الدار اعراف الجبال الاعافر وثالثة تهوى من الشام حرجف
سخن فوق الحصى بالاعاصر ورابعة من مطلع الشمس اجلت عليها بدقعاء المعا فقراقر تحن بها النكب البوارى فاكرت
حنين اللقاح العائدات العواشر فالهيفان الجنوب والدبور والتى تهوى من الشام الشمال والتى تجى من مطلع
الشمس الصبا ومهاب الرياح عند الفرس كما هو عند اليونانيين وجميع الطبيعيين ومراكز منسوبة الى الجهات الاربعة

ثم ما كان من الرياح بين مركزي مهب جنوب الى قريب مركزي مهب دبور منهم من ينسبه الى طلوع الشعرى ومغربها في المقابلين ويسميه باسم يوناني ولعله وقت تاثير طلوع المنازل وسقوطها على حسن وهو ان يؤخذ من اول ايلول الى اليوم الذي تراد معرفة حاله ويلقى ثلثة عشر ثلثة عشر فان لم يبق شئ فالنظر ان كان القمر في مقابلة الشمس او احد تربيعيه فانه يكون مطر ان كان زمان مطر او تغير في الهواء بريح او حر او برد وذلك انه اذا لم يبق شئ كان في ذلك الوقت طلوع المنزلة وسقوطها وتيبتها وفي اول يوم من ايلول يأخذ الصفر ونوء سعد الاخبية بعد سعد الذبح وانما خص بالابتداء في هذا العمل لانه في اول يوم من الشهر وهو فصل الخريف فاذا اجتمع مع ذلك كون القمر في مواضع نايبة كان اقوى الامر وظهر التاثير قال ابو معشر قد جربنا ذلك في ستة وتسعين مأيتين في استقبال شوال بان اخذنا من اول ايلول الى يوم الاستقبال فكان غاية وثلثين يوما القيناها ثلثة عشر ثلثة عشر فلم يبق شئ وكان طالع الاستقبال الدلو فجاء المطر ذلك اليوم وكان صاحب القرعة الربيع الا ان جاء المطر في ذلك اليوم ايضا فالله وجدناه في السنة التي تليها واخذنا كما بان اخذ من اول ايلول الى يوم الخميس الثالث من كانون الاول والقيناها ثلثة عشر ثلثة عشر فلم يبق شئ وكان بين الثريا في نصف برج وكان القمر قد انصف من قسي البروج والقمر اذا زهره من المقارنة جاء المطر في ذلك الوقت بعينه فهذه شهادة مرة من ابي معشر على وقوع الصواب في هذا العمل واذا استعين فيه برياطات الهند وجفورهم فرب لا مر من الاصابة ومعنى عبارة مصنف اينست كه راى عزيز در حجات رياح اختلافست بعضي حجات مهب رياح شمرده است مثل انكه ان كانت سه روايت عموده واكثر بر ان راعتمادست انكه حجات مهب رياح چهار است مثل خالد وبشر هلوايف واسم برايشان رضراض واهل اندلس بادهاي مهب رياح سي و دو دانسته اند ودر ميانها امكنه هشت وسيكويد اكرچه مهب رياح نزد ايشان مختلفست وهر دو راى در ان دو دايره عموده شد راى اوكه در داخل دايره دراى ثاني در خارج دايره است

انها وجهات مهاب رياح وبعد ازان شرحيكه داده واستشهاد باشعار ذوالرمة وشرح بعد ازان مقصود فهماند از اختلاف لغات در اسامي رياح وصفات دايره واشعار ذوالرمة رابيان كرده البته بصيرتا فذ در يافت معنى معزي اخاهد نمود

اهاضيب انواء وهيفان جرتا على الدار اعراف الجبال الاعاصر

وثالثة تقوى من الشام حوجف لها سفن فوق الخصوم الاعاصر ورابعة من مطلع الشمس اجتدت عليها مدعاة المعي فقراقر النكت التوافي فاكثرت حنين اللقاح القاربات العواشر

صيغه بروزن قريه باران بزرك قطره است وجمع اين بر صعب بكسر اول وفتح ثاني وصهاب بروزن كتاب شده است وجمع جمع ان بر اهاضيب بروزن اباطيل ميايد كما ذهب اليه الجوهري وزابادي تبعا لليزيدي وهيف بفتح اول بادكرمي كه ميايد ميان طرفين بين وان باد تكابيت ميانه جنوب ودبور است كه مشتمل ميسازد كاه را وفشنه ميكرداند حيوان را وبرمي چيدانها را وتثيره ان در خالت رفتن حيوانات وجوفيفان اول بفتح اول بمعني كشيدنست وبعرف نيم اول ساكن ثاني بمعني باد درشت وبمعني جاي بلندست ومفهوم كردن راه ان بنز ميباشد مثل عرفنز بادق هذا وجمع ان عرف بروزن صرد واعراف بروزن اشجارست واما فرجمع اعفر است كه ماخوذ از عفر بمعني عفرة وخاكي رنك باشد وجمع ان بر اين وزن قياسيست كما مر في النهاية وحرجف بجاء مهمله بروزن جعفر باد سرد تيز كه بشدت وسختي وزيدن كيرد وصنن بحركات ثلث در اول وفتح ثاني وسكون بروزن دبر راه وجهت وطريق نيكت وعصر بمعني دهر وزمانست وجمع ان بسته ميشود بر اعصار واعاصير مفتوحة الشين وحلوا بلي باجتلي هر سه بمعني پر آينده وبخاخان شدن ان قحط وتنكسالي واسكار وسقع وهو بالشين آمده وقعاء بروزن حمراء زميني راكويند كه كياهي در او نباشد ومطلق خالي را نيز كويند مانند واقع وقيع ومعي بروزن الي هر كدر كاه اب يا نشيبي است كه نجوه كشتاب فوارا در وهر يزم واقع درميان دو سخت راكويند وبفتح اول بروزن على بمعني جابكاهيست قراني بروزن علابط موضعيست ميان كوفه وواسط وهو ضيعت نعماه وزرنبي هو اور وزنميت بدهناء وسفت الريح التراب يعني باشيد وبرانيد باد بر باد خاك راپس ان خاك راساني بروزن هادكويند وجمع ان فاسار بروزن سوافي باشد چون ضارب وضوارب وقائل وقواتل وناصر وانواصر وحنين بروزن اسرار وزمندي وصداي كريه ونالة شتر هاذات كربنا الدار حيراق وفعل ازان حن يحن از باب ضرب ينصر ميايد ونفاح بكسر اول شتر ان راكويند وفعوران نفوح بروزن صبورست يا انكه نفوح شتر شيره است يا انكه وقيكه بزايد شتر تا مدت دو ماه باسم ناقه نفوحش كويند وبعد ازان لبون تا مند وقرب الابل از باب نصر بمعني دشب شتر رفت بجهت دور دور ديكر قرابه مصدر است فهو قارب وعواشر شتران را تا مند كه اب خورند بطريق عشر وان عبارت از وقت شتر اب دوزدهم بار وزنهم جنوب بروزن صبور باد مخالف شمال را تا مند وجاي وزيدن وي انرا محل برآمدن سهيل است تا جاي برامدن ثريا نكآء بروزن حمراء باديست كه مخرف دبر كشته باشد ميانه باد وان بوچهار كونه است بركشته ودوي آورنده ازميانه باد صبا وجنوب كه ازاريب بروزن رجيل خوانند بركشته ودوي آورنده در ميانه باد صبا وشمالست كه ازاصابير بروزن عالية وتكبا، بروزن حمراء نامند وبركشته ودوي آورنده ازميان باد شمال وباد دبور راست وازاجرمياء بروزن اجلاء خوانند بدوي آورنده براريب بروزن دبر وبركشته ودوي كننده ازميان جنوب ودبور وازاهيف بروزن قتل نامند ميانه ان واقع باشد درمقابل وبجاز تكبا دبور باديست كه در مقابل باصبا وزند تمام الكبراء وفتح ثاني باد يست

کی وزداد و بوی مجربا بادی باشد که پیش ایداد و دست راست دروهکا میکو پیش ایند باشد تخص بدان صحیح
آفت که محل دیدن ان میان برامدن افتاب و بنات النعش است یا از جای برامدن نعش است تا مبای فروین
اسرطابو و دران ندلغت وارد و دستعلمت شمل بروزن حمد و وثا مل بجمزه در محل باد همان وزنت تحمل
بروزن حسن و شمل بروزن قفل و شمال بهمزه بعد از نهم بروزن جعفر و شمال بشد بدلام و شمول بر
وزن جوهر و شمول بروزن صبور و شمیل بروزن امیر قبول بروزن صبور باد صبا را گویند بجهت انکه
بر ابر میشود باد دبور را و مقابل میکرد و دبی را صبا بر وزن قضا بادیست که جای وزیدن ان از جای برآمدن
پروین است تابنات النعش محوه بروزن نحوه باد دبور را گویند و الف و لام بروی داخل نبودن هنگام
استعمال غلط است بواسطهٔ علیت آن و اعصار بفتح همزه غباری را گویند که بسوی اسمان باستقامه بلند
شود و انرا فرجه نیز نامند نهایه و مهاب رباح پیش بحر چنانست که پیش پونانیین و طیسیین
و تمامی منسوب میدارند بجهات اربعه چنانکه در پاره نموده شد پس انچه از رباح ما بین دو مرکز دو بار است
نسبت داده میشود بنزدیکترین مرکز که مهب و بعضی از انها ان ریاح را نسبت میدهند بمطلع شمس و معرب او
از جهیثت قریب و ان باد را باسم یونانی مینامند و بعلت دانستن وقت تاثیر طلوع منازل و سقوط انها
عمل نیکوست و ان اینست بگیرند از اول ایلول اتفاق روزیکه مقصود دانستن حالت او و زیادت سهر زده سیزده طرح
کنند و اگر باقی نماند چیزی نظر کنند که هر وقت قریب مقابل شمس است یا یکی از دو تسع باران میبارد و اگر زمان
بارندن مطول شد یا انکه تغیری در هوا ان باد و گردی و سردی پیدا خواهد شد بعلت اینست که اگر چیزی باقی
نماند انوقت طلوع منزلست و سقوط دو روز اول ایلول بارج صرفراست و نوء سعد الاخبیه یا بحجر از این
وقت شمار شده احتساب کرده شده است مانند ای ایلول در اینجا بعلت انکه اول ماه است و نزدیک فصل
خریف و اگر جمع شود باوجود دن این حساب بودن قمر در موضع ناسبات خود قوی میشود و تاثیر ظاهر راست
و ابو معشر گوید برای تجربه حاصل شدن در سال دو بیت و معتقد و منجمی در انتقال انوا از باین طریق که گوئیم
از اول ایلول تا دوازده استقبال صد و سی و شش سیزده میزده از او طرح کرده چیزی از او باقی نماند و طالع
استقبال دلو بوده و رانوزن باران باد بدن نگرفت و چون قرن سبع رفت باز دوازده باران باد بدن گرفت و هم
ابو معشر گوید در سال بگوئیم تجربه نموده باینطریق که گوئیم از اول ایلول تا دوازده سیزدهم کانون الاول
سیزده سیزده طرح نموده چیزی باقی نماند و فاصل ما بین شمس و قمر نصف برج بوده و قمر مضرف از تدبیر مرجح شده
و متصل بزهره گشته بمقارنه نزدیک باران دوازده باریدن گرفت ابنت شهادت ابو معشر در صحت این عمل که
گمان نکنند کران بیان این مطلب مقصود صحت احکام و تصحیح اقوال انجنین است مبادا چنین هرگز این من
و رائیست این کار در دین من بلکه این مطالب چندان ارتباط باحکام ندارد بلکه در خالت تجربه در اویشتر است
بالفرض ما اقل اقوال انچنین کنیم باید عقیده بنزجنین باشد کتاب فلک السعادة عقیده و رای نیست و الناس فیما
یعشقون مذاهب اکنون مجملی از شرح مطلب را که بجهت چه معترضند در نظر اوریم عنوان کنیم و اینکه مصنف در شرب
و دوم نشرین الاول نموده از قصد و مجامعت و غیره کره الا در وقت ضرورت فیه استثناء البته لازم بود الضرورات
تبیح المحذورات و در وقت ضرورت و حاجت ابدا ملاحظه نباید کرد اما در غیر ضرورت چون در این روز شمس
در پانزده درجه و سی و دقیقه عقرب باصطلاح نجومان نهایت قوت فصل خریف است البته از بعضی استفراغات دوری
باید جست و انکه کشد در بیت و هشتم تشرین الاول مهلان داده اند که گویند از برای دخول حمام و غیره نیکوست

اگر چه حق همانست که مصنف بیان نموده این اقوال و افعال خرابیات اقوال انجنین بود ولی ظن غالب اینست که
ایشان از بابت تفاؤل است چرشمس در این دو فصل از نیمه عقرب تا کذشته حالت زمستان و دخول بر است بخلاف
سابق که در سفر دریا بیم هلاکت داشته و بقیات نویسند اول قطع سفر دریا و فصل شتا ممدوح کوچ بندر
از ظاهر و باطن اینست که بخوبی حمام و سخنات نموده و مخوف از شتا مالح که مابه هزار است و مبریان که از این فصل
ممدوح نیست کرده بان مانند که اطباء داول هر فصلی مبادرت باموری را لازم دانند در اول ربیع فصد و ایمنا
داول صیف قی را و اول خریف مطلق استفراغ را امر و زمی ایم که روشن است مجمل که بیان حاجت
دارند مثل نهیر بغیت معروف علیوا چ و علیوا ژ امند بترک جلفان و خم مجرکه بر غبت معروف فارسی
او مرا رخوانده و ان قسمی از کرکس میباشد خطاطیف جمع خطاف است بر غبت مشهور بفارسی پرست و پرستو
و پرستوان نامند و بترکی قرلانقوج و دندکوه سرسری مذکور است چلچله که اسم پرستوست بغیر فصیح است
حکیم مؤمن در تحفه کوید اسم در بلوی پرستوست

بوذاسف حمزة بن حسن اصفهانی در تاریخ خود و استاد الحکما ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیة
عن القرون الخالیه و دیگر مورخان در تواریخ خویش آورده اند که اول نبی عالم یوذاسف بود در سال
دوم از جلوس طهمورث ابوبند پادشاهی در مملکت هند و ستان ظهور و در مراسلت صابیه اعتنائی
جمع کثیر و جمی غفیر متابعت و پیراگنده و در مدت پادشاهی مهلوک شده اویان و برخی از پادشاهان کیان
یوذاسفیان اشتهاری داشته که در هر از پیروان وی نوطن در شهر بلخ ساخته و تکم متابعتش در دل کاشته
در تعظیم پیرمن و تفخیم دیگر کواکب و تجنب کلیات عناصر مبالغت تام و بر این طریقه نهایت اهتمام لازم
شناخته بوذاسف و نامگام ظهور زردشت که سر سال از ابتدای سلطنت گشتاسب بن لهراسب که رای
گشتاسب کیش زردشتیه و خویش روا جرد اشته و خود محمد بن احمد قبنی بلخی را در کتاب شاهنامه بدین
حکایت اشارت است ◦ چو بگذشت یکچند سالی برین ◦ درختی برومند شد از زمین ◦ فرشته بنی
نام او زر دهشت ◦ که اهرمن بدکنش را بکشت ◦ بگشتاسب گفتا که پیغمبرم ◦ خرد را بجوی
رهنمون اندرم ◦ بیاموزم آیین و دین بهی ◦ که با دین به بتک باشد شهی ◦ و جمی از
بقایای ایشان در قریه جشتان از قراء شام منزل جسته و بدین علت آنها را جرثانیه خوانده اند
و برخی این جماعت را بهاران بن نارخ نسبت نمایند و ناران برادر حضرت ابراهیم علیه السلام
دانند و در از بزرگان و روسای ایشان شناسند گویند نصب و توغل و راز دیگر پیشوایان
این جماعت بمراتب عدیده زیادت بوده و بهمین سبب ابتطایفه خود را بد و منتسب ساخته اند
سنکلاء نصرانی در کتاب خود که مقصود دش ابطال مذهب صابئین در انتخاب است و مستمسک
را باطیل ملفقه و اکاذیب منمقه گوید معتقد این گروه آنست که حضرت ابراهیم در بدو امر بدین
ایشان متدین و در مذهب ایجماعت را متابعت میفرمود و چون در پوست رشته آن
جناب برصی پدید ارشد و صاحب ابرص را بوذاسفیان نجس دانند و مجانبت از و بر لازم
شناسند حضرت ابراهیم آن پوست را بریده و رشته را بدین جهت برخود واجب دیده و پس از
رشته چون داخل بتخانه بست جاریه و طریقه ساریه آنها شده آوازی از صنمی شنیده و گرای

ابراهیم بیرون رفتی از نزد ما پیک عیب در کشتی بسوی ما باد و عیب بیرون رود و دیگر بجانب ما عاد و
مکن آنحضرت را غلبه خشم و غضب و اعرض بسبب شکستن آن بت آمده و پس از بیرون آمدن از بتخانه
نهایت ندامت و پراد ست داده بکفاره آن کتاب یکی از اولاد خود را بخدمت قربانی برای کوکب
مشتری کرم سنبله و از عمل که نشته نادم و پشیمان گشته و چون بحقیقت از ان حرکت گذشته
بود و پشیمانی در برشتری روشن و هویدا بود کوسفندی پسر او را بهد یه بعوض و فدیه برای
داشته جو عادت آن جماعت در ذبح اولاد از لوازم کیش و طریقت افتاد و چنانکه عبد المسیح بن
الحق کندی بدان تصریح کرده در جواب نوشته عبد الله بن اسماعیل هاشمی آنجا که گوید تحقیق جماعت
بود اسفیان تقرب و نزدیکی جویند بخدایان خود بذبح و قربانی مردم هر چند امروزه تمکن از قربانی
مردمان ندارند بدان معنی که انگار ا قدرت بران نرسانند استنادا لکلما ابور یحان در کتاب خود
بعد از نقل عبارت مرقوم گوید برما ازین طایفه معلوم نشد و از جمله آنکه ایشان گروهی هستند
که بوحدانیت خداوندی قائلند و باری تعالی را منزه دانند از طبایع و توصیف کنند آن ذات
مقدس را بصفات نیکو چنانکه گویند خداوند را حد نیست و دیده نمی شود و ظلم و جور نمیکند و چون
استاد حسنی را بخداوند نسبت کنند آن نسبت را مجاز خوانند نه از طریق حقیقت و منسوب سازند
بقدرت و تدبیر را بافلاک و اجرام علوی و قائلند بحیات و نطق و بصر و سمع ایشان و تعظیم اوا
و تفخیم بسیار از هر یک نمایند **مولف گوید** که قائل شدن بحیات افلاک و کواکب اگرچه از
عبارات حکما و فلاسفه هویدا و آشکارات و دعای رؤیت هلال صیغه کاملا بسجادیه که در اوقات
دعای غرّه مرقوم است ایها العبد المطیع الی آخرها نیز بظاهر حال مؤید این
مقال است ولی بتوانند مقصود از امثال این عبارات اشارت بملکوت سماوات بوده باشد و همانا
کلام طویل لابسه المقام القضیه یکی از آثار این گروه قبّه مصلات و آن کنیسه بلا محرّ
مقصوره جامع دمشق که در هنگام شرکت اهل ریه و یونانیان در مذهب با ایشان عبادتگاه
هر سه بوده و با یکدیگر شارکت بعبادت در ان مینمودند و چون آنمکان بدست یهودان افتاد

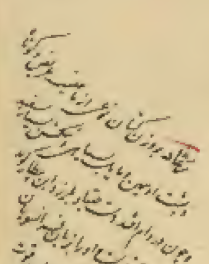

افتاده آن را کنیسه بنا نهاده و پس از تسلط و تصرف نصرانیان کلیسا و در زمان مسلمانان و سلطنت
اسلامیان بران سامان مسجد و تا کنون بهمان وضع و طریقت است ابو معشر بلخی در کتاب خود
در تعداد هیوت عبادات آورده که این فرقه قربانهای شمس و دیگر ستارگان میکاکل و اصنام
فراوان است مانند مکار بعلبک که از برای صنم شمس و خران منسوب بقربانات و بنای آنصورت
فیلسان بوده و نزدیک است بقریه که آن را مسلمین نامند و نام قدیم آن صنم سنن بوده بغیر صنم القمر
و قبه دیگر که آن را زرع عوز یعنی باب الزهره خوانند گویند مکه مشرفه و اصنامی که در ان مکان بود
در قدیم بوده اسفیان آن را نیز بتصرف داشته اند و عبادت کنند کان و نیز از انجماعت مرتبود
ولات با بنام زحل و عشتار و هبل زهره موسوم و اکثر فلاسفه یونان را بهمیران ایشان گویند مانند
هرمس مصری و اغاثاذیمون و والیس و فیثاغورث و بابا و سوار که جد افلاطون از طرف مادر
و جمعی ازین گروه تناول گوشت ماهی و گوشت جوجه و سیر و باقلا را حرام مردانند از بهم آن که
مبادا آنهای رعاده باشد و جوجه را بهوسنه محوم دانند و بدان علت از خوردن آن اجتناب نمایند
و چون قوام عالم بخون و منی است چون دو مایه بقای نوعند و ایشان را باعتقاد سیر بحرف
از خون و منیت آن را نیز بر خود حرام دانند و علت حرمت باقلا را چنان گویند که در بدو
امر در جمجمه آدمی رسته و در کاسه سر انسانی سبز گشته و ثمر رسیده گذشته ازان که مایه فساد
ذهن و بلاوت و جمود خاطر و عبادت و نسیان و خرافات است و سه نماز واجب دارند که اولی
از آن نماز سه گانه در وقت طلوع فجر است که عبارتست از هشت رکعت و دوم آن قبل از زوال
شمس است از وسط السماء و اوج رکعت است و در هر رکعت از نماز ایشان سه سجده دارند
و سیم در ساعت سیم از شب است و دو نماز مستحب دارند که یکی از آن دو را در ساعت ثانی از
روز و دوم را در ساعت نهم ازان گذارند و در هنگام نماز طهارت و وضو را لازم دانند و غسل از
جنابت را بر خود واجب شمارند و خمثه را بر خویش حرام دارند و گویند در شرع ایشان ما موریدان
نیامده اند و در سایر احکام نکاح و حدود و احکام انجماعت تفاوتی با مسلمانان ندارند

و در نجاست و مس مردوکان و امثال آن چون طایفه نوریانند و ایشان را قربانها و ذبایح نیست
که هریک بکوکب و هیکلی و بتی که مختص بدان کوکب است تعلق دارد و متولی ذبح آن ذبایح کهنه
و موبدان و مشعبدان ایشانند که عوام را بر خود مفتون داشته و بدان شبهه باز نهاکاه میبود
که جواب مسائل خفیه اجماعت را پیرون آورند و پنهان نمانند و بعضی از ایشان را اعتقاد آنست که
یوذاسف همان هرمس است و در بعضی از کتب هرمس را اودرس نامند که در توراة بنام اخنوخ
ذکر شده و ایشان و بعضی را اعتقاد آنست که جماعت حسنا نه بحقیقت وحلی صابئه نمانده بلکه ایشان
همان کرامند که در کتب مذاهب بحفاظه و ثنیه نامیده شده اند و صابئه جماعتی را خوانده اند که در بابل باقی
مانده تخلف از اسباط نموده و چون اسباط در زمان کورش و از طرف شرقی بیت المقدس کوچ
نمودند اجماعت در محل خود باز مانده و مبتلا شده بعبادت مجوس گردیده و دستی و دین بخت نصر را که
مذهبی مخلوط از مذهب مجوس و بعود مانند سامره در ولایت شام اختراع نموده و پیشتر این مردم
یافت میشوند در واسط و سواد عراق بناحیه جعفر و جامده و دو نهر صلة و قسنه که دجله و فرات را
ملتقاست و بکذکر اتصال جسته و اخار شط العرب از این مکان میشوند و جماعت صابئه نسب خود را
بانوشن بن شیث میرسانند و با جزا نیه مخالفت کلی دارند و مذهب ایشان را نا پسند میشمارند و چز
در اندکی از احکام با اجماعت موافقت ندارند و در هنگام نماز توجه بقطب شمالی نمایند و حسنا نیه
قطب جنوبی را قبله خود سازند و بعضی از اهل کتاب را اعتقاد آنست که متوشالخ راهبی بود
غیر ملک و نام آن پسر صابی بوده و جماعت صابئه بنام وی موسوم شده اند و گویند مردم قبل از
ظهور شرایع و پیش از خروج یوذاسف بعبادت اصنام در اطراف شرقی زمین اشتغال
داشتند و اکنون در ممالک چین و هند و ثغور غربیه از ایشان باقیست و اهل خراسان
اجماعت را شمنان مینامیده اند و آثار و بتخانه و علامت آن از این طایفه هنوز در آن ثغور کما اشعار
هندوستان دارد و در سرحدات انسانان تا کنون نیز مشهود و عبادت و این کروه قائلند بقدم
دهر و تناسخ ارواح و عقیده ایشان آنست که فلک در ذاته غیر متناهر افتاده و بدین جهت حرکت

حرکت دوری مینماید چون شروع مدور را چون از محل خود بکردانند نزول کند باحرکت مستدیر بر روی خویش
و این طریقه نزدیک است باسخنان امروزه مذهب حکمای اروپاست در باب حرکت زمین در خلاء
بی نهایت و عند الامعان بحقیقت این طریقت کمال قوت دارد و براهین کثیره بر حقیقت آن قائم
شده و بهیچکونه ضدیتی با مذهب وحدت ندارد و التحقیق فیه مرجوع الی محله تنبیه پوشیده نماند
چنانچه از کلمات حکما مکشوف و هویداست یوذاسف حکیمی بوده از فلاسفه و در مسائل متعلقه بقیاس
عقیدت پوسته خلاف حق را بر کزیدی و بران قیاسات مغالطه اقامت نمودی و در طرق
شایع راسخ قدم بوده و شبهات قویه بران ذکر نموده که در کتب فن ثبت و مضبوط است و مذهب تناسخ
منسوب بدوست و در باب تاثیر افلاک و کواکب ثابت و سیار زیادت تاکید و اصرار داشته بدان اندازه
که مذهب ستاره ستایی را بوی نسبت کرده اند و قول بقدم عالم را ترجیح داده و ادله چند بر تائید
آن نهاده و بدین مناسبت یوذاسف دهری معروف افتاده مؤلف کوید در سال یکهزار و دو
نود و یک بحری چند نفر اسیری از مملکت باجین که باصطلاح ارباب جغرافیا بر مه معروف است بایران
آمدند از مذهب و طریقت ایشان استفسار شد زیاده بمذهب وحدت بوذاسفیان نزدیک بود
آمپرالف مردی از اهالی شهر اکر بر است که در جزیره سیل واقع شده حکیمی فایق و طبیبی
حاذق بوده کویند چهارصد و پنجاه و پنجسال قبل از حضرت مسیح بوده در زمان وی نرلی بطلیموس
کرفتار شده و غش کرده خویش و بکانه بخیال آن که زن مزبور از بیانه بکماره کرانه کرفته عالم
فانی را بدرود نموده است حکیم مرقوم را این مطلب مفهوم شد به زبردستی معالجتی کرده و مدتی
اندیشیده زن را از سکته رهائی داده همواره مرد مرا بدام خود انداخت باعتقاد آن که مرده زنده
شده جمعی خود را بنده وی ساخته کروهی پی کران روی از هر کران کرد آمده دعوت بموت
آمپرالف را اجابت نمودند و وی را به پیرستودند آن حکیم کاذب هم خود را یکی از ارباب انواع
بنظر مردم عام جلوه کری الزام نموده و آخر الامر بحیله پنهان ساختن مرک خود در جهان و
باعتقاد مردمان انداختن کروی عروج بآسمان ساخته و چون ارباب انواع بانبده و دیر

خود را بسوزاند کوه آتش فشان اتنا نیز انداخته قوت زبانه آتش کفش و موزه دریا که از مس ساخته و معمول بدان عهد بوده باقدری گداخته گرداز کوه خارج میشد و آن را بلغت ایطالیا لوه گویند بیرون نموده مردمان را از ندیدن حکم اکاهی حاصل شد از معتقد فاسد در حق وی راجع و عابد آمد و بدان شدت زحمت آن مدت وی را باطل داشتند **توضیح مقال توضیح حال** طایفه از حکما که باشراقیین مشهور و خود را از تلامذه افلاطون الهی منظور نموده کویند که برای هر فرد می از انواع که در عالم مادت و طبیعت موجود است حقیقتی نوریت و فردی مجرد است که در عالم ملکوت بطریق موجود و بنام عقول عرضیه معدود است و انها را ارباب انواع و انوار قاهره و مثل افلاطونیه و فوراسپهدی نیز نامند و هر یک را مدبر نوع خویش دانند که شته از ادله عقلیه و دعاوی ذوقیه متاخرین نیز شواهد تقلیه فراوان بر ان اقامت مینمایند مانند حدیث خرد وس که حضرت ختمی مرتبت علیه من الصلوة اتمها و من السلام اکملها را در شب معراج مشهود و تفصیل آن در احادیث معراج موجود است آن خروس را رب النوع مرغ دانند و ازین کونه شواهد بسیار نقل نموده چنانکه هرمس فرموده ان ذا تارد عایة القت الی المعارف فقلت لها من انت فقالت انا طباعک التام و میرزا ابو القاسم فندرسکی را در قصیدتی که مطلع آن این ابیات است بدین دقیقت اشارت نموده چرخ با این اختران نغز خویش ز بیاستی * صورتی در زیر دارد انچه در بالاستی علی هذا حقیقت حال برسبیل اجمال مکشوف ازین مقال میکردد که هرکاه شخصی در عالم مادت و طبیعت مدعی رب النوعیت آید و باقامت برهان صدق دعویت خود را بیان سازد یعنی از شخص نبی یا نفس ولی چنان کلمه استماع افتد مقصود آن تواند بود که ایشان مظهر رب النوع و نور قاهره باشند بدین لحاظ که هرکاه ان فرد مجرد بعالم ماده تواند آمد عبارت از چنان شخص یا از عالم طبیعت شخصی تجرد کزیند و روی حقیقت بعالم فرد متصف بدین اطوار کمالیه خصال بود و چنین کس در سلوک الی الله البته باطن خود خارج از صقع ذات قطع مراحل و طی منازل نماید تا دفع اضافات و رفع کثرات از خود کرده از هما نجا کاه آمد آنجا برد

کشف در مائه دوم بعد از حضرت مسیح بوده جمعی از مردم بدو رجوع خویش کرد نموده و خود را مسیح

میرود. آمد از دریا بدریا میرود. و در غیر این صورت البته چنین ادعا محض کذب و افترات چو عالم طبایع و مواد و کرفتاری بر هیچ اضداد و اناسیبی با عالم مجردات ملکوت نخواهد نمود * چو نسبت خاک را با عالم پاک **با ده بیمان و مرقیون** چون علیه روح الله علی نبینا و علیه السلام عروج بآسمان نمود حواریان و تلامذه سبعین در افطار جهان برای دعوت بدانحضرت پراکنده و پریشان کشته ابن دیصان نفر از انجا که در بدو امر از تلامذه انجناب نیز بودند بجانب فارس آمدند و در آن هنکام با رسیان مذهب بدین زردشتیان را بر خویش مذهب و کیش ساخته بودند ابن دیصان و مرقیون از حضرت روح الله اخذ بعضی عقاید کرده و از مذهب زردشت برخی عوابد ضمیمه آن فوابد ساخته انچه از احکام مذهبین با عتقاد خود پسندیده و خلاف آن را بکلی کرلازم دیده مذهبی جداکانه نموده نصب العین خود بدان طریقت از میدان مذهبین ربوده بقدم دو اصل قایل شده هر یک انجملی نیز اظهار و در نسبتش بدانجناب اصرار داشتند و اکاذیب و اهیه خود را حقایق ثابته می پنداشتند **توضیح** مقصود ازین دو اصل دو مبدا خیر و شر است که مبدا خیر را عبارت از یزدان و مبدا شر را اهرمن دانند و کروه ثنویه انیک نیز مدین دو مبدا قائلند و مختارات که ابن طریقت ازین دو در بدایت شیوعی یافته و انتشاری ساخته ثابت القصه ابن دیصان اظهار چنان مینمود که نور خدا و سبحان در دل او حلول کرده و انچه کوید وحی مرسل و حق منزل است استاد الحکما ابو ریحان در کتاب سابق الذکر کوید بدو مخالفت ابن دو نفر با کروه نصرانیان بدان مثابت زیادت و شدت پیدا کرد که ایشان و متابعان ایشان را توان از کروه نصاری خارج شناخته و فرقی جداکانه ساخته و همچنان انجماعتشان نیز با انجمل نصرانیان تباین چندان بلکه همان زیادت و نقصان فی الجمله ثابت نموده اند **مولف کوید** از برخی خانها و سنکها که در زمینهار کهنه مخصوص شوشتر و اهواز نمودار میشد و در یکطرف صورت آن تنکده و در طرف دیکر صورت صلیب نقش کرده اند می توان یافت که این تماثیل و صور نشانه ابن کیش بوده و شاید در عهد قدیم آن را تمیمه و حرز خویش می نموده اند **ابن ابریه**

نام نهاده و پس ازان کرحی مردم هنگارجی باو بیعت کرده دست ارادت بدامن تولا او زده
روی بلشکر قیاصره آورده مدت دو سال با ایشان در مقام جدال ساز قتال ساخته آخر الامر
کوی سر در میدان این آرزو باخته سر در سر این سودا نمود و در اهنگام محاربه جان از لوث وجود
بزود فلسش در سال یکصد و سی و شش علیسوی بود کرحی از طایفت بهود که طوق ارادت از
اد عای ولایت و سر در کردن داشتند هر ساله یکروز نماز و روزه بجهت او بر خود لازم ساختند
چنانکه نصرانیان بجهت بزرگان دین خود حواریین ذکوان بر خود قرار داده و تا کنون التزام
آن سنت را بر خود نهاده اند مانی بعد از تتبع کتب نصاری و مجوس و ثنویه و اطلاع بر احکام و
مسائل و بنیه ایشان ادعای نبوت کرده خود را اول کتابی که بجهت شاپور بن اردشیر انشاء و از
شاپور رقان مسمی داشته کویند حکمت و اعالی که فرستادکان خدائی و پیمبران الهی بدان مامور
از حضرت رب غفور گشته با قضای وقت و زمان و شخص و اوان تناسب دران لازمست و
تکالیف ناموس در هر هنگام بحسب مردم آن ایام در بلدی از بلاد بر دست نبی از انبیا آشکار
و مهویدا شود چنانکه اول بر دست آن پیغامبر کرا از زمین هندوستان مبعوث بهدایت مردمان
شده بود و وقتی بر دست زردشت نبی در سرزمین پارس و هنگامی بر دست مسیح پیمبر در زمین
مغرب بروز و ظهور نموده بوده و در بن قرن اینک آن وحی و رسالت و ارشاد بر دست مهست
کرمانی فرستاده پروردکار جهان بزمین بابل و بابلیانم و در انجیلی که خود وضعش نموده و آن را
بر حسب وفق الجمجمت و دوکانه یعنی هفت و دو حرف ترتیب داده خود را مدبیکونه ستوده منم آن
فارقلیط که بوجود من حضرت مسیح بشارت داده و خود را در آن کتاب خاتم النبیین نام نهاده
و در آن کتاب اخبار نموده از عالم و هیئت و چکونکی آن باوصافی که برهان بر خلاف آن صریح
و برهان بر ضد آن تصریح دارد و خوانده است دران کتاب مردم را بسوی پادشاه عالم نور
و انسان قدیم و روح جبوه و قائم شده بقدم و ازلیت نور و ظلمت و حرمت ذبح حیوان ابدا
و اذیت آن و منع نموده از خاموش کردن آتش و ریختن کثافات در آب و ایراد صدمت بجمیع نبات
از قبیل خسکابندن و کندن و غیر آن و تاکید اکید در بن باب بدین عنوان وارد و تشریع شرایع چندی
کرده که راستان و نیکان کروه مانویه و زنا دایشان که باصطلاح مانویان صدیقون عبارت از اینانست
التزام آن تکالیف را بر خود از لوازم شمرده اند از قبیل رفض حرص و شهوت و ترک دنیا و زهد در آن
و التزام مسکنت و مداومت بر روزه و تصدق بمیسور بر ارباب در بوزه و حرام کرده است و خمر
نهادن پیش از لباس یکسال و زیاده بر قوت یکروزه و امر نموده ترک جماع و مداومت بر سفر
و سیاحت برای ارشاد و هدایت و تکالیف چند دیکر ایشان راست که واجب نموده برخی
از آن را باتباع و پیروان خویش از ارباب مناصب دنیویه و اصحاب ثروت که ایشان را سماعین
باصطلاح ایشان نامند مانند تصدق بده یک مال و ملک و روزه هفت یکعدت عمر و حیات
و اقتصار بر یک نان و مواساة باطایفه اول که عبارت از صدیقون باشند و بر طرف
ساختن علل ایشان و برخی از موارخین ذکر نموده اند که مداخله با امارده و ساد کان و رفع
شهوت هنکام حاجت بدیشان از جمله محللات مذهب مانویان است و استدلال بر تحلیل این
حکم نموده باینکه هر یک از بن کروه خدمت کاری بی هوی ساده بجهت تحمل زحمت و خدمت خود
آماده و داشته و علت اختصاص را برایان اباحت این حکم ساخته استاد و حکما ابوریحان در
کتاب آثار الباقیه کوید من باکمال جستجو و تتبع در انچه از کتب این کروه بدست آورده ذکری از این
این حکم ندیده ناچار رسید باباحت فسوج ساد کان و مداخلت باغلمان بلکه انچه از سیرت این جماعت
بدان رسیده و در طی کتب ایشان دیده خلاف این حکم و عفیدت است القصه ولادت مانی
چنانکه خود در کتاب شاپورقان مزبور در باب آمدن رسول در سال پانصد و بیست و هفت
از تاریخ سنجهن بابل یعنی تاریخ اسکندر چهارسال از تاریخ آذربان پادشاه شمری کشته
ذکر نموده در زمین بابل و قریه موسوم بمردینوار از قرار واقعه بر نهر اعلا کوثی بوده و هم در
کتاب مرقوم کوید که وحی بر وی در سیزده سالکی نازل شده در سال پانصد و سی نه از
تاریخ سنجهن بابل و سال نام از تاریخ ملک الملوک اردشیر کذری شده یحیی بن نماس

نصرانی در کتابی که در رد مجوس تالیف کرده گفته که نام مانی نزد کرده نصاری فورمیوس ان
فیق بوده قصیده عن طویله بعد از ظهور مانی دو فرا اتباع و تصدیق کنندگان و کتب بسیار از
تصانیف خویش اظهار نمود مانند شاپورقان و گنزالاحیاء و سفرالجبابره و سفرالاسفار و
انجیلی که خود تصنیف کرده و رسائل و مقالات دیگر که بعضه خود در ان شرح مرموزات و
بسط بعضی حضرت مسیح را بیان ساخته علی کل حال بدت پادشاهی اردشیر و سلطنت پسرش
شاپور بن اردشیر و هرمز بن شاپور روز بروز قوت و شوکت و در زیادت و عدت اتباعش
در شدت بوده و چون نوبت پادشاهی و حکمرانی بهرام بن هرمز افتاد کس بطلب و فرستاد
و بعد از احضار چنان اظهار داشت که مانی به بهانه ملت در دروغ و کیش بی فروغ خود داعیه
خرابی عالم و برهم زدن امور او لاد آدم را پیشه خویش ساخته بهتر آنست که اول بخرابی
مملکت کابلستان پرداخته شش را از بار سر رعایای دهبر و زود تر ازان کراین بیهوده کو بخرابی
ملک خدائی دست یابد روان ویرا از زندان بدن رهائی داده نقش آن را از لوح روزگار
سترده داریم پس امر فرمود سر شرا از بدن جدا نموده پوست و پر از کاه انبوده بر دروازه
جندشاپور شش بیاویختند و در شهر کیدش از بلد کرمیختند هم ابوریحان در کتاب سابق
الذکر فرماید که اکنون آن دروازه نیز بدروازه مانی اشتهار دارد چون بهرام را از مهم
مانی رهائی حاصل شد حکم بقتل و قمع اصحابش فرمود جبرئیل بن نوح نصرانی در جواب
کتاب یزدان بخت در رد عیسویان گوید که یکی از شاگردان مانی در کتاب خود آورده
که مانی را کتابیست که در آن اخبار از هنگام مرگ خود نموده و علت حبس و برادر آن کتاب
چنان شرح داده که یکی از نزدیکان و خویشان پادشاه زمان را مرضی دست داده مانی
آن علت را صد مت از دیوان علت نهاده و وعده رهانیدن علمای ایشان را کرده چون
علت را طول مدت بدید شد و مانی را مداوا میسر نیامد بحکم سلطان گرفتار زندان شد و بقید
در نخجیرستان اسیر و بدست کنده و بند دستگیر آمد تا آن زمان که جان بجان آفرین سپرد و

در حبس پادشاهی بمرد پس ازان سر شرا ببریده و در درگاه همایونش بردار کشیده جثه و را در
معبر بجهت عبرت عابرین انداختند و قصه آن را ما بدا عتبار آیندگان بروزگار ناپایدار ساختند
و تابعان و سر در اطراف جهان متفرق و پریشان شدند ابوریحان گوید در بلاد اسلام از ایشان
گروه باقی نمانده مگر جمعی که در سمرقند بصابئه مشتهرند مؤلف گوید در مردمان بخت و هند و ستان
و برخی از ارزاک تاتارستان و اطراف چین ایشک نیز از متدینان این دین دیده می شود الغصه
اصحاب مانی را در خصوص امر اعتقاد بر دو گونه است گروهی گویند که پس از عروج حضرت روح القدس
باسمان آیات و معجزات بکلی از میان مرتفع شده و مانی را معجزه نبوده و گروهی دیگر را معتقد
آنست که صاحب آیات بینات و خوارق عادات و مظهر کرامات بوده و شاپور را با خود باسمان
برده و در میان زمین و آسمان عجایب فراوان و عجایب بی پایان بوی نموده و همین گروه
گویند که مانی از میان اصحاب و خواص مکرر بملک و لوح و بعالم علوی عروج می ساخته و روزی
چند بار اقامت در افلاک انداخته و پس از ایامی چند باز پس می آمده استاد الحکما ابوریحان در
کتاب سابق الذکر حکایت قتل مانی را بوجهی دیگر نیز روایت فرماید و گوید اسپهبد بن مرزبان
بن رستم مرا حکایت نموده که شاپور پدر را بعد از ادعای نبوت بنابر حکم ملت که زردشت در شریعت
خود مقرر کرده که متنبیین را از بلاد نفی نمایند پس از اخذ میثاق و عهود که بکنور دیگر رجوع
نیارد از مملکت خود اخراج فرمود وی نیز برقرار مقرر زمین هند و چین رو سر نمود و بعد از
مدتی مدید که بدعوت در ان محال پیوسته اشتغال داشت راه نقض عهود پیمود در ایام شاپور
بهرام معاودت بمقر معهود نمود پس از ورود بهرام بفرمود که سر را بدیار عدم روانه و مرغ
روحش را از آشیانه تن بهکانه کردند و سزای نقض پیمان در کنارش نهادند مجملا مورخین
در ذکر مانی و اخبار وی اختلاف بسیار است برخی از اهل تاریخ برانند که در صنعت صورتگری
مصور چرخ اثیر شبه و نظیر وی تاکنون تصویر ننموده بدان طریق که با نگشت خود دایره
که قطر آن بیخ ذراع بودی کشیدی و چون به پرکارش امتحان نمودی هیچگونه تفاوت در

از جزایر محیط نمودی و اطراف اطهار سش قشاوی بودی کوبند در هنگامی که بصفر و سیر بستانه و برا
اطلاع از کوهی یافته که در آن مغاری بوده بشتاب به هوائی خوش و مکانی دلکش و چشمه آبی کوارا و معاشی
غم فرسا و آن مغاره زیاده بر یک راه نداشت نهان از مردمان قوت یکساله در آن نهان داشت
واصحاب را و عدد عروج باسمان و اقامت یکساله در آن داد تا از اخبار فلک و احوال ملک و حکم
خدای آسمان اصحاب و همکنان را در معاودت آگاهی بنهایت دهد و در اول سال دوم وعده
مراجعت فرسپ بدان کوه نهاد و خود در نهان از کسان بدان غار اندخت و تمام سال با دران اقامت
ساخت و بیعاد مرقوم در محاذی رسوم خود را اظهار داشت لومی مصور بصور فراوان پی شمر که
که عقول بشر از خوبی آن در حیرت و ذهول بود در دست داشت و مردم را چنان مرنمود که این کوه
از عالم بالا برای معجزه و برهان با خود بسر مردمان آورده ام این امر شگفت مایه گرو بدن بجا
خلق ساده بدین و آیین آن از خدا برگشته گشت باگروه انبوه رو سر بملک عجم نهاد تا انکه
عاقبت بهرام بن هرمز ملقب به پناهنده یعنی نکوکار انچه سزاوارش بود جزایش داد و
بملک عدمش روانه آورد و آورده اند که مانی را در علم بصرت مهارتی تمام و در معالجه مجهول
و دواب اطلاع مالا کلام بود و این چند فقره از ترجمه گشاروی در طی کتب بیاد کار ثبت نامه
و دفتر روزگار است ۰ رکوب الفرس احب الی من رکوب عنق الفلک
لا مسرور الا مع الامن و لا لذة الا مع العافیة حکیم فرزدوسی طوسی طیب الله
ثراه و جعل الفردوس مثواه شرح حالت مانی را در کتاب شاهنامه ثبت دفتر و نامه داشته
بجمله اطلاع در بن کتاب نگاشته میشود تا بینندگان می بهره و لب تشنه از معین این نهر نمانند

جو طرز بیان حکیم فرزدوسی با انچه نگارش نموده نیز بر طرف نخالف است

بیامد یکی مرد کو باز چین — که چون او مصور نزاید زمین
بران چرب دستی رسیده بکام — یکی پرنیان مرد مانی بنام
بصورت گری گفت پیغمبرم — زدین آوران جهان برترم
زچین نزد شاپور شد بارخواست — بپیغمبری شاه را یار خاست
چه این گفت مرد کشاده زبان — جهان دار شد زین سخن بدگمان
سرش بنرشد موبد ارجمند — زمانی فراوان سخنها براند
کز این مرد چینی چیره زبان — شاوستر از دین او در گمان
دگر گفت کان مرد دانای پیر — بباید شدن نزد او نا گزیر
بگوشند و زو هم سخن بشنوید — یکی خود بگفتار او بگروید
بگفتند کین مرد صورتگر است — نه برمایه از موبدان برتر است
زمانی سخن بشنو او را بخوان — چو پیغمبر تو را کی گشاید زبان
بفرمود تا مانی آمد بپیش — سخن گفت با او ز اندازه بیش
خود و موبدان هر دو زو خیره گشتند — سخن بلند از سفید و سیاه
فرومانده مانی بیان سخن — زگفتار موبد زدین کهن
بدو گفت کبر و صورتت برتر است — بیزدان چرا آختی چهره زشت
کسی کو بلند آسمان آفرید — بدو در مکان و زمان آفرید
کجا نور و ظلمت بود اندر ذات — زهر گوهری گوهرش برتر است
شب و روز کردان سپهر بلند — گزویت پناهست و هم زو گزند
همه کرده کردگار است و بس — چو او کرد و نواند این کرد کس
بدو گفت صورت چرا کردهی — همی پند دین آوران نشنوی
که گوید دارای کیهان یکیست — چرا زبند کی کردت چاره چیست
کزین صورت کرده جان کیست — سزد گر ز جنبد و برهان گنیست
چنان دان که صورت نیاید بکار — ندارد کس این پایه را استوار
اگر اهرمن جفت یزدان بدی — شب تیره چون روز رخشان بدی

کستران

همه سال بودی شبه و روز راست بکردش فزونی نبود و نه کاست
نجنبد جهان آفرین بر مکان که او بر تراست از زمان و مکان
سخنهاست بیرون از گفتار و بس بدین بر نباشد تو را بار کس
سخنها جز این نیز بسیار گفت که با دانش و مرد بود جفت
فسرده بماند از زکفتار او بزرگ مرد شاداب خسار او
زمانی برآشفت پس شهریار برو تنگ شد کردش روزگار
بفرمود تا تازه دشمن برند بخارستن زرد گاه بگذارند
چنین گفت کیخسرو صورت پرست نکنجد همی در سرا نشست
چو آشوب و آرام گیتی بدوست بباید کشیدن سراپاش پوست
همان خاش اگند باید بگاه بدان تا نجوید کس این بیگاه
بیاویختش بر درشارسان دگر پیش دیوار چارسان
بگویند چونانکه فرمود شاه بیاویختندش بدان جایگاه
جهانی بر او آفرین خواندند همه خاک بر کشته افشاندند

رشا پور از انگونه شد روزگار
که در باغ بر کاکل بیدند خار

یونس از فسرارسی که مورخین در تواریخ حدیث و قدیم سیاق حالت و اجزم و تصمیم نموده اند چنین مجود و مردی مرد و دعنود بوده با اکثر فرمهوا از بیانه ام فسته جهان بلجاج و عناد فسراوان انگشت نمای مردمانند این یک سراسر همکنانست بعد از خرابی بیت المقدس کرت دوم از صدمات نصیر روم که نی تس نام داشته و قتل و غارت اسرائیلیان بکافات و کیفر اعمال ایشان در قتل حضرت یحیی و مصلوب داشتن حضرت عیسی و دیگر اعمال زشت بهود با اولیای خدا و کرفاری اغریب با دشاه جهودان و انقراض سلطنت ایشان چنانکه بتفصیل آن از کتب سیر بهین و از شهود اهل نظر است

بزرگ خواهد بود و لا بد از حضور او همه ایشان ذکر بطلب حضرت فرستاده عامر کرد تا فضل
بیعت محمد را با حضرت تکلیف و عرض بیعت نموده حضرت در جواب گفته و فرمودند خواهم کرد
هیچ یک از هاشمیان اگر با ید تکبر بیعت کرد خواهد و از او دست هیچ یک از این دو طایفه بدان کوتاه
محمد خواهد بود سید عبدالله در غضب شده گفت بخدا قسم اخبر الصادقین هم در محمد و بنی محمد
و بنی حسن نزدیک داشته که خلافت اخبر و ما بنی حضرت فرمودند و الله او بنی حسن گفته شد
و آنچه گفتم اندوخته ضعف خود بنی و سعی در پیشرفت امر ایشان ضایع نکرده فرمودند خلافت از آن
صاحب خواهد بود و حق با گفت عبدالله گذاشته فرمود خلافت بنی حسن خواهد رسید
پس من مقتول خواهد شد پس از آن برخواسته بحضرت عبدالعزیز بن عمران الزهری بگفته گفت
با وی بعضی مناسب رداء اصفرا تعبیر ابو جعفر منصور دوانیقی گفت علی شاهد و حاکم فرمودند
و الله و بعضی دیگر این شخص بگمان ما عبدالعزیز بن عمران الزهری کوفی محمد هم گفته شده فرمودند علی
عبدالعزیز بگویند در دل خود گفتم وجب کفت حسد او را بر من نداشته و طوری شاکر او دنیا
فرمایم تا آنکه محمد را مقتول دیدم عبدالله این حسن بن علی هاشمی منصور شده دیگر چیزی نشنیدم
و بعد از آن مجلس دوم رسیدم دیگر سخنان را بو جعفر مجال بیعت کرده فرمودند و چون مجلس بهم رسید
عبدالصمد را بو جعفر فرمود تعالی حضرت آمده عرض کرد تا بحضور فرمودند بعد از آنکه حضرت فرمودند
بو جعفر عرض کرد خلافت در سلسله شما باقی خواهد ماند حضرت فرمودند انشاء الله تا قیامت
که خلافت با طفال برسند و طرف شاه دوده مملکت زمان شوند چون ابو جعفر خلافت نشسته عرض
اسم حضرت بوده معلوم میکنند یا ساده آنچه و سبب شهرت حضرت فرمودند
صورتهای او دیگه نوشته اند گفته شد دو یا سه از طرف خاندان عباسیه دیگر نزد آمده و بحضرت
قول بعضی دیگران مبالغه نموده فرمودند با جبار اعتقاد عقیده فرموده صفات خود
محمد چون عقیده لشکر کرده بگذرد مظفر فرمایند مشهور شده که عقیده شخص خود و
نمایند منصور مضطرب شده از تشویق بعضی مراجعت میکنند چنانچه محمد غالب شده و خلافت
از دست نابوده نشد و حال آنکه منصور خلافت با طفال نمیدید و طرف شاه دوده مملکت خود
امر کلم اشاره بحضرت بوده بعد از آن خلافتش ظاهر شده و عقیده غالب کرده بود و حضرت شاد

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
حضرت را لقب صادق داده بودند

عبدالله میکرد و میفرمودند که خلافت بنی حسن و اولاد حضرت خواهد بود از آنجمله در اصول کافی
نوشته شده که امامی بن عبدالله را پرسیدند که بعد از آنکه پدرم عبدالله خواست مرا بر
وصیت حضرت نماید گفت مرا از ابو عبدالله الحسین حاصل تکلم عالم چیزی یاد ندارم این کار خواهد
کرد پسری دو ذی دست مرا کرده باشم و فهیم که حضرت ابو عبدالله از اولادان کنیم در وقت صحت
اولادان حضرت روی داده بدیم ایشان را دیده حضرت تکلم کرده حضرت فرمودند خدا چنان تکلیف
موقعا بنی غضب بر اولادان خواهم کرد که کلی باقی نیم تا خرجها از اینجهت کرده تا آنکه یک روز از این
واقعه گذشت باز تا سه روز دیگر تعلیمات حضرت رسیدیم و اینجا در روز دوم یعنی روز
اعاده نمود عرض کرد حضرت فرمودند که در میان بنی هاشم من بزرگتر دیگر نمیدانم
صنم و گمان خلافت نمیکنم و چنان نیز توقع فضل و بزرگی نشانداده است که در همچنان از اولادان
و من نزد خواهم آمد با طمینان بزرگی دیگری که از نوادم و فی که خواهند فرزندان اصول
خواهان انقراض از اصحاب تعلقات را نخواهند کرد بلکه در نظر از فرزندان و غیر فرزندان هم
اذن بیعت خواهند نمود حضرت فرمودند که از من مطیع نرود یک یا دو یک را بحضور بیعت
فرزندان خود منصب کرده زیرا که طاعت در رجوع من داری و من حال دانم معطل نرویم
و فرزندان اعراب بادیه فرمودند تا آنکه دولت بچه کند و بگذرد معظم شرف شوم بزرگ
در این باب عنوان در بیع و صعب چیزی دیگر مشاهده میکنم بعد از آنکه از دیگران بیعت خواهد
واقع نشد که انقطاب را من الطماد داشته عرض کرد اگر فرمایند تا آنکه بیعت فرمایند
اشاره فرمودند با جماع داخل شد تا حضرت قطع کلام فرمودند عبدالله عرض کرد و از انقطاب
مبهم باشد حضرت فرمودند بان شما الامان خواهم کرد که کفت آنچه ذکر میشد من است و دو
عبدالله اصلاح امر خواهد کرد فرمودند انشاء الله خواهم فرمود عبدالله بگاه آنکه حضرت بیعت خواهند
فرمودند سره و شاه عامه ناصر خود دفت و کسان نزد محمد که در جبل حمیر
آن اشراف است و در وقت تاسیس ساعت خانه دوده و در آنجا محل مخصوص فرمایند و در آنجا بیعت
حضرت را عرض داد بعد از سه دو روز تا بعزم شرفیاب حضرت و در روز دوم نزد یک شاه دو

بگیرند حضرت بجدّه اذن دخول فرستاده و در باز کنیز ناصبه بود دیر حضرت اذن
دخول داد و عبد الله با قبر خود مشغول حدیث حضرت زاد شاه در کنار حجره نشسته عبد الله
خود را بحضرت کفت سیحضرت نا بوسیله عرض کرد حضرت جلال نماز کشته پیش خود کمال مهربانی
والطبیان کرد حاجت مرا روا کن دانستم الله خواهم برادرم حضرت فرمود ای پسرم بنا و شرم عبد الله
از مشغول شدن پدر بکی که خود و حیال آن هیچ من نشریم از اینکه فرزند بکی را شریک و با
حضرت و عبد الله حرف طولانی شد بطوریکه بنا جاج کشید و کفتکوها نا شد که هر کز عبد الله
شا نشسته بود و از جمله حرفهای عبد الله بکی این بود که بچه دیدار اولاد حسن سزاوار تر بود
یا نامت از اولاد حسین حضرت فرمود نه بخدا و حق کند عم حسن و حسین ذا چه جای
سخن میکوئی کفت حسن تو سزاوار خود از برای او کرا میخواست عذاب کند حضرت
باسن از اولاد حسن ذا مسکلات حضرت فرمود نه بلکه خدا و ند تعالی فرموده که وحی فرستاده عمد
فرستاده ذا آنچه ذا که میخواست وحی فرستاده که دخل بکیل حسن و حسین نداشت چیزی را که خدا خواسته
خواست و امرا نامت امر خدا نیست آکی خدا و ند هیچ فرمود نا مت با بکه در اولاد حسن نا
ابد در اولاد حسین نباشد مانا هیچ یک سوا آنچه را که پیغمبر فرموده در خانه کنیم اکر حکم فرموده بود
که امر از اولاد حسن نا بکی نا مت کند و نا اشتراک در اولاد حسن و حسین نباشد البته حسن
الهانت میفرمود زیرا که حسین تو عم و عمه است اکر نام او را بر سبیل بیوی خدا را بیاد فرمود
و اکر بیکی اسم حسین را بری خدا از نفرین کرد بکنه ای پسرم حرف مزن اندیشی دکتاب ما
جعل لکن عمه کیکه سزاوار نباشد من مریض هستم در نفرین حرف اصول نوکی کرد
از برای حکم خدا غلبه کرد عبد الله با حضرت بحرف کو که حضرت فرمود عم خود عمه اکه اصول
اکشف اخیر پسرش عمه است و مقصود حضرت آن بود که دو کس از اهل بیت صفات باشد اشخاص شم
دان صفات هر دو در عمه بود عمه اکه شریف میشود در شیخ سبا نه خواهران شان
زیر شده بطور مثل اجابت عبد الله کفت چنین باشد که شما میکوئید نا خوا
خواهیم زاد هر با ما بازاء ساخته و هر دو نوکه نا با داده و نوکه زیرا که پسر عمه خود خواهیم
جمیع اولاد او طالب را خواهد کرد نه پس حضرت خواهد خدا را بیاد فرمود و چنین که ابن شود و حق

مساوی بیا بکه دان مصارع لا فرموده منسلک نفسک فی الله ضلالا ذکر عم خاطره فسیرا فضا
که مصارع نا دیرا نخواهند دید کر بالا نخواهد نخواهد بمصارع اولاد و مصارع اولاد بزات
افعول بضم نا جریر نا نما ، منم عبد الصاحب عشره و کرد و یاد عهد نا و حکام او طالبهم نا دیر خدا
بود میخواهد عمه ما بکه و از نوع این آمر چاره نیست رحم کن بر برادران و خواهران خود عبد الصمد
من او را شریک بن محمد موسی پنم کما از صلب نا باد ، و رحم افتاد فرزند که نا شد والد او مقصود
در سنه الصحیح و می پنم او را که مقبول در عرف الله دیکه نا شد که در میان دو پای او خشونی افتاده
موسی عبد الله میکوید حضرت دوی بر من کرده فرمود نه این کلمات من برای این غلام نفع خواهد
کرد و این با پسر خود خواهد خواهد شد بعد از آنکه صاحب عشره مقبول شود و بیرون
آید شکر و این جوان را نیا ملی کرد ، و مقصود حضرت ابراهیم بن عبد الله بود و کلام او نیز
منهزم شود و این جوان اکر منصب را قبول نماید و این قیاسات طلبد امید هست که خدا و ند
یاور فرج و هدیه نا بسا دوی بعبد الله کرده و فرموده که ذا نشی که خلافت بر پسر تو خواهد رسید
و پسر او احضر الکشوف مقبول خواهد شد در سنه الصحیح عبد الله بر خاسته کفت پی نیاز کرده با
خدا و ند تعالی نا از خود اکر این خلافت نا جانب تو [illegible] خدا نیا خواهد داد نخواهیم حضرت
فرمود الله صحیح چنین مقصود نداشتم الا منصب و رستکاری تو صحیح چیزیا نخواهم کرد و کوتاه نا فت
پس بطور غضب از من کنان روانه شد ، حضرت هم از عتاب وی ضعیف زده و بوی کریسته
فرمود ای پسرم شنیدم از این هم تو که خانوی نشسته فرمود که خدا و ند تعالی و تبارک نا مقصود
خواهد شد و اکر حرف نا شنوی بیا میدوارم کرد نیچ شود بلان که متوجه شما است والله الذی
لا اله الا هو انا الفتیح والشهاده الحمد لله الحمد لله علی جلله و دوست میدارم که
کم برای فرزندخود م ذو بضرین شخصی از اهل بیت خود م نا که بنو و اولاد نا آسیبی برسد عبد الله
افشان کرده ، در کمال حزن و غضب کذشت محمد بن عبد الله میکوید زمان کذشت که
از بیست سا مه روز مقصود و دعا نفع حاکم کوفه جمیع بنو الحسن الا کوفه و بنو جعفر ها و عقیل
نیشر و ذریه های بدها نه و عمها نا حبس سلاسل کرد نما بسان ذا در مقبل بکاه داشتند که فرمود
با نما فحش بدهند خلق دست انا نما برداشته اجرا نشان میکردند و دعوا بیت شد که پدر

آنچه در حاشیه باید نوشته شود
حذف کشیده شده

حاشیه نوشته شود

وکشته شود در بین انها

الکس سیه
فاعده
مقصد نهضت
ابراهیم

ظاهر جناب جان رسیده
در مقصود از فعل بعد محل باشد زیارت
[illegible] حضرت [illegible] محل
و بلی چون حضرت صادق در حق حضرت عم محل
نموده اند کل مقصود امام محمد باقر باشد
و بطون نیز ایشان

منصور عبد الله و دو پسرش نشوند و بدانند که آنها کسانی نیستند که من خروج نمایند و نه منصور آنها
نگذارد و نه موسی علیها السلام از کوه سیکند شد و محمد در غرب فرستاد و گفت مشرق را کوچ و شخصی
با ابن عطیه کفت سرخطا یا لا کن مرا بن که محمد بعبد الله در غرب فرستاد ابن عطیه پرش را برد آنها
و با او کفت خلیفه بتو نوشته که اگر محمد بتک جایگاه خود را بپیماند و بکذرد و با آنکه بجایگاه
فرستاده باشد و خود را بمن نمایانده نکند انعامی که بتو و بکلیه و برادرهایم و بر خویشان خلافت
از بنی هاشم بر بنی العباس مستقل شده و بتو عطا فرستاده محمد و ابراهیم از خروج سفاح
متواری و پنهان بودند سفاح چندان متعرض آنها نبود و ما بعبد الله نوشته و پرسش
و جواب و باز نوشته و چنانچه دانی که عباس پیر سفاح مرده بود عبد الله بن حسن و او و پسران
او از دیر بمعرفت سفاح آمدند سفاح اکرام زیاد از آنها منظور داشته بود چون
پس از آن دعوی عبد الله کرد که کفتار مرد چنانچه عمر با بن دینک باشد فرستاده و با بکوید عمر با
کوید سیاهم از آفرینش تو را بمنزله پدر و عم خود میدانم و با تو دوست میدارم با چنین برادر از تو سوال
کند عبد الله کفت آنچه کفتی چنین است سوال کن پس سفاح از دو پسرش محمد و ابراهیم جویا شده که
اینکار آنها تا کجا رسیده عبد الله کفت بمن چیزی نکفته اند و من آنها را بحیله غافل نیست
سفاح ساکت کرده باز شبی دیکر او را بخلوت طلبیده و باز سوال کرده و کفت پس از آن عبد الله
کرده کفت چنان میدانی که آنها تاب دارند و با تو خلاف نکنند و بر سفاح محمد و ابراهیم
دو پسر عباس عبد الله که کار آنها را بدست کرفته بودند و از آنها دم میزدند و بر پسران عبد الله بن حسن
اولاد فاطمه دختر رسول الله صلعم که سبب انکار و تغیر آنها از سفاح شده بود و بر سفاح دو برابر
کمان شده بودند کوشش کرده و سفاح آنچه توانست از بذل و بخشش و عطا و انعام و دلجوئی
و دلاسا کوتاهی نکرد و حسن کفت اکر از من عهد بخواهند که از تو سوال کرده و بکوید حسن کجاست
از ما امانت آنها بعهده ما خواهد بود و سوال کنند یا خود سفاح اعاده مطلب نموده عبد الله
حسن عم آنها از مدینه دور برادر بهتر است از آنجا سوی سفاح ساکن شده و او و پسرانش
حسن داخل بدعوای محمد و ابراهیم اراده نمیشد و کفت من با شما کفتکو کرده ام و بر خلافت
با اتفاق پسر عمو و خود بدانم کفتار دیکر خلافت بمن حق نکوشید بلکه مرا بمنزله هم خود دانسته سوال
و جواب کنید تو را که شما و برادرکه بمنزله پدر من هستید کفت با امر امانت میدانم از عهده

سخنان بدو خود شما کفته اند که تا او نرفته از شما نباشد و اشتابا میاندیشد اکر تعلل را انتظار کرده
باشد محمد و ابراهیم بخلافت برنشسته اکر اهل سنان و مدینه جمع شوند هرکز نمی خواهند بیعت
در تعلل را کجا بدهند و اکر هم معاهده نشده باشد هرچند انها سعی نمایند حرکتی نخواهد بود
سفاح کفت علی ایها ایتم آنچه تعلل را نوانست همان خواهد شد حسن کفت پس چه چیز انها را جان
شیخ بزرکوار شما همانا نفس باد نادری و عمر بادی کوتاه کذران و خوش عیش باشید سفاح
ساکت شده کفت حرفی نداریم شعر چه خوب و بمعنی کفته که در حق چنین عیش ملایم
کفته و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره ابن ملجم ملعون نیز چنین فرموده سفاح بمحمد عبد الله
ابیات جانسوز و پر درد فلکی عذیرک من خلیلک من مراد عبد الله در جواب ابیات را نوشته
وکیف بربد ذاک وانت منه عذیر الشیاطین الغواد وکیف بربد ذاک وانت منه وذی بدن
مخدج من زناد وکیف بربد ذاک وانت منه وانت لهاشم راس وهاد ناکه خلافت با
منصور دوانیقی رسیده از دو دیکه خلافت نشست و کار چنان پیچیده شد که آخر الامر
در زمان محمد و ابراهیم چنین دیکه از بنی هاشم را در خلوت مجلس نداده و آنها را جرات
انها نمیشد میکفتند جدا از انکه تو را خلافت اسلام بما کی انها خلاف داشتند بنی امیه
که خلیفه شده بودند جزء از آنها نیست مکر حسن زید که کفت در زمان خلافت
حسن داران خیال نخواهند کشت تا زمان کشت و در سال اول کوچ میرفت از عبد الله
پرسید که فرزندت در کجا هست کفت خلافتی از آنها ندارد منصور منفعل شده و دشنام داد عبد الله
داد عبد الله کفت یا ابو جعفر کدام پدر از دادن مادر دشنام داد ی فاطمه دختر رسول الله
دختر حسین نه یا حدیجه بنت خویلد یا ام حسن بنت محمد کفت همچنان انها را دشنام نداده بلکه
دختر شما را دو نوزاد دشنام داده من هستم پیغام زهیر بن خواسته دهای خود را بتو میدهد عبد الله
افاضت فی کفت یا امیر المؤمنین جرم و بزا کمن نیست کرمن دیکهای اولاد پیغمبر خواهم کرد و ام
سخنی که عبد الله کفت مادر فاطمه دختر حسین ثابت بود چرا که منصور کفت تا دام سخنی است
حسن و بکوی حقی که داشت او را جزا میکنند دنیا کاشته جزیا را خواهد شد زیاد بکار
نوادر متفرقه کرمیا ذاهب بکذشته جوده او خوش سیما بود زناده دیکر هم نوه زیاد بود نشسته

مجلس شورای ملی
کتابخانه

خط کنده شده در حاشیه نوشته شده

جمله آنکه سیاست منظر او سبب بعضی اتهامات شد و در همان سفر که منصور عازم ری و قزوین و زنجان و دیلم بود
کسانی را واداشت تا بر او طعن زنند و منصور خود او را و عبدالله بن حسن و ابوالکرام و جماعتی از بنی اعمام
او را در سرای مذکور حاضر نمود و چون بر ایشان وارد شد عبدالله را گفت با ابا محمد و ابراهیم بدانید که من
زیاد وحشت دارم و من دوست میدارم که با الفاظ ما نوس باشم تا زاده که در سیاه پاشد و
با الفاظ تازه مرا عبدالله مرجوعه زیاد بر ما حاضر نیاورد تا سر ما را نکارد و گفت ضمیر خود را با امرای مومنین
که من جزوی از ایشان و محکوم ایشانم ظاهر دارم و با ایشان راست باشم و چیزی گفت که بین
ایشان خوب صورت شود و اما عبدالله که در روی خطیب خطاب با اهل خراسان خود داشت که ایشان
پیش از عصر محمد و ابراهیم کودکان را دیده بودند. قال المنصور و با اهل خراسان انعم الصباح
و شبهنا داعلا و نحن ما دلونا جانبا غربیا فوجدنا جواسنا ان الدار بساطه لو خاهم و الذی لا الله
و الخلافة غایة غرض لم یجدها بعید و لا کثیر نظام بها ملتئم بانطاعتهم علیه و حکم الحاکمین فاورثت
علیا الامامة و اختلفت علیه الکلمة ثم وثب علیه شیعته و انصاره فقتلوه ثم قام من بعده الحسن علیه الله
فکان بها الاجل مرتهنا علیه الامر الی عدوه من اهل الکوفة و بایع له
من کان بها و سلمه و ادخل علی القتاء بجنوده فاحاطوا به و بطلوا هذا الحق الذی قام به کذلک حتی فارقها
فراشه ثم قام من بعده الحسین بن علی فخذله اهل العراق اهل الشقاق و النفاق و الاعراق فی الغدر
اهل هذه المدرة السوء علی الله الکوفة فوالله ما هم بها و لا هی بهم فاتا نرجو الله
بقی و فیها ان یجعل لها منهم سلفا صالحا و ان یعجل لها منهم خلفا ثم قام من بعده زید بن علی فخذله اصل
و غرته نفاق الکوفة و اسلموه و دفنوا ابو جعفر محمد بن علی ما دفنوا و فی الخروج و مسألة
الاجل اناء بل اهل الکوفة فانا نجده فی علمنا ان بعض اهلها یشبه اصلب بالکناسة و انا الخاذ ان تکون
ذلک المصلوب و ناشده بنی الله عیسی او دون علی و عذره فقد اهل الکوفة قام صلیب و علی صلیب
صلب بالکناسة ثم وثب علینا بنو امیة تاجر و اشرفنا و اذا فصیل غربا و اذا فصیل کان لهم عندنا ثار
بطلبنها و ما کان ذلک کالا لهم و حسب خبرهم فنفی ناعن البلاد و فرقنا فی الغرائب و فرق با
و فرق بالسراة بحیث علم الله فنا شیعة و انصارا و اما جعلها الله سرها و اخرها بکم یا اهل خراسان و فتح
اهل البیت و اهل جدنا و ما رأینا انها بعد اشتاء من بعثنا شیعة نصر الحق فی خراره و اظهر الله مناره
و اعز انصاره و تتبع ابو العباس الذین طلبوا و محمد الله رب العالمین فلما استقرت الامور قبضها

در حاشیه و نوشته شده

خط کنده شده در حاشیه نوشته شده

بعضی کشته شدند و برخی را بجبار کشتن محمد و ابراهیم دعا کردند و مشهور است که منصور در مریض الموت
تضرع کرده و دعا بکند منصور بن محسن را در حالتیکه جانش بلب رسیده بود چنین دعا کرد که
بد جنون منصور بن محسن را بجبار کشتن محمد و ابراهیم دعا کردند و مشهور است که منصور در مریض الموت
خلیج جعفر بکند که منصور گفت در حالتیکه جانش بلب رسیده بود چنین دعا کرد که
کردند و زنان تحریر او زنان جاری بکشند و گفت از خیر آنرا بیان کنند و عبدالله را خطبه نگفت از آنها
بیان خواهیم نمود و اما که در روی خطبه خطاب با اهل خراسان خود داشت که ایشان
پیش از عصر محمد و ابراهیم کودکان را دیده بودند. قال المنصور و با اهل خراسان انعم الصباح
و شبهنا داعلا و نحن ما دلونا جانبا غربیا فوجدنا جواسنا ان الدار بساطه لو خاهم و الذی لا الله
و الخلافة غایة غرض لم یجدها بعید و لا کثیر نظام بها ملتئم بانطاعتهم علیه و حکم الحاکمین فاورثت
علیا الامامة و اختلفت علیه الکلمة ثم وثب علیه شیعته و انصاره فقتلوه ثم قام من بعده الحسن علیه الله
فکان بها الاجل مرتهنا علیه الامر الی عدوه من اهل الکوفة و بایع له
من کان بها و سلمه و ادخل علی القتاء بجنوده فاحاطوا به و بطلوا هذا الحق الذی قام به کذلک حتی فارقها
فراشه ثم قام من بعده الحسین بن علی فخذله اهل العراق اهل الشقاق و النفاق و الاعراق فی الغدر
اهل هذه المدرة السوء علی الله الکوفة فوالله ما هم بها و لا هی بهم فاتا نرجو الله
بقی و فیها ان یجعل لها منهم سلفا صالحا و ان یعجل لها منهم خلفا ثم قام من بعده زید بن علی فخذله اصل
و غرته نفاق الکوفة و اسلموه و دفنوا ابو جعفر محمد بن علی ما دفنوا و فی الخروج و مسألة
الاجل اناء بل اهل الکوفة فانا نجده فی علمنا ان بعض اهلها یشبه اصلب بالکناسة و انا الخاذ ان تکون
ذلک المصلوب و ناشده بنی الله عیسی او دون علی و عذره فقد اهل الکوفة قام صلیب و علی صلیب
صلب بالکناسة ثم وثب علینا بنو امیة تاجر و اشرفنا و اذا فصیل غربا و اذا فصیل کان لهم عندنا ثار
بطلبنها و ما کان ذلک کالا لهم و حسب خبرهم فنفی ناعن البلاد و فرقنا فی الغرائب و فرق با
و فرق بالسراة بحیث علم الله فنا شیعة و انصارا و اما جعلها الله سرها و اخرها بکم یا اهل خراسان و فتح
اهل البیت و اهل جدنا و ما رأینا انها بعد اشتاء من بعثنا شیعة نصر الحق فی خراره و اظهر الله مناره
و اعز انصاره و تتبع ابو العباس الذین طلبوا و محمد الله رب العالمین فلما استقرت الامور قبضها

من فضل الله وعلى العباد ولو شاء لجعلهم امة واحدة ولكن ليبلوكم فيما آتاكم فاستبقوا الخيرات
من خلافته وجهاده جنبه وجيشه من جانبه وجرأه على الاعداء والاكرام له اتى والده بالاطعام جزاء ان
من الاسرى جماعة والامن فلما والده ملفوف عنهم بعض السلم والقوم عند ذلك لهم حيا الاعداء قرأ
بأنا ان نحدث معك من المال كذا وكم اس بأن خلان لحدثه معك من المال كذا وحدث لهم ما لا يعلمون
لو جاءهم انما الحديثة ظلموهم وسألوا الاموال اليهم فوائد ما يلي منهم شيخ وناشاب ولا يرجعوا
صغيرا الا بهم فاصطلاحه ما تم وحدث لما عند ذلك بقتلهم يقتلهم وطلبهم الفتنة والناس لهم
قرأ وجعل بينهم وبين ما تشتهون كما فعل بأشياعهم من قبل انهم كانوا في شك مريب اسكنوا منصور
نام نفرين لهم ما تكلم بأن خلقهم راكوه منصور انه ما بين خلق ولم خلقا مثله ولا ولدا ولا ابويا ابتدا
ازل خلق كرده خلائق انعاد وده داد ولبيب بان حكم بان بود كه عمر چه كم و چه بسيار باشد و منصور ابن
در جمله صفات مشهور فرا نسكر شرك ان داده شود و صد از ان كتب سبعه حضرت نام حسن
عبيد مرو كه جمله معاد به انعاد ون وعبه نفد و وعدا و لا يب محمدا انخلائق برداشته و شغل خود با
نجاح و طلاق زنان مشغول داشت و حالا كه مخالف مذهب فرقه ناجيه اثنى عشريه بود بمبث حضرت
حكيما بود كه از ان دلها ر عليهم سلام الله صاحب الامر باد و داشته كه بترسم آنا كه مذهب بن يا بن و
مبين نفسك از طريق انحاد بازيد و ابن رجله و اصحيح كه تسكر با الحضرت خالف نفوذ جنا كه نفوذ
عبا الاده وش مبارك كشيده فتوح احمد ما قام كرده نه بشر استكبر بزرگ بكلوى سارك اعضرت زده
شد عبيد الله بن عباس دو بيت هذا را در وهم كه شعر ذا بان حضرت ذا ما خذ بيش معروف رضا ناچار
ظاهرا بحول بمبث خود و ا بشكفته بعد از ان حضرت مشغول نكاح و طلاق زنان شده ابن لفضل
از بمبث بشود و بلكه دو خوان و بيان از بمبث بخد هيبن فادوى و ما ان ما شاء الله عبد ان نصاب
نا منهيه اعتبا و كرده باشد و ما فيس و شكيبه و ا نا ذكر كه عبد حزين شهرا فوق حضرت يزيد و عزيز
بيش خليفه نا ضد هيبن خطاب آورده نفذ حضرت امير المؤمنين على عليه السلام بعد كشف نباك ما قول ذا مي و سرزنش جا
نبيت هيبن خواسته و ذا شعر عبد بعد هيبن فرستاده و شايخ عرب ذا ا ذوى هيبن فرستاده كه دجون خود كه شيخ
شهرا فوكفت انه خليفه ما نباشد و ما فقط خليفه الطالبيك و مرا زاد بخت دارم چون امير المؤمنين على
كذشت شهرا فوكفت انه خلافت ذا شاد و بيه دو ده و ده و ذا مت ذا و ما طلب عليها السلام شهرام ابد چون امام حسن

كذشت كه حسن مرا شاد و ما طلاق بر عهد شا نبيت عنبا ثم چون امام حسن ثم بكذشت كفت ابن مرا با
كه انت من بكرات منصور ذا ابن جا نبيت بيه و جه كه مدينه حضرت امير المؤمنين عليه السلام شهر حسن شهر عبيد
خلافت بود و منصور ذا ابن مدينه را ما ذا ده و ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا
مرو دبيا ده ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا
كه عبيد فرود نه اعضرت ذا ابو ذا فع بشود و حضرت ذا نام حضرت صادق ذا ده و ذا ده و ذا ده و ذا ده و ذا ده
فرود نه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا
ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا
فرمود نه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا ما ذا ده كه ذا

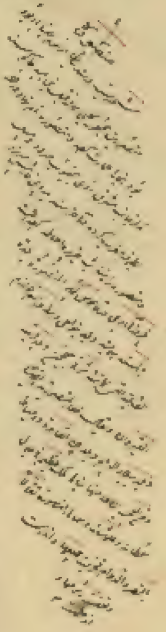

وبکند نیکن باین همه سلطان و بلا با شیر بسکرد تا کفت صد اسپ با جیاد بود و کان فهام و فضل
سبکدالدهر کفتا او فدت علیها انفسنا از داود خلاصاد ملی حفیظ بن ابی مسلم کان علی
علیه السلام ازداد صدا بود بکر محمد بن ابی مسعود حسن شنی بود و بعد حسن او را بیاج
صفا بیکدیکان مرتبه رام از عهد سرخ مجوم و آورد و ندیکا شاه حسن و جمال عما بیاد
ابو جعفر و ابو الحسن خواست کفت تو را بیاج اشعر کفت و کف دانه جهان بکلیم را کد محکم
اصیل انکشته باشد حکم کرد سنوان ساخته و باز نده و ان سنون کذاشته و از کذا بیکه
فضل آورد و عبد الله قشیر بن محمد بن عبد الله بود بعد از کذشتن بن محمد بن عبد الله محمد بن مسعده
که معاش بود و ظاهر بود و ابن مسعده را در علم نحو معرفت خیلی کامل از شد تا بیاد بجا
غایه استظهار و تحریر و اقع شده کویند و نقل صاحب کافی شنید که ثانی ثانی مکرر شنیده
کفت خدا عطا کفن کفتند چه بکرد کفت اکر بیاد بکرد فانی ثانی ابو هریره بن عبد الله
حسن الله و ما استظهر ابن و نبیت ثانی را در یاد نکاه کفت ذهب ابن مسعده العلم الله
بیش از عطا بافرد و یا فا و هو الذی فجعه بحفظها و هو الملجئ بعد ها الی نیا نا
بعد از ان ابن مسعده و اشتغال بافتان بکار بلاد سند نهشت و در بکار خلافت عبد و بکرد
ابن سه بیت فاخر شد و در زبان اشعار اسم خود را شیخ نمود
تکبیر اطراف مرو جیاد و طرده الفوت فاذری به کذاک من یکره جلاده فذکان فی الکی
لدراعه و الحین حتم شد و نا بالعیاد چون از اله کوشند و نفسند بجهت انکار سند و هیون را
دیده نفضیل الصور نقل کرده منصور و هشام بن عروه بن شعبان فضلی الخوارج و کفت اشتر
در ارض سند خروج کرده مرا نزال سند خود م شرط انکار سر اشتر را برای من بفرستی او نیز
دیبا اشتر جناد کرده سر اشتر را برای منصور فرستاد و بکار ابو جعفر بن عبد الله بن حسن شنی بود
داد معیاد از محمد سر اید بن حسن بود و بکار نزد کان امه تربیت کنید و ابو الحسن را در
در معنا نل الطالبین و زاین کرده که هر ابو جعفر و زال ابنه الحسن بالحسن بود و ابنه سر بفرد
ابو هریره کفته است ابن ابا هنو هستها ذو عصم نزوی و کیش طویل اذکر هذا الله و نزاو
سبزه ام ذو مضمات الکول ابکیدا با هنو کفته است از برای ضرب دشمن شعر است و دشمن او کان

ابو هریره و محمد بن داود بن اشعار بسیار کفته اند و عبد الله بن مصعب عبد الله زبیر در ضمن کلام خود کفته
در مدح وی ابن چند شعر را انشاد - آذ الظلام یوم الشعب من دثر ما جئت فرار عب لا تهم هربوا
ابا ثوبان بر ده الفتا بعد الذی بوا و البغضاء و الاحن حتی شباب ملا الاسلام محسنا
و بامر الکائنات ما خوذ بالدین و تنقضی دولة الظلام نادها فتیا کاحکام قوم ما یکون دثن
فظا الماخذ بوا بالجور اعظما برز الناس فارج السیل بالسکین فرصا بیعتکم نفعکم بظا فنا
ان الخلافة فیکم یا بنی حسن لا غیرکم کذا و ان هم خذلوا و سط الناس یکلا و ذوی یمن
الف کرکم عودوا اذا انتسبوا بنا و الدهم قوما من الدرس و اعظم الناس عند الناس منزلة
و البعد الناس من عیب و من وصم و نبز او کفته و الفتح و الفضل فاره و ترب بلاد اظلها عیاد نا
فلیس الدهر غارة جاره سنوا بجمل ها علیها فی نصح قومه لما نفطر من ظلما و شبها
بکتیبه و کتیبه و کتاب حسبه و جمها حسبها با ما بین و ظلما و ما عیا ان لست ذهب الوم منکم
و نفا لقرابن الذی عهد لا باس ان نفا به و فضا فیا نفضر خیرها زمانه عیاد و طیب بجنه و مکروا
بعد نفا با العدا بعد و لا ادبا و دفعا فظیعا لا امر نا نزجلیب فضد البلاد نکر عند ولم یفع خاصه
لا عظم الجنان شبابه بعد الذی کانت المعظما و ان اتبع بالتلاکه احمد فان صاده ان
نحما با بیهم خیر نجحه فضیت الباء و نفرها بطا بخوض نفسه فرارها لا فابا و عشا و سیلا
فی مضت فیا لبس نه کان حتوفهم السیوفا اخو بنی حسن ابی حرام فیا و بجی بهم منفا
و نسائهم فی دور هن نوح جمیع الصبا و ان الحمام نرنا بنی سلمون فضله و برة شرها بهم عند الامام و منفا
نهر بون بفضلهم نرا ثم عند الامام و دونه فضا و ما هلک الی محمد سوالا علی الذی و لما
اشاع امنه الاسد ان فی علم من نبا بهم و ما حطا و بقین انهم و نجعوا طلب المرید بجها فا
بنی ذی از نفضی حیاتهم موحل ط صده فضا با فضا با هلاک الفتک و ابن مصعب اذ ربه معک بیا فا
و الفضل ابرهیم بن نفضه عند الهوی فوجد الاذی سالک و نهاد ما بعث الغرا
و فقه اذ الله الهدی فیله مفضل و ابن محمد بن کا و اشد نا مضه و قول نفی صاده عند ها الصبا
فضال کو نفان بن صخر عبیدک من جمیع علا فا ذو الفضل او نها بی بشله میلان صنع دونه و میلا فا
ذکره با بن اصحار حکا بنه ربیعات جون خالد از نا زکی بنود و کان لا نود بهم فان ابن بکر بجون

فاتحه من بعضنا نفضیلا فاتحه الوهم فهم انا فضیلا
و الفضل اعظم مبدا نا من الاله

دین کفته

در زمان خلافت هارون الرشید بعضی عبد اللهی حسن مثنی خروج کرد و دشت اودود و ام و طرابلس
ظاهر شد هارون فضلین یحیی برمکی را با لشکر بسیار بطلبی کشاند و فضل
و یحیی را مسلمان خوانده نزد هارون آورد و شکر هارون باوی همراهی ننمودند پس عبد الله
سلول زاده بخواست او را خروج و خلافت مسلم سازد چون او متحمل شد که نسبت خلافت و
بوی دهند و بگفته هم عهد و دلخوش هارون نسبت خروج دهند بوی عبد الله را نامزد عهد شمرد
زیرا که مذاج نیکو نبود ان تهمت را دور کرد هارون یحیی زده و دیگر هارون او را با محبی
ساخت داد وی سوال نمود که اخیر من کشد یا خود بود گفت یحیی را هم بیک خود خواست که
نماید یحیی گفت خلیفه اما اصلی و اجتماعی خواهد او را در حق من داد او را و اولاد عبد الله
زیرا کسی بود که پدر خود و عبد الله را دوست داشت و دشمن خود و خواست انها را نیست و نابود
عبد الله از محاربه علی زیبا بطلب ابو خود انها را مستحکم نمود و عبد الله ذیر کسی بود که عهد خلافت
زیرا که دید خطبه سلیمان بر محمد دال و مکی بود و میگفت و ما اعلم بکت سوء و من غرامهم خواند که
و اعلم بیت ظاهر من اوان خوشحال شوند و از کسوا سکر عبد الله قرین عباس عبد الله را دید که بر تخت
نشسته و پیشه بیت چنانکه دانی کاوس را مخدوم کشند که بر تخت و منصف شد بود پس پرسش علی گفت
ای پدر بر علی عبد الله نشسته و حکومت منصف شده گفت ای پسر کبید پدر تو از دست این زبیر شد عبد
الله را دانست پس از ان عبد الله زهیر عهد را نظیر خلیفه فرستاده و چون دفت و قال حال عبد الله رسید مثل
ای پسر عبد الله را من تو بود تو را نیز خود نخواهد کرد سلام احبا را کن مصاحب بزیدن نمود
بر مصاحبت عبد الله زهیر عهد انکه مداوت بزند با هم بیاد در بخشش و عطا دادن عبد الله زهیر عهد
نسبت بجا از سایر بنی هاشم و مثل معاویه بن ابو سفیان با علی شقی و در بر تو بود بنا از عطا
عباس را بیک از حسن مجتبی تو دی عباس شود بدند گفت عبد الله بن زبیر بحضور فرمان عبد الله
بلیغ از معهد خود و منهزم شد عبد الله گفت با امیر المومنین من مرا مصادیق قول شما نمودم حضرت
چیست معهد گفت حسن گفت من است اگر خودم او را نمی خواهم کرد عبد الله به مصاحبت گفت
زیرا که خلافت شد خلافت ذاکر نشد و حسن خلافت را بعد از دنیا بعهد قرار نداد با این اراده
کند او حق عبد الله را زیرا خیانت نخواهد بود بعد از انکه باو داد صفقه و خرید عهد الطلاق

پرسش گفت یا امیر المومنین انصاف نیست این شخص تخت خود را بدون از خلافت شما جرا فخر بخلافت خود
از خود پسر و مخصوص دشمن خود نماید عبد الله بود پس عبد الله گفت چه دانستی شما که عبد الله
بر ما و اعلان بکند در امر خلافت ما و ما از خود محالیف نخواهد بود پس یحیی بود عبد الله
گفت اعلان میکنم و دار خلافت شما اصلی الله علیه السلام که شما میبینید و از خود ظاهر ابدی شما
غیث شاهم هرون را خنده کردن و خواست بگذارد که کسی نداند که سر خود را بالا برده و خنده او زیاد
از سلف خنده فلک ملتفت شد تا دید عبد الله بخیال و منفصل گردید چه سوال یحیی و خنده
مرتبه و خیال عبد الله این بود که عبد الله شهرت و محال از دل بود چنانکه عبد الله بن عبد الله
ابو بکر بن سلیمان بن ابو حفص گفت و نحن با اسفل بن ابو هیم محمود می بودم من گفت دوست عبد الله
بن جنام شخصی را که نطفه عبد الله لا دکر دم زن مصعب کما شد است گفتم بن شخصی سنگ الاجی
بن مزده حاد و ابن عبد الله اسرع بخت بود هیچ مصعب نام و عبد الله را از شاد ابن شخص
داد هرون سیاوردند شاعر گفت ما دعی هزار الرسل تکذیبا ، و امنت لو کان الخبر یلیق
و لو اسعانا بان نال مجدنا ، لالحق اولاد الفنده فهرول ، و کنت بانع الفضل بدیبة
فضل فی وسط الجهم غریل ، فنال بعد الا و جاها مکنکا ، و ذاق خرجی الطعام و طوبال
پس یحیی دیگر بر شد گرده گفت با امیر المومنین با وجود ان چیزیکه گفته شد این شخص با اولاد لاه من
عجله خروج کرد و این است فاضلی ابن اسعاد و اشعاد و سایل را آنچنان خواند زیرا هرون از شنیدن
اشعار متغیر شد و تغیر شد بعد الله کرد عبد الله گفت ضم بخدا و با ما کرد بعد کفاشه
کرد ان شرارت من بخت و اشعار از دست گفت بعضی گفت با امیر المومنین من هرگز دراست عدد و ضع
ضم نخواهد و نخواهد و اگر این راست میکرد چون خداوند عالم نخواهد نشده خود را نخواهد
در صدق و کذب نباید ضم را جبار و بی مخصوص قرار فرموده است رشید گفت و بر ا ضم
محمد عبد الله گفت بگو بزن مرجان الله و قوته ما عصمت تحول و تحول و تحول الحول و القوة
من دون الله استجار ا علی الله و استعانه عدد و استعلاء علیه از گفت فلان هالا الشهر عبد الله
ابا و اصنایع شد بگذار شوند این الفاظ خود بیرون دد غضب شد غضب این وضع که
عبد الله بود گفت با حیا نخواهد کرد این راست میکرد بدا ضم نخواهد و اگر ضم بکنند ضم نخواهد کرد

کردند و مشکات [illegible] محمد بن حنفیه بود و از علمای بنی هاشم عبدالله بن عباس
و علی بن حسین بود [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس با ابن حنفیه گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ابن حنفیه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
[illegible]
عبدالله [illegible]
[illegible] محمد حنفیه [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] محمد [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible]
[illegible] ابراهیم

کرده عذر بخواست آمد عبدالله او را دلداری داد گفت هیچ غم مدار که ما بتو نیکی کنیم
پرخاسته رفت گفت خدا محمد را حفظ فرماید بکار چه آمده بود و چه تهمتی بخود و ما زد
خدا او را معاف نیاشیم هرگز او را و کسان او را منصور نخواهیم خود و این هندو دختر او عبید خود و بیطه
دختر عبدالله بن عبدالملک هردو زوجه عبدالملک مروان بودند و عبدالملک هردو را طلاق داده
عبدالله گرفت که از او محمد و ابراهیم و اولاد دیگر پیدا شدند و بیطه احمد بن عبدالله را
سفاح و منصور پیدا شدند زینب دختر حسن بن علی امیرالمؤمنین علیهما السلام و فاطمه دختر
که حفظ عبدالله بود مرا پیش عبدالله فرستاد گفت بهر نام که خواهی او را بنام من کند
چون بحلیس نامحرم شدیم دیدم خوابی یاد کاره و دزدیدگی کرده ام چون یاد آوری حق کردم
او را بر فاطمه دختر حسین علیهما السلام بخشیدم که از آن خدا و ند مرا فرزندی نداد فاطمه
دو زاد ظاهر خدا دیگر نیاید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که از اولاد من سه
خودم را بابن مرد سفاک نسپارم که بکشد و زاد معصیت خدا و الله او را بر زمین نیاورد زمین هیچ
خودم آسوده نخواهیم و تعالا و بن عبدالله جنان باشد احدی نخواهم که هیچ زحمتی بزاری من
و بن الحسن دو فرزند بن فرزند دو پسر هیچ نبودند تا الله منصور دو سال یکدیگر معظم و فرج کردند
دو دو روز دیگر منصور رسید منصور کفت بود بن الحسن مقتول گفتند و عبید الله دو روز حاضر کرد
او بن او را کفت منصور خلاف خود دیدند که کجا نا محمد او را بنام جعفر صادق علیه السلام بخشیده بن الحسن
عذبه آورده بودند با بن فرزند پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاده دیدم که این از هر چیز
بزرگوار ساده دیدند که بر پای بایستد خدا بنام جعفر صادق علیه السلام دیدم که بر زمین کرد چیزی کرد و بعد
بن الحسن را بخواند او بخشیدا بر پای بایستد حضرت بدیگران التفات فرمود علامان را خواست و روی
مرتضی باش هر دو بن الحسن را از زندان بیرون بردند و بنا و بنا الجبار کن غلام زنده را بخشید
خود که هر چیز کرد حاضر شد نا حضرت نزد باز دو آمد و دو دست پرده افتاده و بن الحسن بالا
سفر بودند هر بار نا نا باز نا خواست خدا شنید حضرت خود حال آنها را بخط خود نوشتند
کرد شدند کا اشان از خطبه عباد کشاده شد و بدیدند که حضرت زندی من کرده فرمود نا الا
فهم بخدا که بکی عزت و اعظام خدای نا مرا زیاده و بوفا شده شد از کرده اند بعضی کرده عقیده

دوم از خدا ترس علی بن ابیطالب نه رنان کرده بکر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند با علی بیست بکر از بعضا
در عقیده حضرت ابو جعفر کرده چگونه بیست بکم فرمود بیست کنند بخدا و سوگند که نه شنیدند هیچ
رسول و اولادش گوئی شنیدند بر خود و اولاد خود فهم بخدا نا کنند عقیده خود نا کنند ظاهر
برها این ظلما پسر نمرین کرده ند در حق اولاد انصار و بن الحسن را بکشت رسانده بودند و زاده امنا محمد
راز بهم خود لا طبا سر اغرابی بعبدالله پدر خود فرستادند و او کی اذن خروج خواست عبدالله کفت
وقت خروج نیست بگذارید نا کار مصیبتها خود بنا بنان خروج نمایند کی بند عبدالله بن الحسن
مبدا فشت صنیع محمد و ابراهیم را دنیا نیاورده داشت و اند نا نا بزرگ خود چون منصور را بنا بنان
او را نرحم کرد کفت با بن الحسن بد نکرده بود ند منصور بدو نفر رسیدم دیدم بن الحسن را معاونان
و اصحاب نشانده اند پس و باج نزد منصور برد چون فاضل شدم عیسی بن علی در نزد منصور بود
بعیسی کفت هاشت جواب نامه بکار خلیفه برادر خود بکه مکان آنها را خواهد کفت پس نزد بن الحسن
سلام کردم خلیفه کفت سلامی بر تو علیت خدا ترا سلامت ندارد کجا هستی بن دو تا حل دو
دیران کذاب کفتم اگر راست بکویم آنها را نخواهی دگر نزد نخواهی یافت کفت کذاب کفتم رنم مطلقه
نباشد اگر مکان آنها را بنام نقل نکرده حکم کرد نا نانه آورده مرا بنها بیرون کنند و بنها رفتم و با
بر من زن خدا حرام الا من رضا بن باز کرده با بن الحسن حبس خود ند با الحاح چون بن الحسن مقتول گردانده
و بنده شدند محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان کرد و نامه و عبدالله نوشت با بن الحسن بن حسن
نخبر اضطراب منصور رسانده کفت کار مشکل محمد بن عبدالله خلافت را دعوی میکرد بن الحسن بن حسن
نا سنه شصت از نفره بود چون دنیا نزد منصور بود ند صدای نا زیاده طبل شد لعنا نا که از زود
منصور او را دوکند نا سنه سیاه بیش بود دیدن چشم دنیا چیز معیوب شده بود و خود عبدالله
نشست نا بن خواست عبدالله فریاد کرد که بیت با دلاور رسول خدا اب بر سانند احتیاط بسیار شد
نکرد شخص خراسان بر خاسته ابو جعفر نا بیچ حاجب و زیر خود کرده بود
نشسته بودند بر بن آنه عبدالله فریاد کرد که با با جعفر ما هم در دوزه بنه با ما ای شما چیزی نماند
کرده ابو جعفر استقبال با نها نکرده کفت کوبند عباسرم چیزه دوزه بنه بکر معیوب بود چیزی
و فریاد میکرد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نفر بود ند دیگر سه نا کنون اسلام که صدای

ولعن الله بني من بناء فاما ما كون من فاطمة بنتنا سلام عليها بطالبية ونافلة الحسن وان عاشا فانا
وجدنا ان عبد المطلب ولد الحسنين من بنات فجعلنا الاولين والاخرين محمد رسول الله فركبه ما ترك
واحدا ولم يلد عبد المطلب الا من فاطمة واحدا ما ذكرت انك ابن رسول الله وان الله يقول ما كان
محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين ولكنكم بنو بنته وانما الفائدة في
هذا الباب الاخوة الدين ولا يجوز ان يقوم عليه مورث الا من من قبلها ومن قبل الطلب بها الوك
بكل وجه واخرجها عما سواهما وزعمت انها قبلة فانا قد اتاس لا نعلم بهم النسخين ولقد حضر ابوك
وفاة رسول الله ثم ظاهروا عليه ثم لقد اتاس بعده ولا نعلم انهم ثم كانا في
اصحاب الشورى فجاء فدعيا بالبيع عبد الرحمن عثمان وبايعا عثمان وعاديا مالك طلحة والزبير ودعا
سعدا البيعة فاطلع يده ونفر ثم بايع معهم بعده وانظر رحمك الله ابيات حسن من قبل امهن عن
ودنا هم واسلم فهم سبعة وخرج الى المدينة فذكر الاول اصله واحدا فاه من عنه جهل فان كان
كذبه فيها بطن فقد صدقه واما قولك ان احدا ضار لك فان فضل ما بان اخرته اصل الدار والفضل
في الشرف جاد والامر عليا الله عليه ولا يتبع لمسلم قول ما قد والله الامران يخرج بالنار وسيرد وعلى
الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون واما قولك انه لم يلد الا حسنا واحسنا الاولاد والاصل اولاد
بنو هاشم فيسا جيرهم اما ابا فضله بالبنوة عن علي بن هاشم فراده فقد جعل فضل علي هاشم هو من
اولاده اما واصلا وفضلا وقد جعل الله عز وجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فانظر يخبرك ابن كون
من الله فداء وزيد فيكم بنو بعد وانا رسول الله افضل من علي بن الحسين وهو لام ولقد ولقد كان
خيرا من خليله حسن بن حسن ثم ابنه محمد بن علي خير من ابيك وعمك ام زيد بن حسن محمد وهو خير منك
ولقد علمنا ان جدك علي اما كم الحاكمين واما عهده وصيا امر علي الى ابنه فاجعلوا
ثم خرج محمد بن الحسين بن علي علي بن ابيه فكان اول من قام من الذين معه علي حتى قتلوه ثم اخوه
بعده ابراهيم كما قتل بنو امية الحجاج بالشام ثم خرج بمكة عبد الله بن حسن فضلكم جميعا ابنه واخوه
عليه جعفر في الفضل جعفرا علي عليهم عامة وكما شاء كم ان لم تكونوا دعاة الا اقراركم ما وعدتم
وما هم بضارين به من احد الا باذن الله ويضرهم ولا ينفعهم ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الاخرة من خلاق
فضله واسقه فانه ذكره فانظر ذلك فيه ملتمسا الحق وفقت انا واياك من فضل علي فانه غناه والسلام

وجعفر كلاهما وان مضوا لسبيلهم فسلما لهم وانما نولي ابوك ما تولوا منه ولقد علمنا ان ما ترك في الجاهلية
معاذ الحج الاعظم ولا يلزمه ولا يلزمك ولكنك قد ادعيت ما ليس لك فان عنانها اولى الخير فقولوا لها
عليه بحق فوق رسول الله ولا يحل من محمد لعلي الا ما كان لغيره من بني عبد المطلب
الخلافة غير واحد من بني هاشم فلم يبلغها الا ولده فاجمع فقهاء اهل قريب رسول الله خاتم الانبياء وبنيه
الفاروق فخلفاه وهذه ذهب بالفضل القديم والدين والدين الفاروق الذي لا يدركها ما مات عمال
طالب وعقيل جوعا وابيعان عطشان وهذه شيبة فاذهب فهاتها الفاروق والله عز وجل
والعباس عين ابيه طالب الله عنه اذا اجاعهم ثم لم تكن عصبة كرم هذه فاذهب فاكرم في الفضل وهذه اكرم
دورشاده وتم خاتم الانبياء وخاتم الاداء وكذا من ثار كما ثار به ورضعا كما
لم تضعوا انتم والسلام فهن عجبا وان وجدتم ابا طالب فاذهب
لعلي وحسنا حلان بهما لعمري اما ما ولي معنى وجدان ابيها وبنات عمها وبنات عمها
بمنصور وشيبة ابيكم جعل كفلا ابنوام رسول الله فاطمة بنت عمرو بن الحارث عليها السلام منصور بن ابي كذا
وابي طالب وزيد ابا ما فاذا فولد بن فلان عباس كان ما فاذا عبد الله بن جعفر ابنا كما ساعيا انتم
ان تقبلوا فولد ابا فاطمة بنت عمرو فلان عباس فاطمة بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بن يقظة بن مرة بن كعب
لؤي وابيكم سيكون لم تلد في الجهل ولم تزني فاجعلوا الاولاد بقي فيهم ان ما فاذا من عجم وكنيته
وصحيح كفارت بعيرا بكم بذلك واعبد الله محض وخرص ذا صحيح فرض سيكفيكم فاذا فرض
منصور ابيك كذا دش سلالة بني بنو بعد ابيه اث واما ابيكم كفارات ان عاشا ولقد علما من ابيهم
ان ابيك كما ان بني بشر حضرت امرا لم يشهدوا بنو هاشم من بعد كما علينا بطالبيش عبد المطلب بن هاشم
وابو طالب وعبد في بني هاشم كما دش فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابيكم كفارت وابو عبد
والد الحسنين من ابيك محض ان ابيك حسنين وبنيه ان عبد المطلب جعفر وامه كما بلغه نعمة ابيه
باشد وكلاهما ان ابي طالب ابن الحسنين ثم وابيكم كفارت وان رسول الله والدت من ابيه بحجة ابنه وطرف به
من بني بنو بعد ابيه اث ذرا كما بلغه عبد الله اول كسوبه كما جمع كرم ما به ذبيحين وابيه علي عليهما السلام
وتجارت ازعم الفلاح محمد بن ابي طالب وبنو بعد ابيه كما ذرا كما ابو طالب ابنا ان ما ان ابنه
خرد امرا كوكه ما عما نار اعمار خرده وقال اكبر ابو طالب ابيه فطوبه وبنو اث حتى ان ما ان

کفت که خواهیت از سلیمان و مشغول شد متکلا رفت چون ابو مسلم [illegible] شنید
بکرید [illegible] عباس دعوت شود و [illegible] ابو مسلم ابراهیم [illegible]
بود [illegible] امام [illegible] عبد الرحمن و کنیتش را ابو مسلم کذاشت و از اهل [illegible]
[illegible] ابو مسلم غلام ابو موسی سراج و مشغول [illegible]
[illegible] ابو مسلم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو موسی سراج [illegible] امام
[illegible] ابراهیم امام [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب خان دو پیش کسان خود میکند این شخص را کان اجنبی که را خراسان خواهد شد و چون
ابو مسلم عهد شنود پرده و در صندوخان شود چون اجنبی را بیند کند بعد از آنکه را بخانه رایحه کرد از صاحب
خان پرسید که این کار از کدام شخص کفت بنده ام تا بیا بر سبب این عمل چیست کفت بوحنا باد کفت
او من اینجا را بحمد باد حکم ابو مسلم نباشم بعد از آنکه را بخراسان شد آن محمد را خواهد کرد چون دولت
بدست خواهد آورد ابو جعفر را امام ابو مسلم را در سن خود دید و ساکی ما مصور خراسان کرد بنشیند این الیاس کرد و در
بود ند دشت کا آمدن ابو مسلم با مرین است فکان را طاعت کنید و من او را بخراسان و عراق کنم
و غلبه مصرف نما باد بر خود کم چون ابو مسلم بخراسان آمد با خاندان و عون خود الفتها کرد و
و عیب او را بکوشد سال دیکر بکه و نشد محمد بن ابراهیم امام رسید و نفسها بدم الحاد عیسا
اعتماد بر خراسان و بایشان کرد ابراهیم امام کفت من او را برکشید فخر اظهار کردم اما کوشش نباید بود
و درین باب شتاب فلم تا شتی ذیرا کفتند از اهل بیت ما هستی ابنده دشت مزاج دولت کرده باشد چون
سلوک منصور بظاهر دیده خطا نبود ابراهیم امام کفت فلان را امام میکند مکر دیدستان بخراسان و بار بعد از
نما و تمرد با ایشان شیشه کرد که بر دیده معلوم بنا شد که این دعوت بر ای کیست اما جمله مفرد بودند
و نصوص خود پنهان هستند که بیان از انها نمایند آورده و هر جوان که مدد شد و بر هیچ چیز
بر سند بخاند و بهانه بیشوای خود او را زنده کذارد و از کفته ابن شیخ که ابن کثیر باشد تخلف و بخاوند
کان که کفته انقضه من است بنده را که ابو مسلم اسفلال دولت را بدست خراسان بیند کرد تا نصر سیار
کرده و بر اسکنه شاه کرد و فراخود بوی دشت نامه مشتمل بر خوف ابو مسلم بر فان حاکم خود آ
و دشت نامه بر نشر خود که مرا از چه حکم حفر چاها بین فرستاد نام نباید کرد بر فان مضمون آن
ملا باشد فکر فاسخ فرستاد خود که بکوی از ما مدان ابو مسلم که بکوی بنام ابراهیم امام ذات کن فرستاد
او کرده نه بر فان قاصد ابو مسلم را خطا فرستاده ابو مسلم را خطا فرستاده عبد الله بن معویه بن عبد الله بن جعفر
بوی دشت که بعالم بلغا نبود بنده را ابراهیم بن محمد را که دولت خود بدست کوفه بر فان نصر بن
او نیز از را کفته کل خود ابراهیم را کشته بر فان فرستاده و در خفیه از طبل زنی بنده محکمه
ابو مسلم و بجاه حالی که دولت بر ابراهیم امام مشغول و مرتبه ابو الفضل بن سلیمان
شد بنده را که مرا بر فان کشته شد و سفاح خلیفه کشت را ابو مسلم مشغول دعوت بود را که سفاح

مرده عبد الله بن علی بشام چنانکه سابقا مذکور شد خروج کرد و ابو مسلم از جانب ابو جعفر منصور
عامل بکر بن عبد الله شده و عبد الله هزیمت کرده خانم بسیار بدست ابو مسلم افتاد ابو جعفر بعد
شنیدن این خبر غلام خود بطنین را جهت ضبط اموال و حساب عبد الله بمصر فرستاد ابو مسلم فرستاده را
بمصر بسیار خانه آن کفت دولت را بمحاسبه حساب کار نیست هر چه خواهد و نزد او از بیت المال
و بخشی کوشند در بن جناب حسن بن علی عبد المطلب و پسر ابو مسلم بنا دو منصور کس طلبان فرستاد ابو مسلم
عشیره بنی عباد آنرا بمکه بنا بر قتل ابو مسلم بین جمله فرستاده اند و دیکر این عباد بن عشیره بن عبد الله
قتل رسیده شد و ابو جعفر قتل ابن عباد بنا بر مخالفت خود ساخت و ابو مسلم بعد از فراغ از مهم عبد الله
عابد و دین رخصت ابو جعفر عازم خراسان شد از راه ابو مسلم بجرجان ابو جعفر منصور بکشتن
موسی فرستاده بود بار مصر و شام نا بنو سبا کهم ابو مسلم کفت انا مادن مصر و شام چه فایده
مراست زیرا که مردم دولت خراسان را بجانب خود کرده ام بعد از منصور کس طلبان ابو مسلم
نرسانند کفت منصور را بحمد الله هیچ حاجت نیست دیکر در نظر جواب ابو مسلم
خلیفه نام هشام و لیکن ازدواج او فاطمه دختر ولید دیکر و بر جان خود متهم بعد از آنست و چنانکه
طوس خان نشانی مسلول ذاکم و کوشند هشام بکشد ابو مسلم از خبر عبد الله بن علی معاودت کرده
خراب و بدو پیغام فرستاد اما باب دعا و دوام او چنین شد خراسان بعهد و مبر کفت و صبت
کرده دولت مرا بنو عباس داده الهی بر کفت خلافت بنا بحقدار انها بنو عباس داده و چنین
الشکر و الخبر بعول الانسان ابن المقرب خواند و ابو جعفر منصور کتابی بشنا بر تعظیم و احترام
با ابو مسلم نوشته و بخود مسکون موضع نهر کفت نا استقامت نامه مرا بخوانید و لیکن خا
بزان مزایت نشد ابو مسلم خواست اذنا بخاوان بجانب خراسان رود منصور ذانا بجنبی بسیار مضطرب
شد با ابو محمد مروزی کفته نا پدر تو ابو مسلم بروی و هر چه هست او را تو من آورده و کران
او ما من شوی بکار خلیفه کفت من از فرزندان خلیفه باشم و بخواهم رسول الله شوم بدار بکاشم
اکر تو انائی ابو محمد سوکند ابو مسلم شد چون با بکدیکر ملاقات کردند بعد از کفتکوها جنکی
با ابو مسلم کفت مناسب نیست که به الجاء خلیفه خراسان شوی ابو مسلم نا ابن بر هیثم مشورت کرد
ما لک کفت اکر نزد خلیفه روی ضرر بسیار نا شد چنانچه بکذا فعالت پرده بعد از آن

با پدرش در این باب مشورت کرد پدرش گفت مصلحت در آن نمی‌بینم که بر ضد ما شورش کرده و کار خراسان نزدیک
اگر عمال و لشکر احتیاج آنها از خراسان نرود نوشت محمد برسید ابو مسلم عبد الله را استشاره با او چه کند
گفت خلیفه باید کاری کند که من بجانب او رفته او را بحضور خود آورم پس ابو مسلم ما موس شد آنچه
از منصور رسید وجود قوی گفت در این اثنا نامه از بغداد رسید که از طرف ابو مسلم آمده بود نوشته
منصور انگار ما بر فرمان خروج نکرده که مرتکب مخالفت شده باشد اکنون باید خلافت
امام تمکین کرده بخدمت امام خراسان بیاید ابو مسلم دانست که آنها بر خراسان باجازه خلیفه ابتدا
زاده خواهند داد بنابراین شیخ عرب از خراسان گریخته باخود قرار داد که نزد خلیفه رود و با او
گفت از حال زمین خراسان آنچه دانم اول او را بخون خلیفه مهتر ساختم بعد از آنجا بخود
منصور خلیفه شوم ابو الحمید این واقعه را مستحسن شمرده با ابو اسحق نزد خلیفه رفتند
خلیفه آنها را دانست و بدیشان زیاده از حد احترام نمود چون ابو اسحق تعظیم و تواضع خلیفه زیاده
ابو مسلم آنها را نشانی ابو مسلم فرستاده هر چند خلیفه نمود چون قرار داده بود قرار نداد
منصور را سه روز او را واداده دخول نداد و روز سوم ابو مسلم را رخصت جلوس نمود
امام ابو مسلم این مشورت را کرد ابو مسلم نمود مسلم گفت لو کان فیها الخیر الا انه لنشانا
گفت این نصیحت نمی‌کردم و چون چون ابو مسلم قرار داد قرار نداد منصور را در تعظیم و تواضع
نمود تا سه روز در خدمت ابو جعفر بماند چون سه روز شد و گویند در آن سه روز را علیحده که ابو جعفر
نشستن خود سوار میامد و بغداد آن پیاده میشد و در مجلس نزدیک ابو جعفر نشست روز سوم
منصور عثمان بن نهیک را با سه هزار مقاتل گفت در خانه که نزدیک مجلس منصور بود مکان و سلاح
نشیند چون ابو مسلم قرار داده مجلس شود من سه خوب دست بر دست هم شما با شمشیرها کشیده
بیرون آمده او را قتل آورید و چنان چون خود گفت چون ابو مسلم مجلس من در آید شمشیر بمن کند آورد
و دیشان حاجبان را نیز همان قرار داد ابو مسلم از در دهشم با خانه گفت قرار چون حاجب تو عمر
کرد اشارت از دشمن من کشید منصور گفت نعمت بر انگیز یاد که شمشیر از نو گفت بنشین که تا آن
ابو مسلم دشمنان انگاه منصور از روی غضب گفت چرا اجازت ملاقات من میل فرمان خود
ابو مسلم گفت از خلوص بندگی و خواستن فرمانهای که ضبط عنان ما طوائف نماید منصور گفت

باین اشارت خواستی که بر ضد ما خواستی دیگر که ما زنهار نان سلطنت بنی عباس
و بنای پیش از اندازه خود کاشتن فاده نشیند بقاعیا ابو مسلم گفت ما آنچه در مقابلت بیت
کرد ابراهیم امام بنی عباس خشم خود را کاوه کاوه بخود سخن باغاز کشید منصور سه نوبت دست بر عزم
سرخشان با خشم کشیده برون دوید ابو مسلم چون حال را با کوفه دید بر سر بنای منصور تاخت
عمارتی که بر سه دهد منصور کرده بود دید که از آن سه دهد ابو مسلم گفت مرا چه دیدی
دشمنان خود کار منصور گفت ما بر دو شعر از تو حفظ زیاده ام سر عمکان در سه دهد اوقات تا آن
کردند بعد از آن گفت حیلش را بچیده دوکوشه مان خانه اند اخته و این طاعه کرد شما
شال بگفتند دعوی دشمن مجری داشتی شد و چون خبر قتل ابو مسلم در خراسان رسید
و سپاه منظر این شام در شهر کوفه هستند و ما نیز مستعد مهیا شد فان طاعه
قاتل با امام ما برسند و بعد از قتل او اضطراب کرده اند خلیفه اند نزدیک است و زنده
بعد از این ظاهر بها خواهد شد و زین از عدل او بیش خواهد شد و طاعه طلبع و مطیع او کرده اند
و مدعی زاده ما طلب امامه مهیا اند و این طاعه ما طاعه مهیا مند و منصور چون آن خبر شنید
در ایوان دست کوتاه سجده شکر بجای آورد و چون بخدمت خلیفه رفت خلیفه گفت
طاعه اعظم فرق حرمه اند و ما نیز قوی از این طاعه بوده و خیال نکنید شرح احوال او بعد از این گفته
خواهد شد در خراسان ابتدا ما طاعه میکوبند اما در نامه که منصور در جواب محمد نوشته
و منظور منصور از استشهاد بآیه مبارکه و اتبعت ملة آباء ابراهیم و اسمعیل اسحق
شاید هم نزول آیه است بجهة آنکه اجدادی که در آیه مبارکه خداوند بیاد آورده
اجداد پیغمبر بوده و غالبا ایشان هم بوده اند و در آیه مبارکه هم منظور از آباء ابراهیم
از را تا اسماعیل است الخ در آیه ابراهیم نبوده و بلفظ آباء اشاره شده و این رسم و ریشه فاسد
گفته می‌شود بعد منظور منصور آنست که عباس در حق برادر مجازی پدر پیغمبر است مانند
که مسلم بود بنی عباس و عم او است و از دو نظری که کافر نبود عم ابو طالب بوده و در نتیجه
اسلام ابو طالب ساعیا گفته شد اما در عبارت نامه که ابتدا من الله توفیقا من الله لو خیرا مما من و الدها و عمها
منصور شاهد است که عبد الله و ابو طالب هر دو بدین اسلام مشرف شده اند و اینکه نامه مبارکه اما

حمد را امام من ربنا لکم الاخر است ان کرده و است که پیغمبر پاک گوید که شما را خود را این حدیث
منا سبد و این اسند الا ثبت علی ظاهر الطلاق در برا کرد شاه ثانی نصب منا بن ابیه شریفه و فرزند
بودن حسنین از دختر و ثابت منا کرد بلفظ بنا ثبت و دکر و نوشت نزول آیه مبارکه حسنین محمد
و علیهم السلام و ثبت نوسیده بود ند علاوه بر این رجال اشاره بقصه نجاشی است صلی بقیت عهد بن
از خانه خال با اهل بیت خود ش خواست با فرزندان اکرایشان مطلب و طاهر و فاطمه با شاه شاه
جلوه نمایند که حضرت پیغمبر ثم بعد ایشان باشند و ایشان کرد ما گفتیم اتفاق مفسرین شیعه و سنی
و این آیه شریفه که در باب ذیل نازل شده است چون پیغمبر نبود و بعد از اعتبار طلاق نور بیع
و حضرت زهرا اندوه عظیم بر خود خطاب میفرمود خدا این آیه را نازل شد که مریم علیها السلام
نگفت که حضرت ذو الفقار خود را کشاند و اینکه گفته است و لقد ضربوا و فلان و رسول الله صلی الله
علیه و آله نام با نصلوه چون خود و در مقام من رسول الله ثم ابو بکر بر مردم نماز خواندن بر آن
شهرت بدروغ کنند که پیغمبر خود ابو بکر را بر مردم نماز بگذارد و بود این سخن حضرت
حضرت ایشان فرموده اند که ابو بکر نماز بخواند امام لایل بسیار دارد است که حضرت ابن حکم را نفرین
چنانکه دو ایت شده و نیز که پیغمبر بر حضرت عایشه نا شنگ نا شنگ نا شنگ دعا فرموده
بیاورد که بگذارد و ساده بخانه امر المؤمنین ثم دوست دیگر بوشانه فضل بن عباس کذا شد
بعجله شریف فرمانشاه ابو بکر را از محراب دور کرده و خود با مالک نماز مشغول شدند
و الحق کلام حق که منصور کفته کلام حق بر باطل شاهد خوش بود که محمد با اهل خانه خود
و اهل بیت او را از اهل جهنم شمرده و اینکه گفته اند و ابو بکم موتور بعد از وفات
رسول الله ثم افضل من علی بن الحسین و بعد از او محمد علی بن الحسین و بعد از او پسرش امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام افضل از خود بدیده و خود شان الحق بسیار خوب
و دلاوری خواسته و منصور حق را مرحوم کرده باشد و صلی کرده علی جدی و ابی الفضل ذو بدین طاهرین الحسین بن علی
کرده اند ابراهیم [illegible] و اینکه سفاینه الجمع الاعظم و دلایل زنده ثم کفته خود
سفاینه شاهی و دانام جاهلیت باشد بوده و دعا سلام نیز باشد و بود و این مقام زمین
که منصور بدای جد خود بر جد محمد که طالب ابی طالب ثم باشد خوده باشد بدانیا بیه

اعلم سفاینه نجاح دعاة المصلح الحرام الاحرام آیه باشاق علی و امامه مفسرین و نقلا اضاد
از طریقین حضرت ابن آیه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شد و از عبارت ابن الفضل
الاجل کرمانی شاه ابن طالب و عقیل جعفر مفصود شان است چون عباس مقول بود اکر از ظاهر
و عقیل دعا بیه و پوسادی بشکوه فرمایند انها بیه که ند با شکاری نزد عینه و شبکه از زبان محمد
مرقوم شد و این نوشکر این عاد بود و عربی دار مفسرین و خفا شیه الاباء و او و کما من نادکم ما تاکم
عنه مفصود شی کنن بوا بلیس و کرنن ملاز و شیطان و بعد از کشتن مردان خدا دکر دعا
سفاینه چنین خواجه بزرگ شیار و از خواجه را اصل آورده ند همینکه سر زبان زاد بود
سفاینه کلاشد سجع طولانی کرده و دستور اکوی را جاری آورده و شیر از صحابه بر داشته و کفت حمد بیکنم
خدا را که خواجه خواجه خود از نوشته خود و اکر الان لعجاله در رسند ای نادم کشم بیچه خود
دو بیت نفرازه خواجه را و اتش زدکم حسد هشام را بجوان عمر بند و کشم مردان خدا را بجوان عدم
و بعضی نام پدران بند شد جب ۷ نوشیروان دختر اویرو شاه بهرام ۷ داد ماه و هم جعا و نوشته
پدر تا با دی بعد کرده بعد طولانی نوده نشست و دوش از خواجه را بر انوخته شد بیان اشعاد
عباس بن عبد المطلب شیب ۷ اما و نیا ان نصفوها فاشرب ۷ فالحی فی با سنا نقطر الدما
بودن سراج سدی نعمان ۷ بین الدور فالرقا فعذ فا ۷ اذا خا للعدی هام الرجال ترکها
کبیض نعام ذا دعا فطعا ۷ و شاعر از بنی عباس بذکر کفته ۷ کانت امیه ما کما ۷ بجوده ثم عیسا
فلما اخلفت ان فطعت ۷ و لم یطن ان سراجنا نها ۷ و راها سفاح آل الرسول ۷ فاخر بالسیف
اعنا قها و نوکفه ۷ حسبا بها ان سراجی هاشم ۷ منها و بعد هیئه هاجیها ۷ کلا و بنی محمد الهدی
منی سراج کم بها و بنیها ۷ و لقد ذا طلبا لحلبا لحلبا ۷ اوطنه بالحرفی دونها ۷ و کوبند
و دوی بنی شاهد مرقوم بنی العباس بر ابوالعباس سفاح نادر شد ذکر و نبکه سلیمان بن هشام بن
عبد الملک نوده سفاح نوده دست خود را سفاح دزار کرده سلیمان نوشیده چون بنکوند
صد بیان الساعه کرده دوی سفاح نموده کفته ۷ لا تغرنک ما تری من جهال ۷ ان تحت الضلوع
داء دویا ۷ ضیع السیف و اربح السوط حتی ۷ لا تری فوق ظهرها امویا ۷ سلیمان کفت خلا
را اجتماع کند اکنون نادر و من سفاح کرد هاند را بوکرده سلیمان انداخته عقاب فساد را

دار عدالت قرار الاکتب
هر سر سطر آل از بعد
از طرق کاهر یا هر دو اخر
نوشته شود

[illegible]

امام جعفر صادق علیه السلام و حسن بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

خود را در تکلیف حیات هم بر خود عرضه کنم حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد گفت یا ابا عبدالله [illegible]
حضرت فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible] لا حول ولا قوة
الا بالله [illegible]
[illegible]
حضرت فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
علیه السلام [illegible] محمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

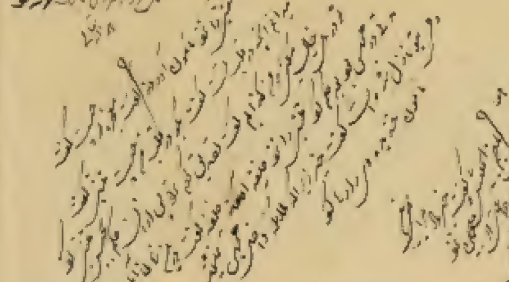

و چون بابک را بر نظر ساز نا لفتیا کرده بیان نا چه رفت بعد ازان نا مدد کار با بان سر بخت
کشت نا زمان خلافت معتصم خلیفه بعد دین کار سر نا کجا نا سر زد کان ساند آنه الفرد شنود
با فشین نود معتصم با لشکر کران بجانب بابک فرساد و ندک مسافت فرضین نزاع و پیکار چون
نمرالا فشین غالب کردید و طلایع بابک را منهزم ساخت بابک فرار کرده مواقب اردو نشد و
واولاد و کسانش از خانه موجود نا دوان ایشان بابک نیاس با خواست سمار خود ساخت چون
جواسی طاهر کبر از نظاره نده کان اورا سهلان سالار مسکفتند بر کنار ارس فرود آمد و نشد و بارد
واز زاری هنر بسیار و جزیدند سیان ذی الحال پیش رفت و کفت چکی چنین مرد ملان صحیح نوش
کرد ند سهل کفت نه سان آنجا صاحب بابک و اسلیح و حی باشند انکاه سلاح شده با چکی موضعه
شد و چون اردو در چشم سهل بر اسپان افتاد فرود آمد پیش رفت کفت ایها الملک طاهر ذی
کمخا نه خوش آمد اکنون ملحص ایکه خلعه شریف آری و ملکر سلطنت بفراغ ال نشینی و بابک با
مثا بیان عصا و دشمنها در آغوش و اکرام او سپا الفرد کرد با بک را در مقابل مناسب فرود آورد
داد و با سر بر فساند بعد من کرد بیت و چون نا ند حاضر ساخت سهل با غذا مش طعام خورد
اعاده نمود نا بابک از کمال بخبر و تحمل سهل نا بخا مه دعا بت کرد کفت زا بید کرد با من نطعام
سهل از سر سوز نیکو نر کفت ایها الملک خطا کردم و چون بابک از اکل فارغ کشت سهل اصکر و آورد و
کفت ایها الملک با ی خود لا و زا ی نا استاد و بعرب یران نهک و آصکر بند کران بر پای بابک
او نا سهل کفت که خدا ی کرد ی سهل او را دشنام داد و کفت زا ی بعرب مغم فرد ی و نا زا بند عد
دست با ش کران منعکل بعد اکر خدا نکاه و نا د با بلاد مد مسا ن د مغلوب از اصلا ی
استقبال شهر با ی خود فرود و نقش زا ند نا سر بکذارد کر د ابند و بابک را بکذا شد و با ی خود
و سر او را با عبد الله زا د ر ش دار السلام بغداد فرود ند و بخلیفه ابلاغ نمود ند
عبد الله زا غذان سان کر بابک را کشت بکشت و سر بابک را ان بغداد فرا ی بود و عبا سیان
و نفسات کرد ا بند و معتصم افشین را بموا لات و مواجب با د شا عا نه مختص کرد ا نید
چرها نا ی بوی بخشید ا نه و در تخت بنوا ختن مخصوص کرد ا نید و مقرر داشت کر معتصمان از نخت ان نا جز آیند
و در جمله افشین بلند کشته اخبا را و در مقا مال بمرتبه رسید کر بحضور ا ر کان دولت نا
مقدم شد و طبل و بوق بابک در سنه ثلاث و عشرین و ما تین و ثلثمایه و افشین زاد فرود
بغداد کرده مثال کاه و خرا نه نا صیاح بنیان شد کر معتصم از بخارا بخا مه زاد فرود عرش

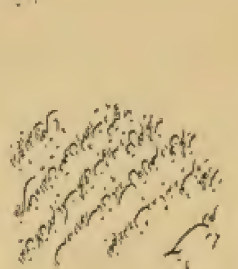

نا د کر نا شد بزا ا ست کر د ی د ا شاد کر د نا او را بکال بلیس و حیا عرب نیکو کرد ا بند ند ما نده
با خر بابن اشیاء معتصم ساختند و صد زا یاد نکه افشین فرساد بنام نا د کر نا بابک زا بر چنان نا شد
و عبد الله زاد د ش را بوشا نده و طا نما ی بر اسپان نهاده و حیا عها بر اسپان فرسا ند
سپا ه او د کر ند و چون بابک چنان دید منجنیق ها بر سپید کر این خا مه خوی چیست و این خا مه
د کجا ت نیکی کفت کر این کرا مت از ملان جلیل بزرکی با د شا ه اسپر کر صد از هزا ر تن فزون فرض شد
امید است کر عاصیان نا رو نجیر و خوی مسدل کرد د معتصم چون اشیاء مذکور د بلشکر کاه
افشین فرساد حکم کرد کر لا شکر و سا پر خلایق بر پیش هر چه نا مدار سوار شوند و از سا ه
او دو کروه اسپون دو د و بر صف کشند بابک و زاد ش بر بند و شرسا نده بیان هر دو صف
در آمده ند چون بابک بان کثرت سا ه کرد نا صف مجرد کرد کر جزا اسهاد و هم مضا ف نیکی
من جا به بود ند ا ر تخت منفو لست کر کفت بابک د ه جلاد را شمن بکذا نا ها بود م بر سپید
کر نو چند کس را کشد نا خو جزا یاد کر مثل من زیاده از بیت نفرا ست و در بعضی از د کا ت
وارد شده و الفضه علی الاوی کر معتصم بابک مذکور را و بعد آن بفرا ر بر سپید خود و ا ن مجلس
چون بابک را نزد معتصم آورد د ا ز دی پرسید کر بابک تو کی کفت بند ه امیر المؤمنین و مقا م
منزل نا م ا ز سر چون من د کر کی مفول بفشا د و معتصم فرمود نا او را بر هنه کرد ند
دست و پا ش ا ر ان منعکل بعد اکر خدا نکاه و نا د با جلاد مد مسا ن د معتصم از اصلا ی
استقبال شهر با ی خود فرود و نقش زا ند نا سر بکذارد کر د ابند و بابک را بکذا شد و با ی خود
و سر او را با عبد الله زا د ر ش دار السلام بغداد فرود ند و بخلیفه ابلاغ نمود ند
عبد الله زا غذان سان کر بابک را کشت بکشت و سر بابک را ان بغداد فرا ی بود و عبا سیان
و نفسات کرد ا بند و معتصم افشین را بموا لات و مواجب با د شا عا نه مختص کرد ا نید
چرها نا ی بوی بخشید ا نه و در تخت بنوا ختن مخصوص کرد ا نید و مقرر داشت کر معتصمان از نخت ان نا جز آیند
و در جمله افشین بلند کشته اخبا را و در مقا مال بمرتبه رسید کر بحضور ا ر کان دولت نا
مقدم شد و طبل و بوق بابک در سنه ثلاث و عشرین و ما تین و ثلثمایه و افشین زاد فرود
بغداد کرده مثال کاه و خرا نه نا صیاح بنیان شد کر معتصم از بخارا بخا مه زاد فرود عرش

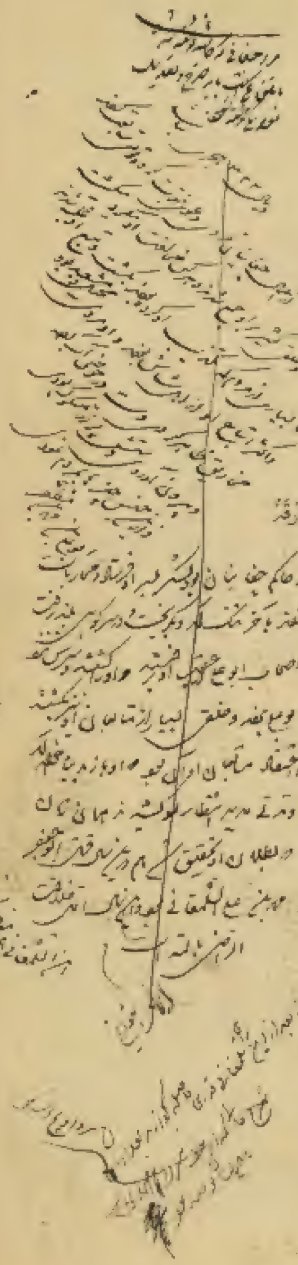

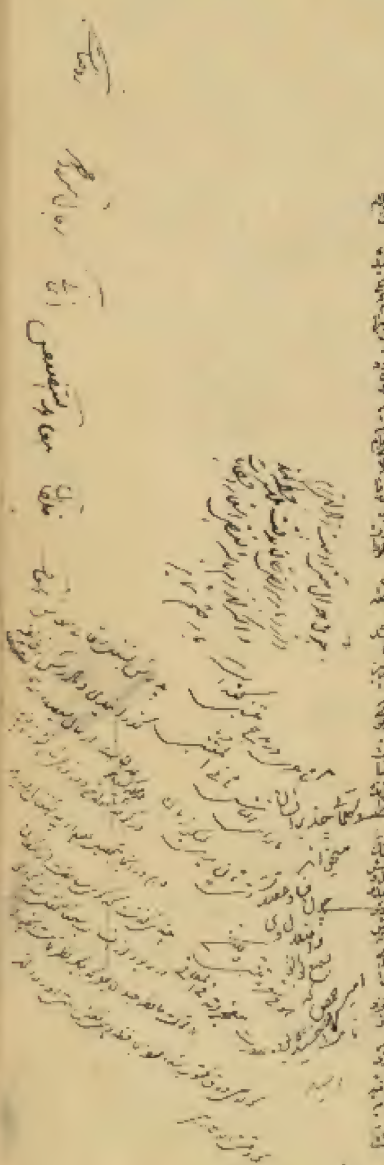

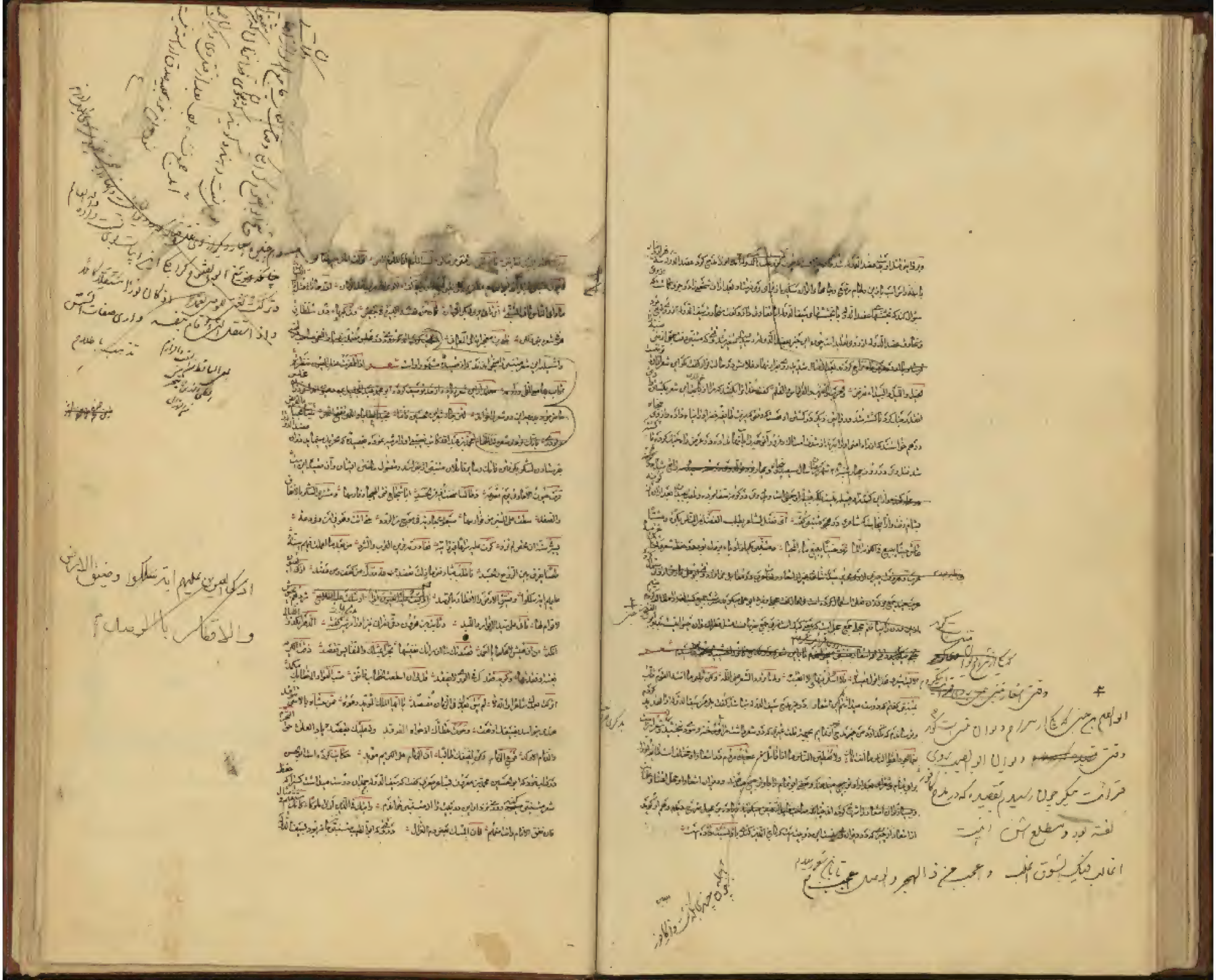

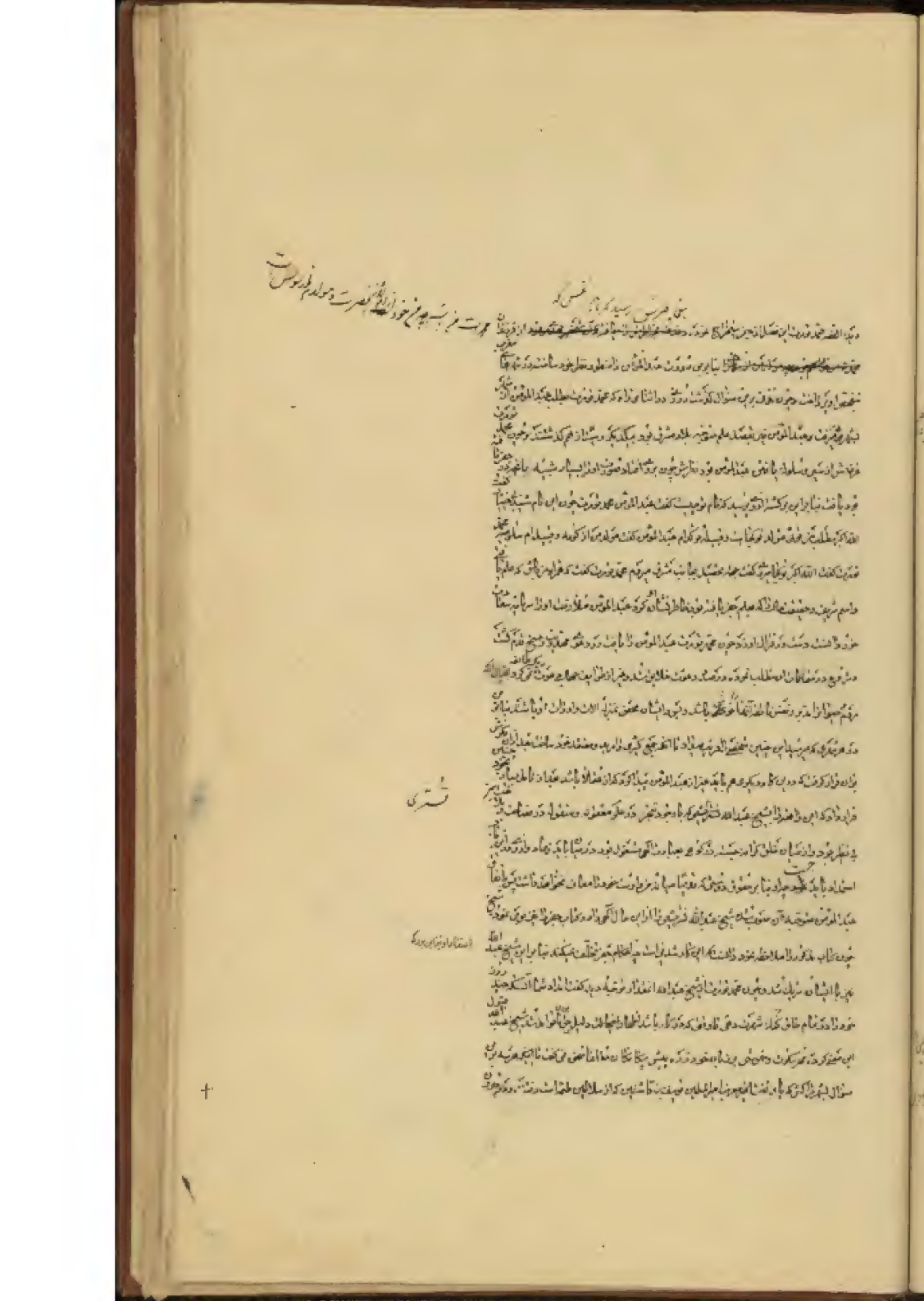

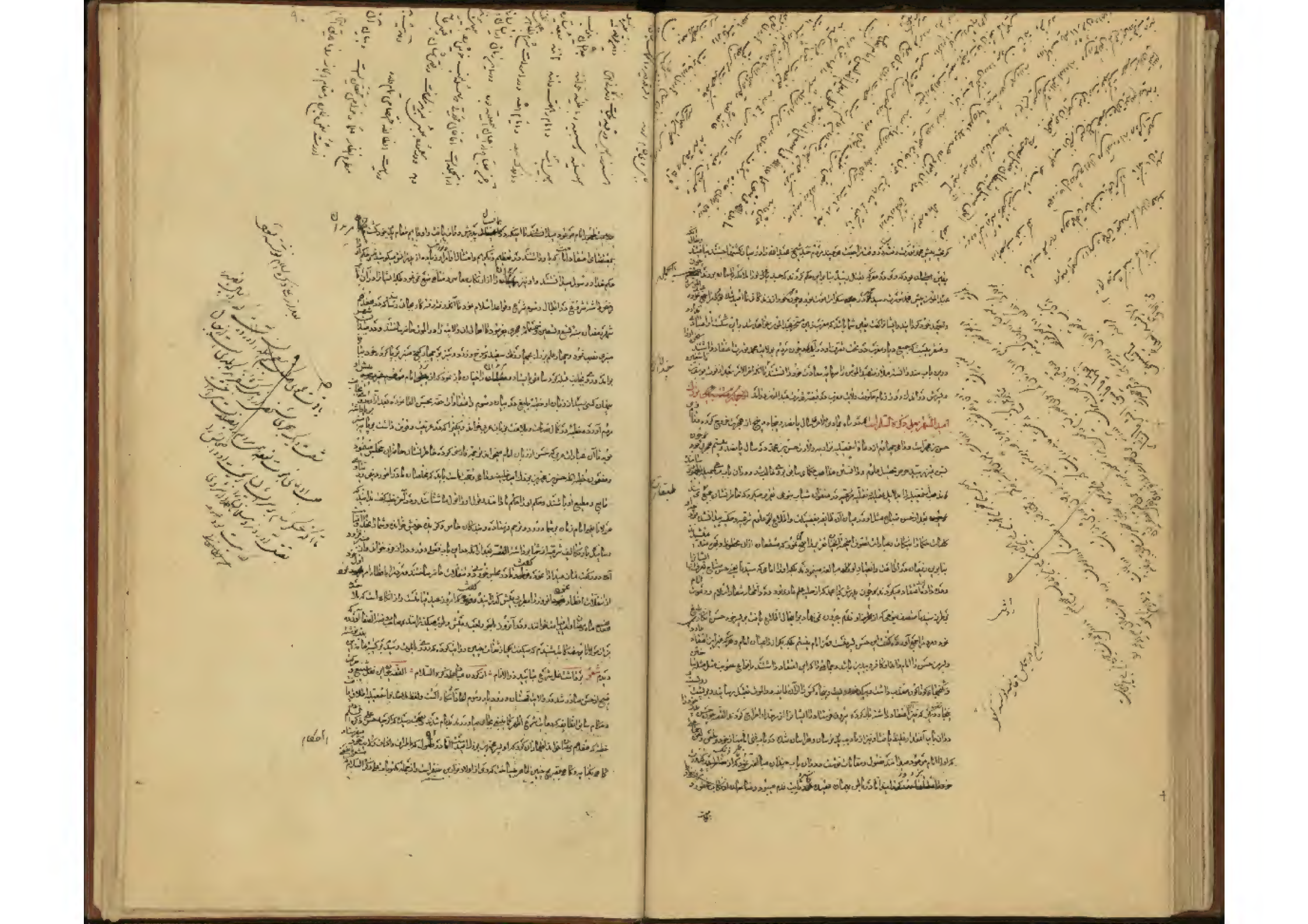

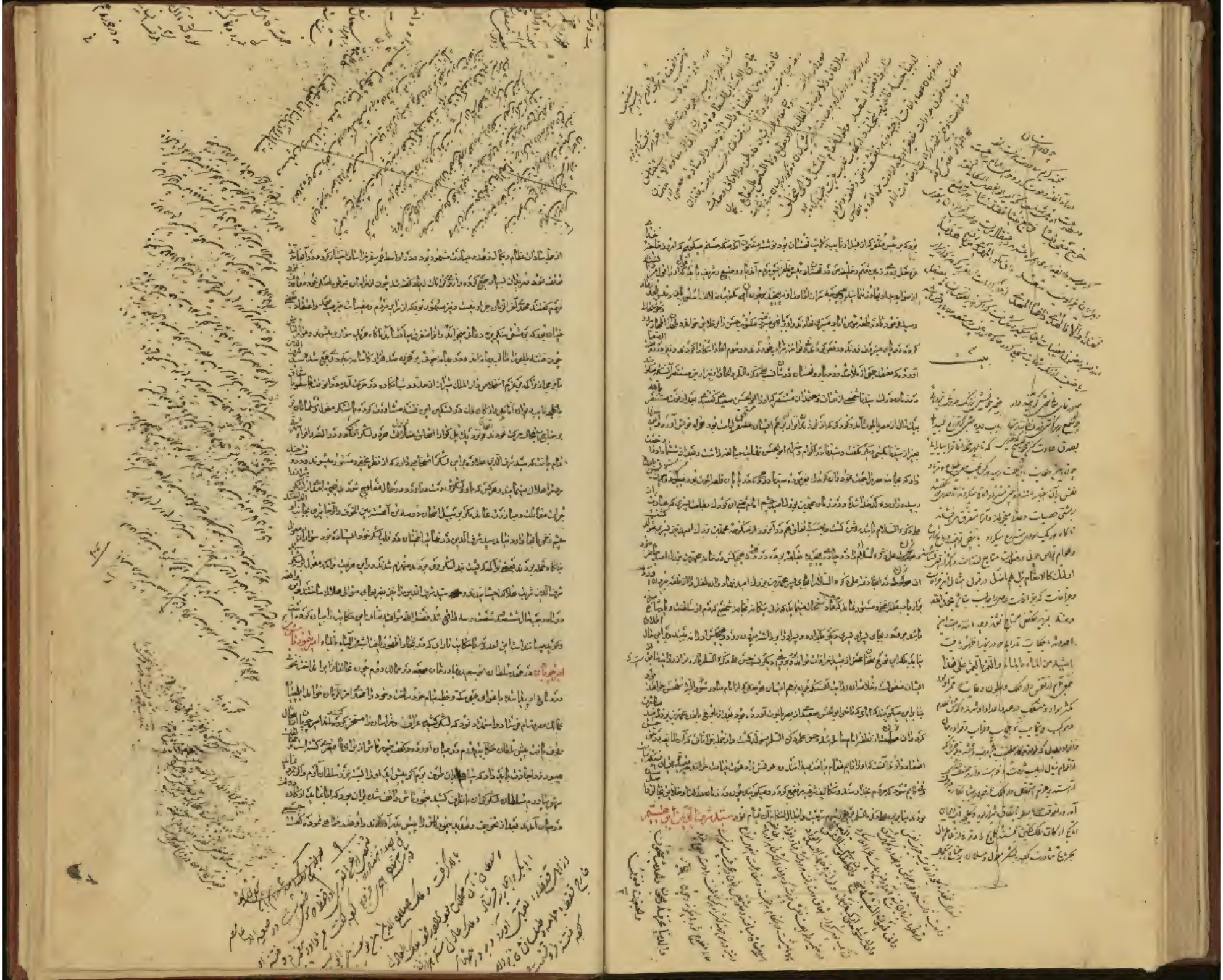

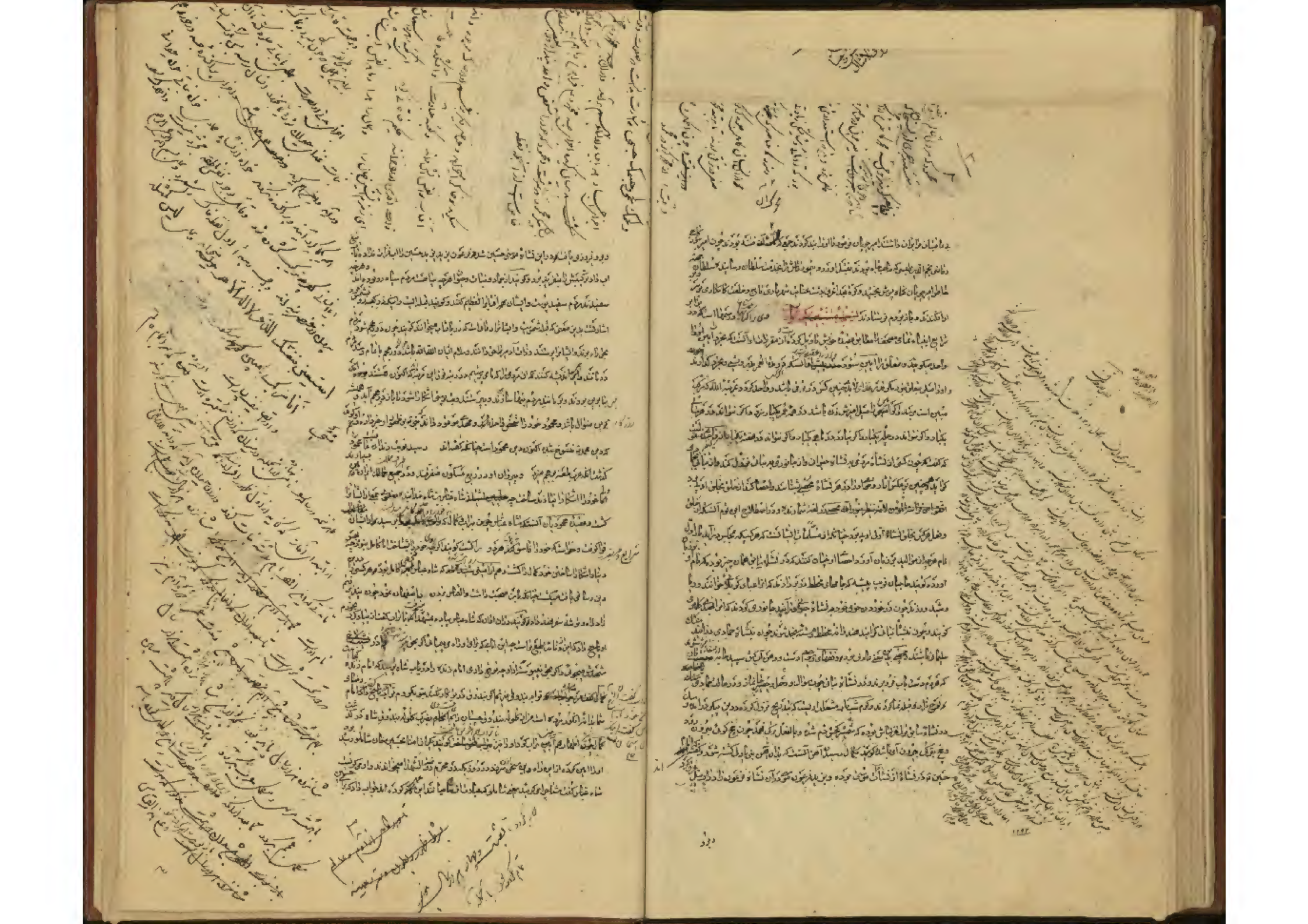

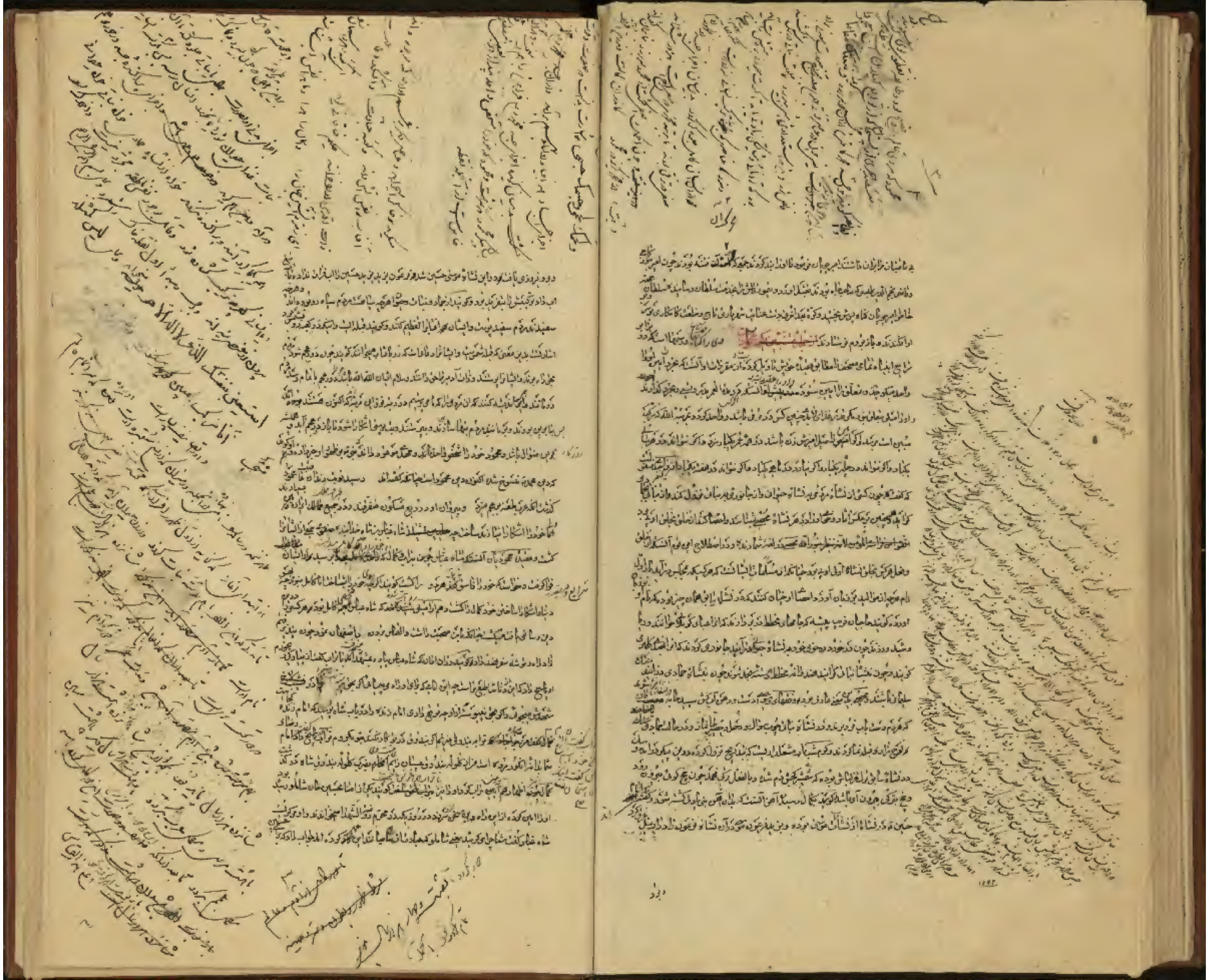

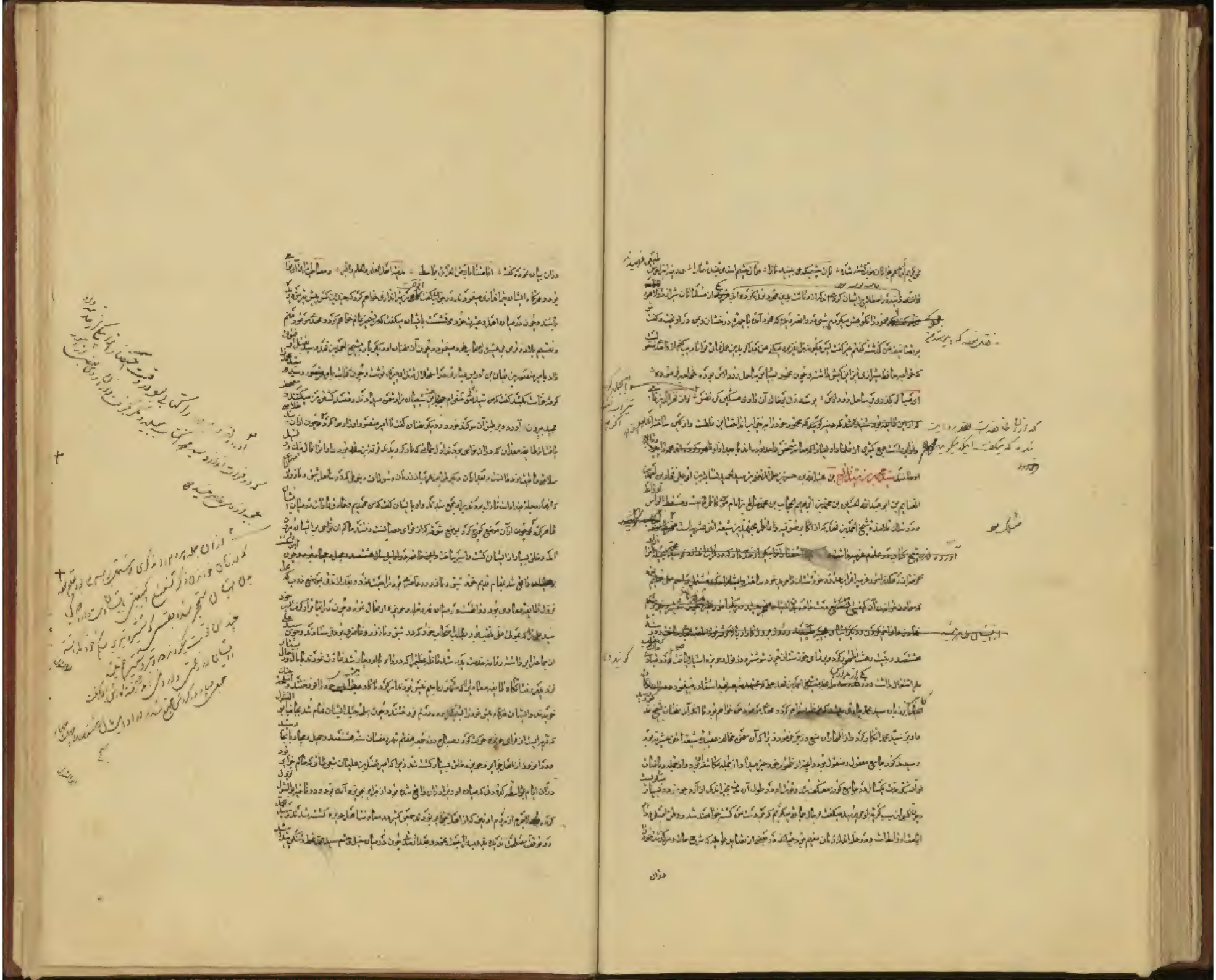

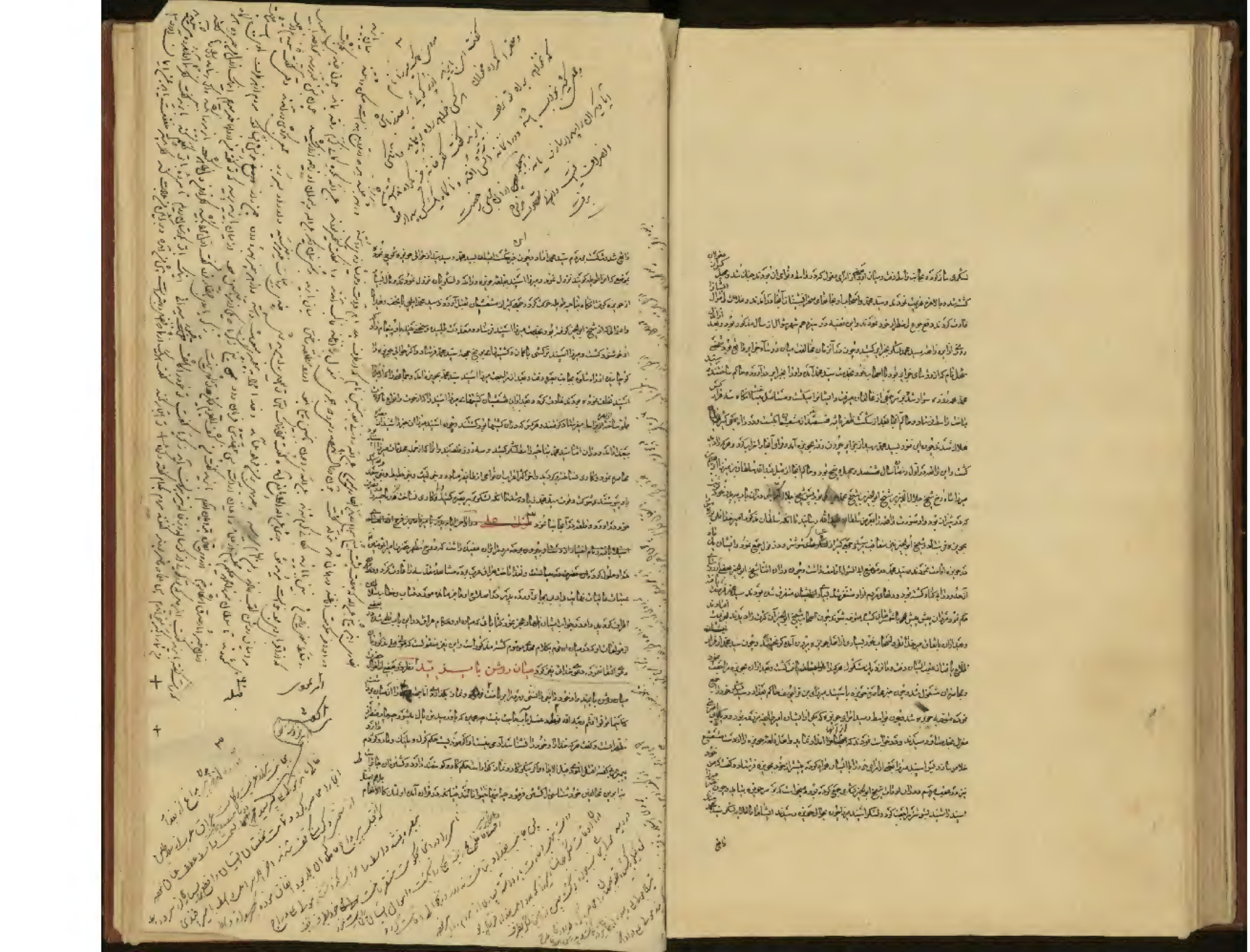

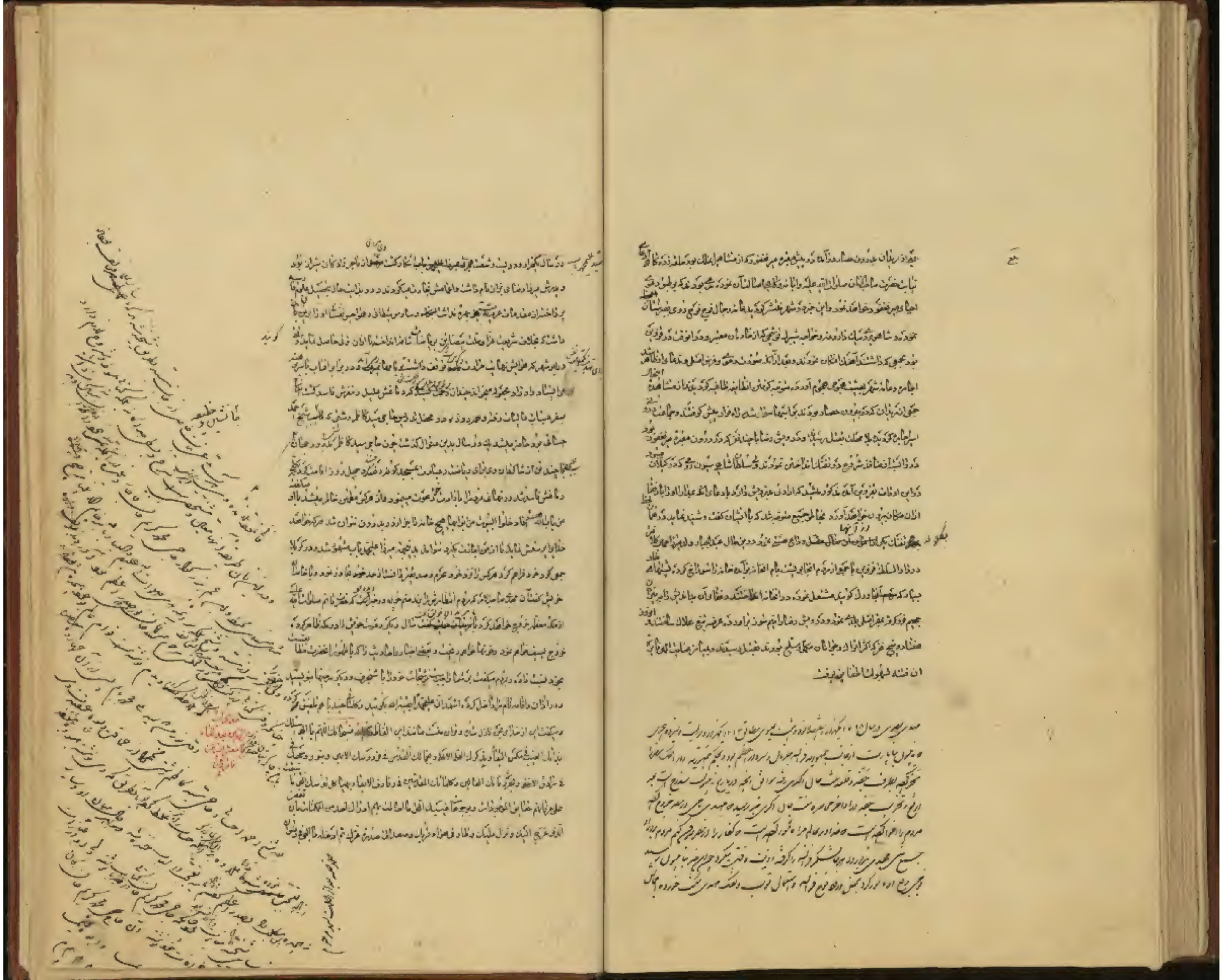

مطلع شده و خط و حساب عرایض امضاء نمود هر وقت که خواست بخدمت رود با جمعیت تمام میرفت و
جهان آباد که تکیه نواب بهادران ملا عبدالنبی و ملا عبدالله و نذر محمد الدوله و محمد علیخان و غیره
بنام داد که این روز عجیبی از کمپانی سیاست ابراهیم خان کفت جانب باکر مرده ان مفسد شریر جهان
نباشد ملا عبدالحلیم شمس الاسلام و سکم داده ما محبوس با بعضی دیگر بود ابراهیم خان اکاه شده اما دیجهان
کشا بتوسط ملا عبدالحلیم علیرضا سلاح جنگ نوشیدند تا بخانه نیامده بودند نجف خان و ناصح و آقا
افراج خود کماشته داده هادا مقارن کردند آمده بودند خود سکریش ساختند و ملا قطب علی
کسان خود را بقتل رسانیده مکرمت خلعت و انعام داد و ملا عبدالحلیم شمس الاسلام را از طرف امانت داده
سه روز بعد نجف خان سکریه جنگ جدیل نمود از طرفین هیچ کشته نشد اسد الله خان کرنیل محمد الدوله
مبلغ ده هزار روپیه زر نقد سکریه داشت و اسد الله خواهرزاده امیر الدوله ناصر و پسر بیست حسن شیخ الاسلام
بعرض کاوه مفصول کشت و از لشکر ملا عبدالحلیم علیرضا که شخص نام داشت دستکریه کشت مفصول اما شیخ محمد
ابو الناصر شیخ محمد عبدالله کاوه شخص نامفصول ساخت و دو روز دیکر ملا عبدالحلیم علیرضا را رضا داده و بهادر
دیوان را با لشکر و اموال و بلخصوص با لعشر علیم ایخان خود و دیوان نظم و دیوان شهر بخان ماخوذ حکم نمود و هر
پرستش لعلها را مضبوط ساخته و سکریه شخص نسبت بعد از فتح ملعشر موجود ملا عبدالحلیم علیرضا نوشته
سرهنک نوشته داد که محمد الدوله امیر الصلاح خان را کشته و با دست لشکر حاضر شده و با جمعیت
ابطال حکم نوشته داد سرهنک و عوامش هیچ کشته و بر خانه محمد الدوله محمد دیوان ملا عبدالحلیم علیرضا
سرهنک نوشته داد و ملا عبدالحلیم و پرستش خان و محمد خان خمسه پرستخان پشکوه با جمعیت خود و
از طرف محمد الدوله در مقام مخاصمه نیامد نجف خان بخدمت رفته اما عبدالله بیک سرهنک
بعرض کاوه از نواب خواهد نجاف با تپه و هفت روز خانه بدست بنا لزام نجف کرده و دو روز بعد نجف
فراز کسان محمد الدوله عجوبی کشته و کنج خانه را نشانده دست کشیدند و ده بیستم شهر هیچ کونه
جنکی نشد و سه روز بعد که بندر حاجی جوکی بن خان اصفهان لشکر از سلطانپور رسیده و
در روز نهم شاهزاده سلیمان سرهنک نوشته کوچ و شهباز خان را خزانه دیوانیت قرار داده
علیرضا خان را بعرض افساد نامه و بست سوار و کاکران و اعتماد خان برادر محمد خان و محمد دعا و نوشته
با پیغام تقویت و نوشته جهاد نسبت آمده دکن نزار سکریه نوشته داد و خلعت و انعام سکریه

سپاه شد ندا داد و بیستم شهباز خان را مرزا سلطان فوجدار و عبدالله سلطان بطرف سکریه شد نوشته
محمد الدوله و مظفر الدوله مرزا ابراهیم خان و مدار الدوله و شهباز خان و محمد نوشته و سبک طلب داد و سکریه
و لشکر بان بجا نباشد سکریه نمود و بیست و هشتم نوشته کوچ نوشته خلعت و انعام و مظفر
و جهاز کوچ کشته آن سکریه مضبوط شد و سکریه و محمد جدید و دستار خلعت باد داشتند وارد دلی
محفظ خوشی مشغول شدند خود این کار مطول انجامید کار مذکوران دولت مصدوم خان امیر نوشته داد
اعظم اکبر آفرین رسید فوج شاهزاده سلیمان نوشته داد و نوشته مرزا موسی نوشته داد و مظفر الدوله
از لشکر عزم خود جازم نموده که سکریه بنام فوج الله نوشته داد و بیست و هفتم شهباز خان سکریه
شب بانزدهم رمضان سکریه شد قبل از طلبیدن شیخ محمد جهاد با جمعیت داد و عبدالله خان
با جمعیت داد و دو فوج شاهزاده سلیمان و مظفر الدوله و مرزا موسی و محمد و سلطان الدوله
سلطان و عبدالله سلطان بزور سکریه نوشته داد که آتش زده کند و جیب خود از جهاز نیامده
علاء الدوله و محمد خود سکریه کشت دار لشکر بخان نظر علیخان ارزانی نوشته داد و کاغذ داد و بخانه
از سپاه داد مظفر و کشت و شهباز خان زخم خورده بر داشته محمد از هشت و هفت کشته
بالاخر سکریه نوشته داد مظفر و کشت و جهاز با تپه بستکریه کاه سکریه داد و از نظر ان آمد و از دار الصلاح
ایشان محمد خان نوشته داد و بیست و هفتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
ملا محمد علی و کسان فوجدار و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
و بیست و پنجم رمضان سپاه منصور با جمعیت رسیده و جهاز آمد و از نوشته داد و بیست و هشتم
هره و کسان بیست و پنجم رمضان با تپه و هفت روز نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
و مدار نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
ملا عبدالحلیم از کسان خود استیناف نمود و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم
و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم نوشته داد و بیست و هشتم

اولا بنای عیشش منقطع ٭ آخر ابنای عیشش منقطع شد تمام
شد بخلق آن عهد نایاز ظهور ٭ شد بخلق این عهد فاش از دور نام
نظم ان نایاب جوهر نظم این ٭ عشر ان نایاب و عشر این نایاب تمام
زاهد از آن عهد حکمت شاهد از این ٭ باده در این بار حلال و در آن بار حرام
شیخ شهر آن عهد بود و میر چون این عهد هست ٭ شاه دهر این عهد کش کرسی زد این مقام
ناصر الدین شاه غازی کز بنای دشمنان ٭ خنجر خون ریز او بنیاد کرد انقطام
صبح با خورشید او بیدار و بخت طالع ٭ فکر روشن کرد ظل الله آن کلک مدام
بخت او هست از پی فرزند ملک و ملک را ٭ مژده آورد از پی هر اژدهایی کاژدهام
چون طفل کو بهد اندر نخست دهر شیر ٭ خنجرش از شوق خون در زیر بخشد دشنام
خسرو ادوار کیهان جاودان تخت آرزوی ٭ خسروان کهتر غلام تخت او کیخسرو غلام
فرخان بنده کاندر خدمتش شاهان جوان ٭ پیر کشور شهنشه با فر این اهتشام
لرزه لرزان کف راحت این عطا از مرتجف ٭ خود نوید این کند من شه لابحاسم غلام
بنده صادق جهانت کرد باید شیعه خالص جاودان کرد باید تا مدام
من گدا شاهنشه با تاج و تخت ٭ جرم جرم خواست از شستی پذیرد انصرام
تیکه خورشید کم ضعیف زدد شاد باد ٭ فال از خط شعاعی با مصاحب داشت کام
دور کوام سیرت عهد پرویم کجند ٭ رفتم در دعای دولت جام بشکست جام
چشم زخم دیرم بادا بخون شد لاجرم ٭ دوش چیدم زهر قاتل شد بجادو شد تمام
دود آه من بلندان اوج کیوان بشکند ٭ یک شب تار دو زکیهی را سپر کرد از ظلام
راست پیچی این قضا را بر دو کرشه کاندرین ٭ زان در حکمت آشکارا کرد خلق ناتمام
هم مجسم کرد فضل خویش را بر پادشه ٭ هم مصور ساخت قدر شاه را بر خاص و عام
خواست شه بیند بچشم خود که بزدان بر زمین ٭ انکه دارد با چه او نیرنگ کج و نظام
ارست نادر ارست ناهر ارست قاهر ارست خون ٭ اندر میدان البلوی در مجلس العظام
قدرت خواست چیزه فرون از آدمی بر زین ٭ تا در پوشد کش و خنگ بلجا را لجام

دودمان کوی زمین را نام آتش شد دلی ٭ کی تواند کشت شعله دودمان از دودمام
خسروا اکنون که شد این خانه از خاک ٭ دودمان بر کار و بیدادی همه صاف تمام
خاصه را اکنون فساد دخمه قرن اندر قرن ٭ مژده دخمه آید کاژدها دود از دم خام

تا بود چرخ فلک گردان فلک را در طبع ٭
تا بود ملک جهان فانی جهان را در نظام ٭

مرتضی نام یکی دیگر از
کدادهای پیغمبری بود

مولف گوید

تفصیل آئین پیغمبر یکه در بنگ دیبای شمالی الیوم دعوی نبوت دارد و خلق را باین خود دعوت میکند
آنست که در سال یکهزار چهار صد و سی و سه سال قبل از این تاریخ عیسوی پیغمبری مرتضی
نام ظاهر گردید بدین لوحی سماوی باخود داشته رشت صالح در اظهار آن فرستاده او را دادکوه آلتای
دفن نموده است این مطلب مخفی بود تا سی و دو سال و نیم عیسوی قبل از این تاریخ که جوقی سلمان
نام از اهالی آلمانی که بکی از ایالتهای بنگ دیبای شمالی است دعوی نبوت کرده خلق را بخود
میخواند و اغاز دعوت باین دعوی خویش اظهار داشت که بمن الهام شده بروم بکوه بکه موسوم
است بکوه آلتای در انجا لوحی است بر بادم و اضافه تکالیف است معلوم ادم لهذا جمعی را باخود
بدانکوه برده مکانی را حفر کرده لوحی بدست اورد منقوش بخط مخصوصی که ان لوح را هرزی نام
انکلیسی ترجمه نموده و تمام احکام ان آئین در انجا نگارش یافته بود خلقی کثیر از طوایف اهالی
انکلستان و ایرلاند و ایتالیا و فیلند از اهالی سویدن و نروج باو گرویدند و جمعا بنای عبیسویرا او
دشمن برده بالوی بمحاربه برخواستند و حزبی عادت طلبیکرده ندجواب گفتند که ما حزب
عادت مستقیم نیستیم و لهذا هر کس ادعائی کند همان ادعای او دلیل حقیت او ست با اینکه مسموع
شده که سابقا باین آئین گرویده اند با وجود این بدش بدین اباواجداد کران طرفدار اسلام
اجزاء بدین انسان می باشد و در نهایت باحزب مذکور کنون بسیط منافعت این آئین
در نزد همکنان خود شان بدنام شده کذشته از عدم منفعت ضرر دنیوی هم بانسان وارد میاید
چنانچه حزب مرتضی علت از انسان بعکرم و مسخرات ان بر سانم باین دلیل ضرر خود ثابت میکند
اینکه مرتضی گفته بر سید ند که سبب امر بکوشاد و داج چیست گفت ای کاش بتایید که دنکای
انجمل امر شود که مرد نا چار است افسزار و جنبا بکند تا نا پسند است که بکرد مشواند چنین زن
را البته کند بنابران فنان تالیف و جمع کتب بر امده که همه اینها داری ذوجات بکرده بود
و این بعضهای تمامت که فنان نافرخنده خود ساخته بالجمله رسولان باطراف فرستاده خلق را
بطرف خود میخواندند و شعبده شعبده بازی ها ظاهر ساخته بر اوراد و اذکار خاص مواظبت
بفعل اورده دفن کردند زمان دعوتش بخیال او هفت سال بیش نبخیال او هشت سال بود

از اوراق دولت جمهوری بنگ دیبا پیش کسی کار ندارد باینن کسی کار ندارد چنانچه اگر در روزگار طرف احیانا
کتب امتعه کوکنار مشکوفی بنها شده شاهد ان زیاده از یکصد هزار نفر شده و هزار از انجا که مردم یکنفر
نمیتوانستند جمعی را بکشند امراء دولت بنگ دیبا چندین هزار اگر مشهد داشتند تا اینکه اگر اکنون
داعیه نبوت دارد خواهشمند کشتکه او را در کوشه از ممالک بفرموده مسکن بدهند این شخص
مقبول امامزاده او را دو بالا شهر اکثر اوقات سیاحان سترال دارند که الیوم معمور و قریب بصد هزار نفر
جمعیت دارد و محکمه پریان همان بفرند و اکنون ان شهر هوسوم است بشهر الکلاک سیلوی بنی شهر دیبای
سوید در نهایت بادعا است از اطراف شرق و غرب ممالک بنگ دیبا و اهل دارد قطعا اونفر باشد
که مشد بن باان دین بمیباشند این پیغمبر مسمی بریاست همین سال عمرش در اغاز دعوی پنجاه و شش
قبل صفاد و هفت سال عیسوی بوده عدد زوجاتش نوزده تن و فرزندانش شصت و نفر بود
دولتش بوسیله گردید و الرکه هر والی بچهار داده شاهی میباشد در خانه و مدارس و
معابد بحضور می باشد و اوقات را غالبا با مهر فرزندان میباشد اطفال ملت و غیره مینماید و اهالی او
در تمام اروپا و امریکا قریب چهار صد هزار نفر است و در اکثر از شهرهای بنگ دیبا و اروپا و رسولان
فرستاده مردم را باین خود دعوت میکنند طریقه او باعتقاد بروسیان نصاری الذات اختلافی ندارد
خلیفه در معابد و محراب خود مشکل صلیب نصب نمیکند بجای او بر هم چندان اسرار می برد نمیشود
و معاد جسمانی خواسته و او را معاد در عیسی میدانند و میکویند هم صدق کوهر و جوهر حضرت عیسی
بوده بدلیل اینکه کوهر از صدف بیرون امده صدف را بیکار و فایده نمیماند در اینصورت او رسالتی
بنیاد شده هر حال او در انشهر معبد بسیار بزرگ بنا نموده که قریب پانزده هزار کرسی دارد انجا
مینشینند بر پاسخ پیغمبر حالیه روزهای یکشنبه در معبد بزرگ بود حاضر میکردد و مردم را
بمواعظ و نصایح مشغفانه نرغیب مینماید جمیع فرزندان و پیروانش را زنان مشعده خود دارند
معبد را بنهایت خوش ترجمان معتقد است که چیست در حقیقت من در سوال احکام اینچنین
از حالات او در یافتم جمعی خلق خوش و علم و از چیزی مفهوم نکشت غالبا اعتمادش در احکام باین
لوح بنوکه مرتب شده میباشد و فی از ایشان پرسیدکه ایا ممکن است ان لوح را باین شوکه
بعد از انکه پیغمبر بفضل رسید خداوند ان لوح را باسمان برد و لی معاذالله شرعا نیست که حضرت یکا

پرسیدن کسی که بعقیده صدق ارسالت کسی

مجلس شورای ملی
کتابخانه

بعد از اطلاع بر اسلام این بنده گفت در بکی دیناچه قدر مسلمان است گفتم این چیزها مقرر است گفت
بیاد شوهر بنا شد گفتم چه باشد گفت مرهون شود گفتم چیزیم اما هر گاه بعقد نامحرمه انکه شخصی از طفلی
پیر سکه دو سه سفر دو چند عقد بعقد میکرد بچهار و پنج جواب اسکات جمال او میکرده
فرمایش بفرمایند که همان مقدار اسباب اسباب اسکات جمال این بنده بشود اطاعت میرود دفع شود
هر چه میخواهی پرس گفتم فایده این وعده برای شما بحالت اینکه هشت یا نه عمال پیر زنان
خود را از ایشان دریافت میکنند با اینکه تمام اسباب و حرمت شما علی الظاهر بسیار ایشان
است فایده اش از شما چه خواهد بود تبسم کرده گفت تو هر گز اینها نمیخواهی و دیگر
باید در چنین حالها من نخواهم شد از علمای اهل سنت پرسیدم که برای شما چه چیز باشد بعد از این
شخص گفت خدا شناسی گفتم خدا شناسی و ما خود را اسوه می بینیم بدیگری کار نداریم
از زنان ایشان جویا شدم بسبب چنان این طریقه میکنند و معضوم را از شوهر اسباب آن
دعا از ایشان اسوه ام و چندانهم تابع شهوت نیستیم چون نامحرم بوی چنانی نمود